

# حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم  
شماره ۶۸، ۱۶

## بازسازی: جلوه‌ای از توسعه امپریالیستی

مردن تولید را در ایران در خدمت بیرون کشیدن حداکثر ارزش اضافه از کارگران و دهقانان، سازمان داده است. این ارزش اضافه به درون مدارهای سرمایه مالی میریزد و دوباره بخشی از آن برای تولید و بازتولید استثمار کارگران و دهقانان ایران صرف میشود. این امر عمدتاً از طریق تولید، فروش، و صرف درآمد نفت، و همچنین از طریق وامهای خارجی، سرمایه گذاریهای خارجی و تجارت خارجی صورت میگیرد. وقتی میگوییم اقتصاد ایران تک محصولی است بدین معنا نیست که کارگران و دهقانان فقط يك کالا تولید میکنند، بلکه بمعنای این است که عمدتاً (ولی نه تنها) از طریق تولید این کالا است که تمام شبکه استثمار کارگران و دهقانان ایران به مدارهای سرمایه بین المللی وصل شده و در خدمت آن سازماندهی میگردد. نفت تبدیل به مانسین آلاتی میشود که زیر چرخ دنده هایش کارگران ایران خرد میشوند. نفت تبدیل به وامهایی میشود که به روستائیان بقیه در صفحه ۴

يك دهه است که رژیم جمهوری اسلامی گوشخراشترین هیاهوی استقلال نمائی را با پست ترین اشکال خدمتگذاری به امپریالیسم ترکیب کرده است. حکومت جمهوری اسلامی از همان روز اول بدون هیچ کم و کاستی بجای حکومت شاه، عهده دار نگهداری از ماشین دولتی شد. دولت، بازتاب مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه است. این مناسبات در ایران، بطور کلی مناسبات تولیدی امپریالیستی بوده و کماکان هست. با استقرار جمهوری اسلامی، مناسبات قلی - و بالاجبار دولت قلی - استمرار یافت. حکام اسلامی بر آن عیا و چادر اسلامی پوشاندند و یاد گرفتند که چگونه از آن حفاظت نمایند. عیا بجای گت و شلوار شاهی چیزی از ماهیت دولت و مناسبات حاکم بر جامعه، کم نکرد. سرنوشت حیات اقتصادی و در نتیجه سیاسی ایران را مدارهای بین المللی سرمایه مالی تعیین میکند. سرمایه مالی تمام شیوه های کهنه و

## راه مانوتسه دون درخشانتر از همیشه!

کارگران و توده های انقلابی در چین در حالیکه تصاویر مائو تسه دون را حمل میکردند، رویزیونیستها را بمصاف طلبیدند. این ادعاینامه ای بود سترگ علیه خائنین غاصب دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حامیان امپریالیستش. ادعاینامه ای بود عظیم علیه تمامی آن مرتجعینی که با دخلکاری کوشیدند تا طی ۱۳ سال گذشته با اصطلاح تصویر «خوشی» از چین سرمایه داری شد ارائه دهند و تجربه چین - انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون را، از یادها بزدایند.

امپریالیستها امروزه، تضاد ایدئولوژیک بزرگی در رابطه با مردم چین و بدلیل وجود تجربه چین سوسیالیستی، با مردم سراسر جهان، دارند.

کارگران و دهقانان چین، بغافلگی کسی بیش از دهسال، دو نظام اجتماعی را تجربه کرده و یعینه و در پراتیک زندگی معنای هر کدام را دریافتند. ربع قرن زندگی تحت نظام سوسیالیستی با حاکمیت پرولتاریا و رهبری مائو، و سیزده سال تحت نظام سرمایه داری با حاکمیت سرمایه داران چین و رهبری امپریالیستهای غربی. تفاوت میان مردم تحت استثمار و ستم چین با اکثر همسرنوشتان دیگر خود در سراسر جهان در اینست که مردم چین فقط از درد شکنجه های سرمایه داری نیست که در اشتیاق جامعه ای بهتر میسوزند و بدروستی اعتقاد دارند که این روش زندگی قابل قبول و تحمل نیست و حتماً نظام اجتماعی عالیتری امکانپذیر است. نظامی که در آن انسانها بدون آنکه مجبور باشند یکدیگر را زیر پا خرد کنند، با همبازی به تولید و باز تولید زندگی بشرو نیازهای آن بپردازند. زحمتکشان چین از این موقعیت ویژه برخوردارند که «آنسوی دیوار» را نیز دیده اند. بنا براین تبلیغات بقیه در صفحه ۲

## چگونه چین انقلابی از شر مواد مخدر خلاص شد؟

صفحه ۱۲

آنچه در این شماره میخوانید:

- ۴ جمهوری اسلامی و سوسیال امپریالیسم شوروی
- ۵ جنایات توسعه امپریالیستی
- ۷ امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی
- ۹ «حزب کمونیست ایران» و استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن»
- ۱۲ کارزار ضد موادمخدر: سرپوشی برای سرکوب و کنترل فاشیستی
- ۱۲ تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع
- ۲۶ اطلاعیه در مورد ترور جنایتکارانه قاسملو
- ۲۸ اطلاعیه آغاز کار برنامه های اصلی «صدای سربداران»
- ۲۸ گزارشی از کنفرانس مطبوعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

## راه مانو...

خرافی و دروغهای سرمایه داران چین و امپریالیستها مبنی بر اینکه تنها نظام امکانپذیر همین نظام سرمایه داری و تحت قیمومیت سرمایه مالی جهانی است، در میان کارگران و دهقانان فقیر چین کار بردی ندارد.

چین اولین کشور سوسیالیستی نبود که سرمایه داری در آن احیاء شد. قبل از آن در دهه ۱۹۵۰ میلادی پس از مرگ رفیق استالین، این گردش به عقب در شوروی رخ داد؛ و همراه با آن کشورهای اروپای شرقی نیز به اعمار سرمایه داری شوروی بدل گشتند. نیاز بین المللی بورژوازی نو خاسته در شوروی و اعمارش ایجاب میکرد که تحت پوشش سوسیالیسم به احیاء سرمایه داری، بپردازد. اما در چین از همان آغاز، بورژوازی نو خاسته به تقبیح تمام دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری مائوتسه دون، پرداخت. درست است که نیازهای بین المللی بورژوازی نو خاسته چین این روش را به او تحمیل میکرد، اما واقعیت آنست که چاره ای هم بجز این نداشت؛ زیرا پیشروی در جاده سوسیالیسم و انقلابی کردن مناسبات تولیدی، ایده ها و غیره، در چین کیفیتاً عمیقتر، گسترده تر و همه جانبه تر از شوروی و بویژه اعمارش انجام شده بود. با جمع بندی از تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی و با درس گیری از اشتباهاتی که در آنجا صورت گرفته بود ساختمان سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائو، به پیش رفت. طی بیست سال توده های چین در شمار صد میلیون به بیسابقه ترین مبارزات دست زدند و به درس گیری از تجربه تلخ به قدرت رسیدن بورژوازی نوین و احیاء سرمایه داری در شوروی و مبارزه برای ممانعت از آن در چین، پرداختند. مائوتسه دون به کارگران و دهقانان چین - همینطور به پرولتاریای بین المللی - آموخت که در شوروی سرمایه داری احیاء شده است و شکل آن سرمایه داری دولتی است؛ ولی در محتوا با سرمایه داری شرقی ندارد و نباید فریب شکل آن را خورد. مائو، بارها هشدار داد که بورژوازی نوین دقیقاً از درون حزب کمونیست بیرون میآید و امکان دارد زمانی قدرت را گرفته و دوباره چین را بعقب، به سرمایه داری و به وابستگی به امپریالیسم بکشاند. مائو، بیرحمانه سیاستهای های اقتصادی رویزیونیستهای درون حزب کمونیست چین را در دوره های مختلف افشا کرد و برای طرد این سیاستها توده ها را بسیج نمود و به آنان اتکاء کرد و با شکوفا کردن ابتکار و خلاقیت آنان و کمونیستهای انقلابی ساختمان سوسیالیسم را مرتباً به پیش راند؛ او این رویزیونیستها را ((رهروان سرمایه داری)) خواند و مشخصاً دو بار تحت رهبری او، دن سیائو پین رهبر فعلی چین از حزب اخراج شد و مائو تسه دون در باره او گفت که ((این شخص فرق مارکسیسم و رویزیونیسم را نمیفهمد))؛ مائو هشدار داد که اگر چین بر مسیری که این ((رهروان سرمایه داری)) پیشنهاد میکنند جلو

رود، دوباره به امپریالیسم وابسته شده و کارگران به زیر چرخهای استثمار سرمایه داری افتاده و اکثر دهقانان دوباره به فقر و فلاکت خواهند افتاد و تمام امراض جامعه طبقاتی بطور افسار گسیخته ای کشور را در بر خواهد گرفت. یکی از رویزیونیستهای چینی بنام چن یون که از طراحان اقتصادی چین سرمایه داری می باشد، و نقش مهمی را در رژیم کنونی داراست، اجبار و نیاز رژیم چین به تقبیح آشکار مائوتسه دون را بصراحت چنین بیان کرد: ((اگر صدر مائو در سال ۱۹۵۶ مرده بود، بدون شک میشد از او بعنوان رهبر کبیر مردم چین نام برد. اگر در سال ۱۹۶۶ مرده بود، بخشی از دستاوردهای مهم او رنگ میبخت اما هنوز میشد گفت که دستاوردهای او خوب بوده. از آنجائیکه او در سال ۱۹۷۶ مرد، ما هیچ چاره ای نداریم.)) (بمنقل از چین، دیلی رپورت، ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹) سال ۱۹۵۶، دو سال قبل از ((جهش بزرگ به پیش)) است و سال ۱۹۶۶، سال آغاز انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی است. درست قبل از انقلاب فرهنگی، رویزیونیستها رهبری بسیاری از کارخانجات و کلوپراتیوها و مراکز آموزشی و فرهنگی را بدست گرفته بودند. انقلاب فرهنگی نه تنها اینها را از رهبری بخشهای مختلف سرنگون کرد، بلکه مهتر از آن، درسهای عظیمی را به توده ها آموزش داد تا توده ها تفاوت میان مارکسیسم و رویزیونیسم را بیاموزند و جهان بینی خود را انقلابی کنند. بهمین دلایل است که امروز شاهد تفاوتهای آشکاری بین خصلت مبارزات خود بخودی توده های کارگر و دهقان در چین علیه نظام ستم و استثمار سرمایه داری و کارگران و دهقانان شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق هستیم. در بلوک شرق، ضدیت خودروی توده ها با نظام حاکم، بدلائل تاریخی - که مهمترین آن ذکر شد - شکل ضدیت با رویزیونیسم و دفاع از میراث سوسیالیستی را بخود نگرفته است، در حالیکه در چین بواسطه میراث غنی انقلاب فرهنگی، بورژوازی نو خاسته قادر نیست سرمایه داری را بجای سوسیالیسم بخورد مردم بدهد. ویلیام هینتون (محقق مترقی آمریکایی) در جواب به دروغ یک محقق غربی و طرفدار رژیم کنونی چین که معتقد است برنامه های اقتصادی مائو با ((شکست)) مواجه شده بود و از اینجهت دهقانان پس از مائو با ((کمان میل)) به از بین بردن نظام مالکیت سوسیالیستی، تن دادند، می نویسد: ((...اگر اینطور باشد، پس چگونه میتوان محبوبیت گسترده مائو در روستاها، کارخانجات و در بسیاری از بخشهای دیگر زندگی چین را توضیح داد؟ طی یک دهه گذشته جانشینان مائو مرتباً نام او را سیاه کرده اند. سالها قبل مقامات حکومتی دستور دادند که تصاویر او از روی دیوارها برداشته شود... اما با این وصف هنوز تصاویر و مجسمه های نیم تنه مائو را میتوان در خانه میلیونها دهقان، گله دار، و کارگر یافت. از بسیاری از مردم شنیده ام که، (( معلوم شد پسرورد راست میگفت!))

(ویلیام هینتون؛ مانتلی ریویو مارس ۱۹۸۹)  
احیاء سرمایه داری در چین خیلی سریع به نتایج منطقی خود رسید و چهره زشت و عقب مانده خود را نمایاند و یکبار دیگر نظام سرمایه داری را رسوا ساخت؛ و این بار در مقایسه خیلی نزدیک و ملموس با نظام سوسیالیستی که توده های چین طی ربع قرن، تحت آن زندگی کرده و به پیشرفته ترین دستاوردهای بشر در زمینه سازمان دادن زندگی انسان بر پایه ای عادلانه نائل آمده بودند.

مسئله چین در سطح بین المللی و در رابطه با توده های تحت ستم و استثمار دیگر نقاط جهان نیز برای امپریالیستها مشکل بوجود آورده است. کودتای رویزیونیستی در چین، پیروزی بزرگی برای امپریالیستها در مقابل پرولتاریای بین المللی محسوب میشد. آنان با بوق و کرنا به تبلیغ این پیروزی و تضعیف روحیه انقلابیون و خلفهای تحت ستم جهان که در آرزوی رهائی از چنگال آنان میسوختند و از چین، که پایگاه انقلاب جهانی بود الهام میگرفتند، پرداختند و خنده ها سر دادند که کتاب چین هم بسته شد! غافل از آن که این کتاب نه تنها بسته نشد، بلکه توده های چین، به همراه کارگران و دهقانان و زحمتکشان سراسر جهان، وارد دور نوینی از مبارزه گشته اند تا کتاب امپریالیستها و همه مرتجعین عالم را برای همیشه ببندند. دور نوینی از امواج انقلابی سراسر جهان را فرا میگردد و مشترکاً یک چیز را بیان میکنند: اکثریت مردم جهان بدنیاال زندگی دیگری میباشند و با تمام وجود نظم حاکم بر جهان را غیر قابل تحمل و قبول میدانند. این خیز نوین انقلابی در پی شکستهای تلخ جنبشهای رهاشیخش دو دهه گذشته فرا میرسد - جنبشها و انقلاباتی که عمدتاً بدلیل آنکه توسط پرولتاریای انترناسیونالیست و تنها ایدئولوژی رهاشیخش این عصر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، رهبری نگشتند، تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست و مذهبی گرفتار آمده و به آمال و آرزوهای توده های انقلابی خیانت شد و بدین ترتیب به شکست انجامیده و یا در نیمه راه متوقف شدند. دور نوین خیز انقلابی در جهان در شرایطی فرامیرسد که ذخیره های سرمایه بین المللی ته کشیده، سلطه سرمایه بر جهان که پس از جنگ دوم تا چند دهه قدرتمند بود، ضعیف شده و در عین حال دو بلوک سرمایه بین المللی در رقابت حادی با یکدیگر بوده و برای روبرویی جهانی تدارک میبینند.

در چنین اوضاعیست که ((راه چین)) و مسئله مقایسه سوسیالیسم و سرمایه داری دوباره مانند بیست سال پیش موضوعی بین المللی شده است. امروزه این مسئله نه تنها میان کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی و حتی بورژوازی چینی ( مخالف حکومت فعلی چین)، که میان بسیاری از توده های خواهان انقلاب در سراسر جهان مورد بحث قرار گرفته است. این مسئله در مورد آینده از انقلابیون قدیمی و روشنفکران

مترقی جهان که با مغلوب شدن قدرت پرولتاریا در چین و احیاء سرمایه داری روحیه باخته شدند و با تجربه گرایی صرف، این عقبگرد را حمل بر شکست مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و یا اشتباهات مائولیستهای چین کردند، نیز صادق است. عده ای از اینان، امروزه بخود آمده و نظرات غلط خود را مورد بازبینی قرار می دهند. و همچنین، شرایط عالی فراهم گشته تا درسهای انقلاب فرهنگی و آموزه های مائوتسه دون، در سطحی گسترده زنده شوند و جنبشهای انقلابی جهان بروی تنها مسیر پیروزمند قرار گیرند. مبلغین امپریالیست میدانند که این موضوع حاد در دستور بحث و جدل قرار گرفته و آنان توانایی بکنار راندن آنرا ندارند از اینرو با تمام قوا سعی میکنند که چارچوب و مختصات آنرا تعیین کرده و بر مسیر دلخواه خود بیندازند و در این جهت دست به تلاشهای مایوسانه ای میزنند. آنان با بیشرمی ادعا میکنند که بحران نظام کنونی چین بحران کمونیسم است و «اشتباه» کرده بودند که طی ده - دوازده سال گذشته با بوق و کرنا سرمایه داری شدن چین را اعلام کرده بودند !!

با آموختن تجارب انقلاب پیروزمند چین (بالاخص جنگ خلق) و ساختمان سوسیالیسم در چین (بویژه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی)، نسل قدیم انقلابیون باید زنگار بدآموزیهای رویزیونیستی را از خود بزایند؟ و نسل جدید انقلابیون که در نقاط مختلف جهان پا به عرصه مبارزه میگذارند خود را به علم کمونیسم مسلح سازند تا بتوانیم در این دور بقیه در صفحه ۷۵



## بازسازی...

میدهند، کودی است که به آنان میفروشند و ارزش افزائی میکنند. نفت تبدیل به سرمایه گذاری برای توسعه قالی بافی که بزرگترین صادرات غیر نفتی ایران است میشود تا با استفاده از بدترین مناسبات روبنائی و زیر بنائی فئودالی و نیمه فئودالی ارزش اضافه بیرون کشیده شود و غیره. اقتصاد در چنگال سرمایه بین المللی است و هم از طریق دولت و هم سرمایه داران و زمینداران بخش خصوصی به بیرون کشیدن شیره کارگران و دهقانان مشغول است. اینها همه پابرجایند و این بهترین دلیل بر آنکه امپریالیسم از ایران بیرون نشده است. شکل اسلامی حکومت مانعی برای عملکرد سرمایه مالی در ایران نبوده است. یکی از خصایل سرمایه در مرحله امپریالیستی آنست که هیچ شکلی از حکومت مانعی اساسی برای جریان یابیش نمیشاند؛ فاشیسم یا دموکراسی بورژوائی، شاهی یا اسلامی، مارکوس یا اکینو...

هنگامیکه در سال ۵۷ کارگران شیرهای نفت را بستند، در بسیاری از کارخانجات صاحبکاران قدیمی را برانداختند و خواهان سلب مالکیت از آنان شدند در واقع به این مناسبات تولیدی ضربه میزدند. اما جمهوری اسلامی با سرکوب کارگران، خود بجای دولت و صاحبکاران قبلی نشست و همان مناسبات را ادامه داد.

وقتی دهقانان با ملاکین درگیر شدند و در سراسر ایران اراضی شان را مصادره میکردند، در واقع به این مناسبات تولیدی ضربه وارد می آوردند. بهمن جهت جمهوری اسلامی دهقانان را سرکوب کرد، چرا که بهیچوجه قصد نداشت دست به ترکیب مناسبات تولیدی بزند. جمهوری اسلامی خودش به مالک بزرگ تبدیل شد و در رأس مالکیت صدها هزار هکتار زمینی که دهقانان تشنه آن بودند، نشست.

وقتی ملت کرد دست به جنگ برای رهائی ملی زد، در واقع یکی از ستونهای که دستگاه دولتی شاه بر آن استوار بود را زیر ضرب می برد. جمهوری اسلامی نه تنها از اوتش شاه برای سرکوب خلق کرد استفاده کرد بلکه جنایت و خونریزی در کردستان، عرصه تمرین نیروی نظامی سرکوبگر جدیدش یعنی سپاه پاسداران شد. جمهوری اسلامی وحشیانه و زبونانه به تمام خلقهای تحت ستم از عرب و بلوچ و ترکمن که برای رهائی خود از ستم ملی سر بلند کرده بودند حمله ور شد. این نیز يك اعلام موضع دیگری از سوی آنان بود: ما قصد تخریب دولتی که امپریالیستها در ایران ساخته اند را نداریم.

زمانیکه جمهوری اسلامی به زنان اعلام جنگ داد، در واقع آشکار ساخت که ستم بر زنان برای گرداندن چرخهای نظام طبقاتی حیاتی است.

بطور طنز آلودی، پرچم جمهوری اسلامی حقیقت امر را بیان میکند: پرچم همانست اما بجای شیرو خورشید و تاج، علامت اسلامی نشسته است. یعنی همان نظام با تغییراتی ظاهری. هنگامی که توده مردم با طنزی تلخ

## جمهوری اسلامی و

## سوسیال امپریالیسم شوروی

برای پاسخ مثبت دادن به تقاضاهای آمریکا و برقراری مناسبات آشکار؛ و اینکه چشم جمهوری اسلامی بالاجبار بدنیال آمریکاست: «... تمایل ایران به نزدیکی با آمریکا، منعکس کننده اراده دیرینه آیت الله خامنه ای،

حانشین آیت الله خمینی، و رفسنجانی در خاتمه بخشیدن به انفراد ایران میباشد. آقای خامنه ای نگارنده سیاست خارجی «درهای باز» ایران است، که برای اولین بار در سال ۱۹۸۴ اعلام شد. رفسنجانی عالیترین مقام رهبری ایران است که تا کنون از شوروی دیدن نموده است. سفر او مناسبات بیسابقه ای را با شوروی که دشمن دیرینه ایران بود آغاز کرد. رهبران ایران گفته اند که در را بروی عادی کردن روابط با آمریکا، نبسته اند... رهبران ایران علاقمندند که برای متعادل کردن مناسباتشان با ابرقدرتها روابطی همپایه مناسبات جدید با شوروی، با آمریکا برقرار کنند.

ایران شدیداً نیازمند پول است. اقتصاد جنگ زده ایران آشفته است. هیچ کدام از رهبران ایران از اقتدار مذهبی و انقلابی بلامنازع خمینی بهره مند نیستند. از اینرو آنها باید اعتبارات انقلابی خود را با موفقیت در پروسترویکای ایران - یعنی بازسازی اقتصادی و رفرف اقتصادی و اجتماعی - درهم بیامیزند.

بازسازی به نتهائی ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار در دهسال آتی هزینه خواهد داشت. در حالیکه قراردادهای اقتصادی جدید با شوروی فقط ۷ یا ۸ میلیارد دلار است. حتی خود آیت الله خمینی اقرار کرد که نیاز ایران به کمک خارجی «يك واقعیت انکار ناپذیر است». جانشینان او چاره ای دیگر ندارند.

شکی نیست که شوروی در گشایش این روابط تلاشهای زیادی نموده بود و برای گسترش بندهای خود با ایران و مناسبت از احیاء تمام و کمال موقعیت گذشته آمریکا در ایران از هیچ کاری فروگذاری نخواهد کرد.

سفر رفسنجانی به شوروی اهدافی معین را در بر داشت: یکم، جمهوری اسلامی امیدوار است از این طریق به غرب فشار آورده و آنها را به عملکرد سریعتر در برآوردن نیازهای دوره «بازسازی» وادار سازد.

دوم، جمهوری اسلامی برای خلاصی از وضعیت بحرانی و آشفته کنونیش بهر امامزاده ای دخیل می بندد. حتی اگر این امامزاده - شوروی - خود در گرداب مشکلات و معضلات درونی و بیرونی گرفتار باشد. گشایش با شورویها، تغییر جهتی در مسیر نوکری جمهوری اسلامی به امپریالیستهای غربی نمیشاند و تنها نشانه درماندگی حکام اسلامی و بیانگر دهان گشاد کیسه گدائی کمپرادورهای روضه خوان است. معضلات و مشکلات فزاینده داخلی محرکی بود برای جمهوری اسلامی در برقراری مناسبات با شوروی. جمهوری اسلامی پس از شکست فضاحت بارش در جنگ، نیازمند «پیروزیهای» در عرصه های دیگر بود و برقراری مناسبات با شوروی عرصه ای مهم، بشمار می آمد. یکسال پس از آتش بس، وعده های «بهبود» اقتصادی هیچ انعکاس ملموسی نداشت. رفسنجانی قراردادهای اقتصادی با شوروی را بعنوان پیروزی بزرگی برای «بازسازی اقتصادی» بخورد رتبا و بایه های کودن جمهوری اسلامی داد و سعی کرد از آن برای توده های بیچار و گرسنه که هر گام این جنایتکاران را میبایند قرص مسکنی که دورنمای کار و ارزانی ارائه میدهد، بسازد.

سوم، و مهمتر، هدف جمهوری اسلامی عبارت است از راه گشودن برای برقراری مناسباتی «همپایه» شوروی با آمریکا، بدون آبروریزی زیاد در میان پایه اجتماعی خود. يك پروفیسور ایرانی طرفدار جمهوری اسلامی در آمریکا، به کابینه یوش اطمینان میدهد که سفر به شوروی مقدمه چینی آگاهانه حکام ایران بود

شماره «نه شرقی نه غربی» رژیم را به سخره میگیرند و میگویند «منظور هم شرقی هم غربی است»، در واقع حقیقت امر را بیان میکنند.

هیچکس نمیتواند ادعا کند که ذره ای از محتوای مناسبات سیاسی، ایدئولوژیک، و اقتصادی اصلی جامعه عوض گشته است. فقط چهره بالائی ها عوض شده و سرمایه بین المللی اینبار از زبان ملاها سخن میگوید. انجمنهای اسلامی مجریان سرمایه شدند و جای ملاکین بزرگ را بنیاد مستضعفین، جهاد سازندگی،

هیتهای تقسیم زمین و... گرفتند. قانون کار که تنظیم کننده رابطه میان استثمار کننده و استثمارشونده است، توسط بوروکراتهای جمهوری اسلامی نوشته میشود.

جمهوری اسلامی چه تعبیراتی را در دستگاه دولتی بوجود آورد و برنامه «بازسازی» در این عرصه چیست؟

جمهوری اسلامی، ایدئولوژی رسمی دولت طبقات ارتجاعی را به ایدئولوژی اسلامی تفسیر داد. یعنی يك شکل از ایدئولوژی طبقات

## جنایات توسعه امپریالیستی

اینجا نابرابری از تمام قاره های دیگر بیشتر است. هر جا رشد امپریالیستی بیشتر بوده نابرابری زننده بوده است. - ح)

گزارش میگوید کشورهای در حال توسعه برای مقابله با بحران بیش از هر چیزی از خدماتی که فقرا بیش از همه به آن محتاج بوده و قادر به جایگزینی نیستند، کاست اند. خدماتی که به بخشهای ثروتمندتر و قدرتمندتر جامعه مربوط بوده - مانند نظامی، بیمارستانهای مهم، خطوط هوایی و پروژه های مجلل توسعه - از این کاهشها مصون مانده اند.

گزارش تاکید میکند که از این استراتژی های بیرحمانه اقتصادی، نظام مالی بین المللی بهره مند گشته، چراکه مانع از سقوط آن شده است. همچنین بانکهای تجارتنی که برای انباشت ذخایر خود در مقابل مشکلات اجتناب ناپذیر باز پرداخت قرضها وقت خریده اند. این برنامه ها، کشورهای در حال توسعه را قادر نساخته که از چنگال قرض فرار کنند و بالمکس یار آنها به دوش فقیرترین و شکننده ترین اقشار منتقل کرده است... (اکنون که میهمانی تمام شده و صورتحسابها سررسیده اند، از فقرا خواسته میشود که بپردازند... سنگین ترین بار این دهه قرض های دیوانه وار، نه بر روی ارتش یا آنهایی که حساب در بانکهای خارج دارند بلکه بر روی فقرا که باید از نیازهای حیاتی شان چشم پوشند و بر بیکاران که نابود شدن تمام آنچه را که برایش کار کرده اند را میبینند، بر روی زنان که نمیتوانند سلامتشان را حفظ کنند، بر روی کودکانی که مفر و جسمشان رشد نمی یابد... مدرسه ندارند... می افتند.)

این گزارش نشان میدهد که حتی يك اومانیت متعارف، کارمند يك آژانس وابسته به امپریالیسم، هم قادر است ببیند که در این جهان، رفاه محدودی از ملل بقیمت فقر ملل دیگر است و در يك کشور رفاه يك قشر محدود انگلی، به قیمت فقر اکثریت مردم است. و مهمتر اینکه حتی توسعه و رونق اقتصادی کشورهای وابسته به امپریالیسم، مکانیسم بوجود آورنده این ناهنجاری جنایتکارانه در سطح جهان و در سطح هر کشور است. تا وقتی که این جهان در چنگال نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه داری باشد، این فاصله بیشتر و بیشتر خواهد شد. و تا زمانیکه کشوری وابسته به این نظام اقتصادی و سیاسی بین المللی باشد، از چنگال فقر و فلاکت رهائی نخواهد یافت. فقر کارگران و دهقانان ایران و هندوستان و بنگلادش و رفاه مردم سوئد و آلمان و آمریکا دو روی يك سکه اند و یکی نتیجه دیگری است.

۵۰۰ هزار کودک در سال گذشته بدلیل توقف رشد اجتماعی در کشورهای جهان سوم، که ناشی از قرضهای کمربشکن و کاهش درآمدها بوده است، مرده اند.

پس از چهل سال رشد کند در کشورهای در حال توسعه، مشکلات اقتصادی فزاینده دهه ۸۰ را «دهه فلاکت» کرده است... در دهه گذشته در ۳۷ کشور فقیر جهان هزینه های تحصیلی ۵۰٪ و بهداشت ۲۵٪ کاهش یافته است.

آژانس سازمان ملل امسال هشدار داد و واضحتر از همیشه داده است و آشکارا به کشورهای ثروتمند اعلام کرده که دست از استفاده از کمکهای خود برای پیشبرد منافع نظامی، سیاسی و اقتصادیشان بردارند و بانکهای تجاری باید ضررهای هنگفتی را بابت وامهای خود قبول کنند - وامهایی که از اول هم سالم نبوده اند.

گزارش میگوید «اگر بگوییم که وامها به اغنیا رسید و بدیهها به فقرا، بهجوجه عراق نکرده ایم... زمانی که اثرات آن با افزایش مرگ و میر کودکان آشکار میشود آنگاه ضرورتیست که حرفهای زیبا در مورد تعادل اقتصادی را کنار بزنیم و بگوییم آنچه رخ داده خیلی ساده این است: جنایات بزرگ در حق بخش عظیمی از بشریت. قرض کشورهای در حال توسعه، هم از این جنبه که چگونه بوجود آمده است و هم از این جنبه که چگونه میخواهند آنها را اصطلاح تنظیم کنند، لکه ننگ اقتصادی بر پیشانی نیمه دوم قرن بیستم است... هر سال ۲۵۰ هزار کودک بدلیل فقدان يك قرص ویتامین هفت ریالی یا يك مشت سبزی خوردن کور میشوند؛ صدها هزار کودک بدلیل فقدان يك برنامه ارزان و ساده برای تولید نلک طعام، یا صدمه مغزی بدنیا میآیند؛ ...

زیر بار قرضی که سالیانه ۲۵٪ درآمد صادراتی را میبلعد، ۷۰ کشور در حال توسعه برای تنظیم اقتصاد خود به طرقی مانند کاهش همیق هزینه های دولتی، قطع سوسیدهای مواد غذایی و سوختی و کاهش ارزش پول خود، دست می زنند. در همان زمان قیمت کالاهاى این کشورها بشدت کاهش یافته است...

مرگ ۵۰۰ هزار کودک در سال ۸۸ در ارتباط با کند شدن یا رشد منفی این کشورها، بوده است. دو سوم این مرگ و میر در آفریقا رخ داده است. این گزارش مینویسد که درآمد سرانه بالا در آمریکای لاتین صرفا پوششی است بر اینکه در

استثمارگر را جایگزین شکل دیگری، نمود. دروغ بزرگ «اسلام ایدئولوژی رهائی از امپریالیسم و بی عدالتی» را جایگزین دروغ شاه در مورد «ایران در آستانه تمدن بزرگ»، کرد.

جمهوری اسلامی، در حین تکیه زد بر نیروهای نظامی و امنیتی و بوروکراتیک باقیمانده از زمان شاه، ارگانهای مشابه اسلامی را بموازات آن بوجود آورد و گسترش داد. بنیادهای رنگارنگ، بوروکراسیهای عریض و طویل انگلی خود را بوجود آوردند. امام جمعه هائیز دم و دستگاه خودمختار خود را در کنار استاندارها، بخشدارها و خیره ساختند؛ آیات عظام اتوریته محلی دیگری را تشکیل میدهند؛ نمایندگان خمینی در هر ارگانی، خود ارگانی مستقل از ارگان مربوطه بودند؛ و مضاف بر این «بیت امام» نیز شبکه اعمال نفوذ خود را داراست. دادگاههای انقلاب اسلامی و سپاه و کمیته هر استان خانخانی خود را دارند. امروزه بخش عظیمی از بودجه دولت صرف این بوروکراسی ارتجایی خفقان آور میشود. این تغییرات فقط به آثانی سود رساند که بقدرت دست یافتند، و همچنین برای قشر نازکی از اقشار میانی شهری فرصتی پیش آمد که با کنار زده شدن قشر بوروکرات وابسته به رژیم شاه، با حمایت از این رژیم خود را بالا بکنند.

این ارگانهای متعدد که بنیابه ارگانهای کنترل و سرکوب اهالی و تبلیغات ایدئولوژیک، کار میکنند، دريك مجموعه متمرکز کاملاً ادغام نشده اند و این برای دولتی که بخاطر بقا، نیاز به تمرکز بالائی دارد مشکلی است. هر کدام از اینها قدرت مسلح، پایه، و نفوذ و قدرت مالی خود را دارا هستند و منافع معینی را نمایندگی میکنند. این استقلال تا بدان حد است که بنیاد مستضعفین یا در اختیار داشتن ۲۰۰ تا ۳۰۰ کارخانه، ۱۰۰ شرکت ساختمانی و ۱۰۰ شرکت تجاری و حدود ۱۰۰ مررداری و دامداری و صد هزار هکتار زمین در پنج سال اول جمهوری اسلامی حتی يك گزارش مالی از درآمد و خرجهای خود را به دولت نداده بود.

عدم ادغام ارگانهای نظامی و اداری قدیمی و تازه متولد شده و وجود اتوریته های محلی گوناگون نطفه های برخورد و از هم گسیختگی را باخود حمل میکند. غریبهها از این مسئله نگرانند. امپریالیستها به هیت حاکمه ای با ثبات نیاز دارند تا با اتکا به چنین ثباتی، نیازهای منطقه ای آنان، تامین گردد. بویژه امپریالیستهای آمریکایی، شرط برقراری مناسبات سیاسی با ایران را پس از واقعه ایران گیت بارها اعلام کرده و شکل حکومتی مطلوب خود را به رهبران جمهوری اسلامی، توصیه کرده بودند. بطور مثال جورج بوش هنگامیکه معاون ریگان بود، بعد از افشای واقعه ایران گیت طی مصاحبه ای چنین گفت: تعدد مراکز قدرت مشکلات هدیده ای را در راه برقراری مناسبات میان ایران و سایر کشورها، ایجاد کرده است. حکومت ایالات متحده میتواند الگویی از يك بقیه در صفحه ۶



## بازسازی ...

شکل حکومتی مطلوب و کارآمد را به ایران ارائه دهد. طبق نصایح مشاوران غربی، سران جمهوری اسلامی بجای تلاش برای یافتن آخوندی که مانند خمینی تیرک خیمه شده، باید به «کارآمد کردن» جمهوری اسلامی بپردازند و تمام وحدتهای درونی خود را بدور بوجود آوردن يك دستگاه متمرکز که برای دولتهای کمپرادوری حیاتی است، شکل دهند. خمینی شخصا در جریان تمام این توصیه ها و تحولات ناشی از آن قرار داشته و با آنها موافق بود. اصلاح قانون اساسی، تسویه های خونین درونی، کنار گذاردن منتظری و ... تماما اقداماتی بودند - و به اشکال گوناگون نیز ادامه خواهند یافت - برای از بین بردن تمدن مراکز قدرت و ایجاد يك سلسله مراتب منظم با وظایف و اختیارات معین. کوششهای رفسنجانی و شرکا، برای بوجود آوردن آن حکومت متمرکز و مطلوب، از نیاز کمپرادورهای مستاصلی سرچشمه میگیرد که برای مقبولیت یافتن نزد امپریالیستها، از هیچ تلاشی فروگذار نیستند.

یکی از اولینهای برنامه پنجساله عبارت است از «تجدید سازماندهی مدیریت اجرایی کشور متناسب با قانون اساسی». این عمدتا یعنی از میان برداشتن مراکز چندین گانه قدرت اجرایی، اقدام ارتش و سپاه مولفه ای مهم از این پروسه است که تا کنون علیرغم مقاومتها زیاد از درون سپاه پاسداران تا حد اقدام وزارتخانه های آنان پیش رفته است. شکست مفتضحانه سپاه پاسداران در روزهای آخر جنگ ایران و عراق، به رفسنجانی کمک کرد تا این طرح را پیش ببرد. اعمال کنترل بر حزب الله لبنان توسط رفسنجانی محک بین المللی مهمی است که او تا چه حد در بوجود آوردن يك اتوریته واحد و متمرکز در ایران موفق شده است. پیشبرد این پروسه مطمئناً بدون دردسرهای جدی برای جمهوری اسلامی نخواهد بود و مسلماً نطفه برخوردهای حاد را با خود حمل میکند.

## راه حل‌های برنامه «بازسازی» برای اقتصاد

اما بحران اصلاح جمهوری اسلامی، در مضللات روبنایی نیست. این مضللات او را در برخورد به مشکل اساسی ناتوان میکند، اما حتی اگر از تمرکز رژیم شاه هم برخوردار شود و دستگاه اداری و نظامی بهمان «کارآیی و مدیریت» برسند، باز هم این رژیم را چاره نیست. بحران جمهوری اسلامی بحران يك کشور تحت سلطه امپریالیسم است که بر متن يك بحران جهانی استمرار دارد. بدبختی اساسی رژیم اسلامی در آن نیست که این مضللات روبنایی را دارد و فتایک است و غیره، بلکه آنست که در شرایطی متولد شد که کل این ساختار اقتصادی در همانزمان رژیم شاه، در حال فروپاشی بود. در زمینه اقتصادی تنها تغییری که نسبت به زمان شاه صورت گرفت، عبارت بود از متمرکز گشتن بیشتر مالکیت بر صنایع و زمین، بر

## تولیدات صنعتی و کشاورزی و یاد کردن بخش

خدمات (امروزه ۴۷/۲٪ در صد مشاغل در بخش خدمات است) حاصل این مسئله فرجه تر شدن سرمایه بوروکراتیک بود. دولت، کنترل بخشهای بزرگی از اقتصاد را از طریق ملی و مصادره کرده، بدست گرفت. طبق آمار، در سال ۱۳۶۲، ۵۰۰ تا ۶۰۰ کارگاه تولیدی با ۱۵۰۰۰۰ کارگر در اختیار سازمان صنایع ملی قرار گرفت و وزارت بازرگانی دارنده ۱۷ شرکت که از بزرگترین شرکتهای تجاری ایران بودند شد، دارائی های بشمار دیگر که تحت کنترل بنیادهای مختلف قرار گرفت. ۸۰٪ از تجارت خارجی و بخش اعظم تجارت کلان و خرد داخلی توسط دولت انجام میگردد. بدین ترتیب دولت بطور مستقیم روبروی کارگران قرار گرفت. رژیم نه تنها نتوانست وعده های دروغین رفاه را برآورده کند بلکه مرتباً به حقوق و مزایای کارگران حمله برده و بسیاری را بیکار کرد. بخشی از سرمایه داران وابسته به رژیم شاه از میان رفتند و قشر نوینی با استفاده از ارتباطات خود با روحانیون قدرتمند و مقامات دولتی و استفاده انحصاری از جوازهای وارداتی دولتی، منابع نایاب، و زمین به ثروتهای کلان دست یافتند.

در همان سال دولت بزرگترین مالک زمینهای اطراف شهرهای بزرگ و بیست میلیون متر مربع زمینهای شهری شد. در روستاها، ارگانهای اسلامی بزرگترین مالک شدند. مقامات دولتی و ارگانهای مختلف به گرداندگان صدها هزار هکتار زمین تبدیل شدند. اعضا جهاد و هیئتهای تقسیم اراضی به بوروکراسی قبلی روستاها اضافه گشتند. بطور مثال، هیئت مرکزی تقسیم اراضی در اوائل سال ۶۰ حدود ۲۵۰۰۰۰ کمینه اسلامی در روستاها برقرار کرد که بر این زمینها و اعطای وامهای کشاورزی نظارت کنند. رژیم اسلامی اعلام کرد که مالکیت خصوصی محترم و تمام اشکال قرارداد از جمله مزارعه و اجاره و کار مزدوری که در کشاورزی معمول بوده، مشروع بوده و باید ادامه پیدا کنند. بدین ترتیب دولت و ارگانهای بوروکراتیکش روبروی دهقانان قرار گرفتند.

رفسنجانی میخواهد اقتصاد را بهبود بخشد. برای اینکار یکم، برنامه های اقتصادی دوران شاه را در پیش گرفته است. دوم، برای اجرای آنها دست گدائی بسوی امپریالیستهای غربی و شرقی دراز کرده است. برنامه های اقتصادی شاه اگر نجات بخش بودند که شاه را نجات میدادند، آنهم در زمانی که در آنموقع امپریالیستها منابع مالی و وضعیت اقتصادی و سیاسی بهتری نسبت به امروز داشتند. رفسنجانی برای گدائی روسها میروید که خودشان از دیگران نان گدائی میکنند. آمریکاییها امروزه بزرگترین مقروض جهانند و کل کشورهای غربی با مسئله قرض چند صد میلیارد دلاری کشورهای تحت سلطه خود مواجه اند!! و هر دو بلوک در داخل و خارج با مشکلات عمده ای دست به گریبانند.

دعوی جناحهای مختلف دولت بر سر اقتصاد

عمدتاً بر سر درجه دخالت دولت در اقتصاد می باشد. و امروزه نتیجه آنست که باید همان روش دولت شاه را در پیش بگیرند یعنی اقتصاد مختلط؛ در دست گرفتن پروژه های سنگین توسط دولت و واگذار کردن صنایع متوسط و سبک و بخشی از تجارت خارجی و داخلی به سرمایه داران بخش خصوصی و کم کردن بار دولت.

این امر معضل ایدئولوژیک بزرگی برای رژیم اسلامی است و یکی از محورهای دعوا بر سر اقتصاد، چگونگی حل این معضل است. هیاهوی دهساله آنان را در مورد خزیناتی دروغین بنام «اقتصاد اسلامی» کسی فراموش نکرده است. اسلام قرار بود «آلترناتیوی در مقابل مارکسیسم برای محو بیعدالتی سرمایه داری و ابزاری در خدمت تحول و رشد اقتصادی» باشد. اکنون بیش از همیشه روشن شده که جمهوری اسلامی هم مانند رژیم شاه باید به اربابان امپریالیستش رجوع کند تا اقتصاد اسلامی را برایش بسازند تازه اگر برای خود آنها نفسی مانده باشد که بر لاشه متعفن جمهوری اسلامی روح رونق و توسعه اقتصادی بدمند! این امپریالیستها هستند که باید نفت را بخرند و وامهای رنگارنگ (تصریح شده در تبصره ۲۹ لایحه بودجه ۱۳۶۸) به جمهوری اسلامی بدهند تا بقول خامنه ای، جمهوری اسلامی بتواند «کشوری نمونه» بشود.

رفسنجانی برای پیشبرد برنامه هایش به ایجاد وحدتی در صفوف طبقات حاکم و جذب سرمایه داران، بازاریبانی که از متمرکز شدن مالکیتها و فرصتهای اقتصادی در دست دولت و ارگانها ناراضی بودند و متخصصین ناراضی از قبضه شدن فرصتهای شغلی توسط اعوان و انصار آخوندها و ترقی سریع اعضا سپاه پاسداران در بوروکراسی دولتی و نگذاردن جانی برای ابراز وجود تکنوکراتهای تحصیلکرده، نیاز دارد. او وقتی میگوید «مردم باید مطمئن شوند و سرمایه هایشان را بکار اندازند و در این راستا عدل اجتماعی نیز دقیقاً باید در نظر گرفته شود... انمه جمعه در شهر ها مواظب باشند ماموران دولت طوری عمل نکنند که موجب سلب اعتماد مردم شود» منظورش همینها هستند. «مردم» در قاموس هر طبقه ای که حکومت میکند، اعضای طبقه خودش هستند و «برقراری عدالت» در میان آنها را در نظر دارند.

و اما «برنامه ده ساله بازسازی» که رفسنجانی در بوق و کرنا میدمد چیست؟ و نیازهای مالی برنامه هایش چگونه تامین خواهد شد؟

«کارهای زیربنایی در بخش انرژی، صنایع مادر مثل پتروشیمی و فولاد و ماشین سازی و خدمات اساسی کشور مثل بندرها راه آهن و چیزهایی از این قبیل که اگر نباشد هیچ کشوری نمی تواند پیش برود و نقد کردن معادن و شیلات و کشاورزی و جنگلها و اینها در برنامه های پنج ساله تنظیم میشود و انشاءالله

# امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

بحران گروگانگیری در لبنان در پی در دیده شدن شیخ سهرک جیشیت توسط کساندهای اسرائیلی بار دیگر اوج گرفت. نمایشهایی که در پی این واقعه توسط آمریکا بر پرده آمد، یکبار دیگر بر سیاست آمریکا در قبال ایران پرتو افکند.

آمریکا، در دیدن شیخ جیشیت توسط اسرائیل را کاری حساب نشده خواند و اسرائیل را برای بحظر انداختن جان گروگانهای آمریکا سرزنش نمود. اسرائیل بادگان آمریکا در خاورمیانه بوده و هیچ عملی را بدون آنکه دقیقاً توسط آمریکا محاسبه شده باشد انجام ندهد - بالاخص در منطقه ای انفجاری مانند خاورمیانه. اسرائیل خوب میداند که این عمل، زنجیره ای از حوادث را در خاورمیانه بار خواهد آورد. این عملی کاملاً حساب شده بود که برای اعمال بعدی آمریکا صحنه چینی کرد. این بحران فرصتی دیگر بود برای آمریکا که «چماق» خود را در برابر هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به رقص در آورد تا وعده برقراری روابط با آمریکا برای تمام جناحهای جمهوری اسلامی شیرین تر از عمل بهشتی بنماید. شک نیست که این بحران تأثیری مستقیم بر ترکیب کابینه آینده رفسنجانی خواهد گذارد. همانطوری که انهدام هواپیمای ایرباس توسط آمریکا و شکستهای مقتضحانه نیروهای سپاه پاسداران در روزهایی جنگ، موقعیت رفسنجانی و سرکار را در اوضاع ایران، تقویت نمود.

پس از اوجگیری بحران گروگانگیری، آمریکاییها کشتیهای جنگی خود را بسوی آبهای خلیج بحرکت در آوردند. یکی از مشاورین سابق شورای امنیت ملی آمریکا چنین اظهار نظر کرد: «میتوان به ظرفیت تولید نفتی ایران صربه وارد آورد... و به ظرفیت ارتباط گیری آنها با دنیای خارج ضربه زد». این جنبه «چماق» سیاست آمریکا بود؟ و طبعاً هیئت حاکمه مسناصل جمهوری اسلامی که تمام امیدهای نارسارینش را بر نفت و روابطش با دنیای خارج استوار کرده است از این حرفها غالب نهی میکند. واقعا که نوکری و وابستگی به امپریالیسم عاقبت بخیری ندارد! در کنار این تهدیدات، بوش رئیس جمهوری آمریکا، و مطبوعات عربی اعلام کردند که شاید این بحران به امر نیک بدل شده و موجب برقراری مناسبات حسنه میان ایران و آمریکا بشود؛ و نباید نه ایران کمک کرد که «به مناسبات عادی بین المللی» باز گردد. و این جنبه «شیرینی» سیاست آمریکاست.

سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران با پایان یافتن جنگ ایران و عراق، کاملاً روشن

گشت. امپریالیسم آمریکا بدنبال اقدامات مستمر و گاه پر مخاطره چند ساله، بالاخره تصمیم گرفت منافع غرب را فعلاً و عمدتاً از کانال همین جمهوری اسلامی به پیش برد و تلاش کند با تسریع تغییر و تحولات درونی همین رژیم، آن را حکومتی با ثبات ساخته و در چارچوب منافع آمریکا سازمان دهد.

اهداف این سیاست همانی است که از ابتدای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی دنبال میکرده است: صانعت از اینکه اوضاع انقلابی در ایران عمیقتر گشته و بدیگر نقاط منطقه گسرنش یابد و صانعت از اینکه ایران سکوی پرش شوروی شده و تهدیدی برای منافع آمریکا و کشورهای وابسته به غرب در این منطقه گردد؛ و بالاخره احیاء سلطه غرب در ایران.

در سیاست قبلی آمریکا، یکی از ندیلهای بسیار محتمل برای متحقق ساختن اهداف فوق عبارت بود از تضعیف جمهوری اسلامی از طریق جنگ ایران و عراق و فراهم آوردن مقدمات جایگزین کردن ناگهانی آن با نیروهای باب طبع خود. مشابه همین سیاست را در نیکاراگوئه پیش میبرد. در اینجا نیروئی مانند کنترا را سازماندهی کرد که ابزار اصلی پیشبرد سیاستهایش بود. امروزه در نیکاراگوئه نیز سیاست خود را تغییر داده و اهداف خود را از طریق «سیاست کنترل مثبت» دنبال میکند. تغییر سیاست آمریکا ناظر بر یکسری عوامل جهانی و داخلی است.

«سیاست کنترل مثبت» آمریکا، بر آن است که با فشار از بیرون و تقویت نیروها و سیاست های مطلوبش در داخل هر يك از این کشورها، رژیمی باب طبع خود بپاراید بدون آنکه به شیوه هایی مانند تجاوز نظامی یا کودتای نظامی، متوسل گردد.

بمیر از اینکه آمریکا نتوانست بجز هیئت حاکمه اسلامی، نیروهائی را مستعد تبدیل شدن به ابزار اصلی سیاستهایش در ایران بیابد، اوضاع بحرانی ایران و منطقه خاورمیانه، ریسک چنین اقداماتی را صد چندان میگرد. این کار فرصتی را برای تشدید فعالیت نیروهای انقلابی ایجاد کرده و میتوانست منجر به آغاز پروسه انقلابی نویسی در ایران گردد؛ میتوانست بی ثباتی رژیمهای وابسته به غرب در خاورمیانه و بالاخص در همسایگی ایران را در پی آورد؛ میتوانست رقابتهای آمریکا و شوروی را به سطح يك رودروئی نظامی ارتقاء دهد؛ آمریکا مطمئن نبود که در سطح بین المللی این کار چقدر بنفعش تمام میشود. بویژه در شرایطی که شوروی سیاست خارجی نویسی با ژست «دفاعی» اتخاذ کرده و مایل است که در سطح

جهانی آمریکا را قدرت «متعرض» بنمایاند. بالاخره اینکه، چنین حرکتی میتواند تضادهای جامعه آمریکا را حادتر کرده و اعتراضات توده ای را در دژ خودش موجب شود.

سیاست نوین آمریکا با توجه به این اوضاع با ابزار و ضرب الاجلهایی متفاوت پیش میرود. تهدید و اعمال فشار با استفاده از ابزار دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی و سیاسی در سطح منطقه ای و بین المللی همراه با ترسیم دورنمای برقراری مناسبات حسنه و بسیار پر رونی، مولفه های این سیاست است. ارائه یکسری «راهنمای عمل» به جمهوری اسلامی و تضمین اجرای آنها محکی برای سنجش حسن نیت جمهوری اسلامی است. قطع حمایت از حزب الله لبنان و فشار گذاردن بر آنها برای آزادی گروگانهای آمریکائی، و عدم هرگونه مداخله در امور رژیمهای غربی منطقه و همکاری با آنان از جمله این «راهنمای» هاست. ترکیه و پاکستان نقش مهمی را در سازمان دادن جمهوری اسلامی در همکاریهای منطقه ای مورد نظر آمریکا دارند. آمریکا خواهان آن نیست که حجاج منمایل به غرب از طریق کودتائی قدرت را قبضه کند چراکه در اوضاع بحرانی ایران و منطقه میتواند به نتایج نامطلوب منجر شود؛ اما خواهان آنست که تسویه های لازم - حتی اگر لازم باشد حویین - صورت بگیرد تا به این پروسه سرعب بچشد.

هشدارهای مداوم به شوروی مبنی بر اینکه هرگونه فعالیت برصمد منافع آمریکا با پاسخ نظامی روبرو خواهد شد، بخشی لاینفک از این سیاست است. بطور مثال، پس از برقراری مناسبات ایران و شوروی، آمریکا به شوروی هشدار داد که «حد خود» را نگهدارد. و یا در بحبویه بحران گروگانگیری، بوش بی مقدمه، لو رفتن شبکه جاسوسی سیا در ایران که با همکاری بلوک شرق انجام گرفت را، اعلام نمود. اینها سنازه آنست که رقابت میان امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بقوت خود باقی است و کماکان بطرق متنوع ادامه دارد و هر يك آماده اند تا در این نقطه استراتژیک جهان، میدان را بر دیگری تنگ کنند.

ایران عرصه رقابت نیروهای سیاسی مختلف ارتجاع اسلامی و رقابتهای امپریالیستی است. هنوز هیئت حاکمه مقتدري در راس دولت قرار ندارد. هر چند بوجود آوردن چنین حاکمیتی در صدر وظایف رفسنجانی است اما از نیت تا عملی کردن آن راهی دراز در پیش است و آنهم راهی پر پیچ و خم که در هر پیچش، میتواند طیفانهای توده های جان بلب رسیده و همچنین خرابکارهای رقیب را، انتظار کند.

## بازسازی...

آرام آرام مسیر خودش را پیش میبرد و در پایان دو برنامه خواهیم دید که اینجا همه چیز روی دویای خودش ایستاده است. اما در حال حاضر برنامه کوتاه مدت لازم داریم... راه عملی که ذهن ما رسیده و فکر میکنم میتواند در این دو سه سال پیش از آن که صنایع مادر ما به کمک ما بیاید، مشکل ما را تا حدودی کم بکند این است که امکانات برای همه کارخانه ها و مراکز تولیدی که در کشور ما وجود دارند فراهم بکنیم تا همه با ظرفیت کامل بتوانند کار کنند... الان بسیاری از این کارخانه ها با ۲۰، ۳۰، ۴۰٪ ظرفیت دارند کار میکنند...» (نماز جمعه ۱۳ مرداد)

هدف عمده این برنامه ایجاد ارز بیشتر برای جمهوری اسلامی است. بهمین جهت نفت و معادن در الویت قرار دارند. در زمینه زیرسازیه هدف بوجود آوردن تسهیلات و تاسیسات زیربنایی از قبیل بنادرو راه آهن و شرکت های بیمه بین المللی و... و تربیت نیروی متخصص کافی با هدف جلب سرمایه گذارهای خارجی و تسهیل تجارت خارجی است. در صنایع متوسط و سبک الویت با صنایعی است که باید محصولاتش صادر شده و برای دولت ارز بیاورد. (دولت امیدوار است که چنین باشد!) و صنایع بجا مانده از زمان شاه یعنی صنایع جایگزین واردات، مانند لاستیک سازی و خودرو سازی و غیره که برای دولت کمک هزینه ارزی خواهد بود. یعنی مثلاً فرانسوی ها بجای صادر کردن پژو به ایران، ماشین آلانسان را می آورند و با استفاده از نیروی کار ارزان تولید میکنند. بخشی از محصول تولید، سهم آنان خواهد شد. این روش قرار است در پروژه های گاز و نفت و مواد خام دیگر نیز عملی شود. طرح توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی منطبق بر منطق يك اقتصاد وابسته است.

رفسنجانی میخواهد برای «مبارزه» با وابستگی اقتصاد ایران به صادرات نفت، چاههای نفت بیشتری را در شمال بکند روسها استخراج کند و بقول خودش دیگر معادن کشور را «نقد کند»! اینها وقتی از مضرات «اقتصاد تک پایه» سخن میگویند منظورشان آن نیست که جامعه تولید کشاورزی و صنعتی ندارد و مردم نمیتوانند نفت بخورند! منظورشان آن است که دولت برای چرخاندن اقتصاد وابسته خود فقط يك منبع درآمد ارزی دارد که باید با آن هزینه خرید های نظامی (که در الویت قرار دارند) و دیگر وارداتش، بهره و اقساط وامهایش و خرج یورو کراسی عربی و طویل بیمه سفرش را بپردازد. برای مقابله با این محصل جمهوری اسلامی تلاش دارد منابع ارزی خود را چندگانه کند. چگونه؟ همانطور که يك کمپرادور خادم نظام امپریالیستی میکند: از طریق کسب وامهای گوناگون (وام گرفتن از بانکهای بین المللی و دولتهای دیگر، خرید نسبه) و سرمایه گذاری خارجی، و سرمایه گذاری بیشتر دولتی و خارجی در اکتشاف نفت و معادن، و صادرات

گاز، به حداقل رساندن مصرف مردم و به حداکثر رساندن صادرات مواد مورد نیاز مردم مانند میوه جات و غذاهای دریایی و غیره. ارز حاصله، در درجه اول، صرف «تقویت دفاعی» میشود. استفاده از وامهای خارجی برای خریدهای نظامی و تجدید بنای پایگاههای نظامی (که جزء طرحهای عمرانی آورده میشود) طبق تبصره ۲۹ لایحه بودجه مجاز شناخته شده است. اما استفاده از وام برای وارد کردن کالاهای روزمره مصرفی («خطرناک، مضر، و موجب وابستگی و گسترش سلطه دشمنان بر کشور») است. (بنتل رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس) البته جمهوری اسلامی برای تامین مواد غذایی روزمره مردم برنامه دارد و طبق گفته همان مرتجع برنامه عبارتست از طرحهایی مانند عوض کردن الگوی مصرف مردم از برنج خوری به سبب زمینی خوری و تبدیل اراضی برنج به اراضی کاشت سبب زمینی که چندین برابر محصول بیشتر میدهد. این کودکان در این زمینه هم از مرز «خلاقیت» شاه آنطرفتر نرفته اند. در بخش کشاورزی بیشترین الویتها نه به تولید مواد غذایی مردم بلکه به توسعه تاسیسات زیربنایی مانند سدسازیهها و تامین خدمات لازم برای توسعه کالاهای کشاورزی که از طریق صادرات برای دولت ارز بیاورد خواهد شد. این رژیم سبب زمینی هم برای مردم فراهم نخواهد کرد.

برنامه اقتصادی رفسنجانی بالاخره مسئله به اجرا در آوردن «قسط و عدالت اسلامی» را نیز حل کرده است. رئیس کمیسیون برنامه و بودجه میگوید که قرار است ابتکار از طریق رشد و گسترش «مهرنگ مالیات» در میان آن آقاراده هائی که «شبان ۷۰۰ هزار تومان به جیب میزنند» حل شود و بدین ترتیب با موفقیت در گرفتن مالیات از آنها، «عدالت اسلامی» برقرار خواهد شد.

رفسنجانی و تکنوکراتهایش تصریح کرده اند که دو برنامه پنج ساله اول هنوز برنامه رونق اقتصادی نبوده و صرفاً برنامه آمادگی است. رفسنجانی می گوید که از من انتظار معجزه نداشته باشید. اینکه رفسنجانی نمیتواند بلافاصله برنامه رونق اقتصادی ارائه دهد و فعلاً میخواهد دستگرمی کند در درجه اول و عمدتاً مربوط به وضعیت کسانی است که باید اقتصاد وابسته جمهوری اسلامی را راه بیندازند، یعنی سرمایه داری بین المللی. «گزارش بانک توسعه اقتصادی آسیا که دیروز در مانیل منتشر شد میگوید که نزول در اقتصاد جهانی منجر به کاهش رشد در اقتصادهای پررونق آسیا در ۱۸ ماه آینده خواهد شد...» (تایمز مالی - ۵ ژوئیه ۱۹۸۹) و گزارش سال جاری بانک جهانی اعلام کرد که: «شواهد دال بر آنست که در دهه آینده ورود سرمایه به کشورهای در حال توسعه کاهش خواهد یافت.» (میلارد لانگ نویسنده این گزارش گفت «کشورهای جهان سوم باید با این واقعیت روبرو شوند که نظامهای مالی آنها در

آشفستگی است.» گزارش بانک جهانی شرط دادن وام به بسیاری این کشورها را واگذاری بانکها به بخش خصوصی اعلام کرده است: «برای چندین دهه پس از جنگ دوم جهانی نظام مالی طوری تنظیم یافته بود که اهرمی برای کنترل اقتصاد باشد و نه تضمین امنیت و سلامت بانکها... برای بالا بردن کارائی نهادهای مالی و بازارها باید توسط نیروهای بازار هدایت شوند و نه رهنمودهای حکومت.» به عبارت دیگر اگر حکومتی وام میخواهد باید بانکهایش را به سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی واگذار کند و کنترل قیمت بر کالاها را حذف کند.

این رونق اقتصادی و وامی که بانک بین المللی برای احط آن شرایط سختی ایجاد کرده و سران جمهوری اسلامی را از رسیدن سریع به «اقتصاد اسلامی نمونه» محروم کرده است؛ چندین دهه پس از جنگ دوم برای کشورهای «در حال توسعه» چه ارمغانی داشته است؟ این توسعه اقتصادی کشنده و بطور زجر آوری کند و انگلی را مردم یکبار در زمان شاه مزه کرده اند. فقط يك فقره از نتایج این توسعه های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه، مردن ۱۰۰ ۰۰۰ کودک در سال گذشته بوده است. (به گزارش تکان دهنده ای که در همین شماره، بچاپ رسیده است، رجوع کنید)

درجه وابستگی يك کشور تحت سلطه امپریالیسم باچه سنجیده میشود؟ عمدتاً با اینکه سازمان تولید اجتماعیش چقدر تابع سرمایه بین المللی است. نیازهای سرمایه بین المللی از هر سو در تضاد با نیازهای اکثریت بوده های مردم در این کشورهاست. مناسبات ایران با امپریالیسم چیزی خارج از زندگی روزمره مردم نیست. امپریالیسم هیولائی در فراسوی مرزها نیست. امپریالیسم همین مناسبات تولیدی غالب در جامعه است که در تاروپود ربر بنای اقتصادی بافته شده است و تمام روینای سیاسی و ایدئولوژیک آنها به خدمت میگردد. شمارهای «ضد امپریالیستی» آخوندها تفاوتی در ماهیت این امر که آنان کارگزاران امپریالیسم در ایرانند نمیدهد.

گرانی، بیکاری، اعتیاد، دزدی، فحشا، زافه ها، و هزار درد دیگر، محصول نظام اقتصادی - سیاسی است که جمهوری اسلامی آنها حفاظت و تولید و باز تولید میکند. همانگونه که در اطلاعیه (خمینی مرد، مرگ بر جمهوری اسلامی!) اتحادیه کمونیستهای ایران (س) گفته شد: «خمینی روح مجسم نظام ستم و استثمار در ایران بود. او مرد اما ماشین کهنه دولتی و دیگر نمایندگان و محافظان این نظام مانده اند. تا زمانی که این دستگاه در هم شکسته نشود و تمام مدافعانش به دار انقلاب آونک نگردند، تا زمانی که تمام جناحهای طبقه حاکم - غالب یا مغلوب، صاحب قدرت یا ضعیف - به گورستان بدرقه نشوند، روح نظام در پیکرهای کثیف دیگری بر حیات خود ادامه خواهند داد.»



# «حزب کمونیست ایران»

## و استراتژی

### «جنگیدن برای تسلیم شدن»

در ادبیات قدیم چین داستانی است بنام «حاشیه آب» با قهرمانی بنام سون چیانگ. جناح انقلابی حزب کمونیست چین در مبارزه علیه راستها در اواخر دوران مائو از این اثر برای افشای تسلیم طلبان و افشای استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن» استفاده می نمود. سون چیانگ يك فرمانده ارتش دهقانی بود که علیه خان فئودال میجنگید. او فرماندهی دلیر و جنگجو و از خانواده اشراف بود. بالاخره خان «تسلیم» سون چیانگ شد و او را مقرب بارگاه خود کرد، و او به یکی از مقامات بالای بارگاه خان تبدیل شد. در واقع این سون چیانگ بود که تسلیم شد. بطور خلاصه «سون چیانگیسم» یعنی اینکه هدف در جنگ نه سرنگون ساختن دولت موجود، بلکه راه یافتن در آن است.

اینگونه تمثیلهای و نمونه ها در تاریخ قدیم ایران نیز بچشم می خورد. داستان زندگی کسانی که دورانی علیه حاکمان ظالمی جنگیدند ولی سرانجام به اشکال گوناگون تسلیم شدند. شاید برجسته ترین نمونه، داستان کاوه آهنگر باشد. کاوه مردم را علیه فبهاك شوراند و بجایش شاهزاده دیگری بنام فریدون را به تخت نشاند.

تاریخ معاصر ایران نیز نمونه های زیادی از اینگونه مبارزات و یا مبارزان را - با خاستگاههای طبقاتی متفاوت - بخود دیده است. مبارزینی که یا در همان نیمه راه تسلیم شدند، و یا زمانی که قدرتی یافتند خود تبدیل به مدافعان همان سیستمی گشتند که زمانی علیه آن برخاسته بودند.

تسلیم طلبی، اشکال گوناگون دارد و لزوماً تسلیم طلبی بشکل آشکارا با دشمن کنار آمدن و اسلحه را بر زمین گذاشتن و روی آوری به مذاکره، سازش و همکاری مستقیم با دشمن نیست. بلکه نیرو میتواند آنچنان بجنگد که حکومتگران قبلی را جملگی از دم تیغ بگذراند ولی خود تسلیم همان مناسبات و سیستم موجود و مدافع آن گردد.

بازرگان دارند. همچنین طبقه کارگر باید بدنبال سهم و غرامتی برای شرکت در بازسازی این سیستم باشد. با تشدید فشارهای عینی بر جنبش کردستان حکما بفرماندوم در کردستان می افتند و از فرماندوم در شبلی دفاع کرده و جمهوری اسلامی را بدان کار فرا میخوانند. زمانیکه امپریالیستها با کمک نیرو های سازشکار و مرتجع فلسطینی طرح دولت کوچک را مطرح کردند تا از این طریق بر آتش جنبش الانتفاضه آب سردی بپاشند، حکما بدفاع از این طرح میپردازد. این دفاع را میرفا نباید بحساب اعلام مواضع خشك و خالی این حزب گذاشت؛ بلکه قبول دولت کوچک فلسطین از سوی این حزب در واقع اعلام موضع آشکار است مبنی بر اینکه ما خواهان انقلاب نیستیم.

اینکه چگونه حکما، اینگونه مواضع شدیداً رفرمیستی را با عبارت پردازی های «چپ» با آشکارا راست تفوریزه میکند، اهمیت چندانی ندارد. آنچه اهمیت دارد اینست که؛ چرا حزبی که زمانی داعیه «نقد رادیکال» از انحرافات جنبش کمونیستی را داشت با چنین سرعشی به گرداب رفرمیسم در خلتید؟

بقیه در صفحه ۱۰

«حزب کمونیست ایران» (حکا) یکی از نمونه نیروهایست، که استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن» می باشد. شاید گفتن این مطلب در مورد حکما تعجب آور باشد، زیرا این حزب هم خود را «کمونیست» دانسته هم به مبارزه مسلحانه انقلابی مشغول است و هم خود را «مخالف» هر گونه ائتلاف و اتحادی با بورژوازی از هر نوعش قلمداد میکند. و بالاخره آنکه حکما از لحاظ ماهیت طبقاتی نیز با نیروهای آشکارا تسلیم طلب و ضد انقلابی که هنوز بقدرت نرسیده خود رامدافع تمامی مناسبات ارتجاعی حاکم بر جامعه میدانند، متفاوت است.

مواضع اتخاذ شده از جانب حکما، در قبال تحولات سیاسی يك ساله اخیر در عرصه بین المللی، منطقه ای و ملی - که در نشریاتشان و سخنرانیهای رهبرانشان در خارج از کشور منعکس شده - نمایانگر آن است که این حزب بیش از پیش در حال رویگردانی از انقلاب و دلپستن به رفرم می باشد. با قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و عوامفریبی هایش مبنی بر بازسازی و فضای باز سیاسی حکما به این فکر می افتد که طبقه کارگر باید تلاش نماید تا در صحنه سیاست ایران سخنگویان عینی خود را داشته باشد، به همانگونه که لیبرالهای مرتجع سخنگویانی از قبیل

حزب ...

مسئله عوامل گوناگونی در تسریع این پروسه نقش داشتند. اما چنین سرانجامی ریشه در نگرش حکما به مسئله ماهیت دولت و قدرت سیاسی دارد. «سون چیانگ‌گیم» را در برخوردش به ماشین دولتی و طریقی که برای متحول شدن جامعه ارائه می‌دهد، میتوان شناخت. این مسئله که یک نیرو بدنبال سهم - یا سهم بیشتری - از این سیستم می باشد و جایی در کنار آن برای خود می یابد و یا اینکه منافع طبقانین حکم می کند که در پی نابودی قطعی کل این سیستم و نفی تمامی اشکال ستم و استعمار باشد، سرنوشت آن نیرو و اینکه تا کی و تا کجا می‌جنگد، را تعیین مینماید. همانطور که نشین بارها تأکید نموده، روس برخسورد به دولت بارزترین نکته ایست که نشان میدهد یک نیرو واقعا خواهان انقلابی جدی و عمیق است یا فقط به جمله پردازی در مورد انقلاب می پردازد. این معیار وسنگ محک مهمی است که میتوان هر حزبی را با آن سنجید و مورد قضاوت قرار داد. قطعا نیت خیر یا بد بانیان و طرفداران چنین حزبی نقشی در تعیین سرنوشت نهائی آنان ندارد؛ زیرا مبارزه طبقاتی قوانین خودش را داراست.

مائوئیست‌ها - کسب قدرت به طریق قهرآمیز - حکما

بجرات میتوان گفت یکی از مهمترین دلایل ناکامی مائوئیست‌ها در ایران در استفاده از فرصتهای انقلابی سالهای ۶۰ - ۵۶، عدول از اصل مائوئیستی کسب قدرت سیاسی بشبوه قهر آمیز و برخورد انحرافی بطور عام به نحوه دولت و بطور اخص به حکومت جمهوری اسلامی بود. این انحراف از یکسو ریشه در جهت گم کردگی ایدئولوژیک - سیاسی مائوئیست‌های امپیل داشت، و از سوی دیگر بیانگر عدم گسست از پاره ای انحرافات کهنه جنبش بین المللی کمونیستی بود. (انحرافات از قبیل تفاوت ماهوی قائل شدن میان شکل فاسیستی از دیکتاتوری بورژوازی و شکل بورژوا دمکراتیک آن توسط کنگره ۷ کمینترن تا اختراع تز «دوگانه بودن ماشین دولتی» توسط اجزایی مانند حزب کمونیست اندونزی که موجب وارد آمدن مداخلات جدی به جنبش کمونیستی، گشت. اثرات این انحرافات ظاهرا هم مبارزات سرگ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو علیه رویزیونیست‌های خروشیچی که انحرافات کمینترن را به یک خط کاملا رویزیونیستی تکامل داده بودند، باقی ماند و بخشی از اجزای و سازمانهای کمونیست را به پارلماناریسم و تسلیم طلبی آشکار و نهان کشاند.)

این انحرافات خود را در اشکال «چپ» و راست در جنبش کمونیستی ایران در دوران ۶۰ - ۵۷ بروز داد. شکل راست آن بطور زنده ای بصورت دنباله روی از این جناح یا آن جناح بورژوازی بوده و شکل «چپ» آن کسب قدرت سیاسی را معادل اعمال حاکمیت و کنترل تولید در کارخانه ها می دید و تز «دوگانه بودن ماشین دولتی» را در عمل مورد تصدیق قرار میداد. هر دو شکل، با مطرح نمودن خواسته های رفرمیستی و اکونومیستی از زیر بار وظیفه کسب قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی و بویژه قلب آن یعنی قوای مسلح دشمن توسط ارتشی انقلابی شانه خالی می نمودند.

حکما که داعیه «نقد» انحرافات را داشت، نه تنها از متد های انحرافی رایج در جنبش گسست نکرد، بلکه آنها را به سطحی کیفیتر رفرمیستی تر ارتقا داد و این آغاز همان سرایشی بود که برسمت ظواهر «چپ» این حزب را بکارمی نهاد و ماهیت راستش را آشکارتر ساخت.

اخیرا حکما در مقالاتش با اشاراتی به گذشته جنبش چپ در ایران سعی کرده تا نفعه تصایض را با مائوئیست‌ها و کسانی که عمدتا در دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۵۰ تحت تاثیر آموزه های مائو بودند، روشن سازد. لازم بتذکر است که حکما استمداد شگرفی در مغفله گری و تحریف دارد. حکما حقایق مسلم و بسیار روشن تاریخ مبارزه طبقاتی را تحریف می کند. و از سر استیصال مشوهات و مقولات کاملا متضاد و بیربط با یکدیگر را در کنار هم می چسبند تا نتایج دلخواه خود را بگیرد. حکما استالین و مائو را در کنار جمال عبدالناصر و لومومبا و یا چهای نو می گذارد و با کوبیدن

نظرات اینان بعنوان نظرات مائو یا استالین نظرات بی پایه خود را در پوشش عبارت پردازیهای مغشوش و ابهام آمیز قالب می کند.\* حکما در باره مائوئیست‌ها می نویسد: «مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهر آمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هر کس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز اوضاع حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملا بورژوازی، بوده است بناچار جایی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است.» (کمونیست شماره ۵۱ - صفحه ۱۰)

حکما در اینجا، مبارزات قهرآمیز مائوئیست‌ها برای کسب قدرت سیاسی را در کنار رفرمیست‌های مسلح (رفرمیست‌های مسلحی نظیر حکما که پوشش مارکسیستی عم دارند) میگذارد. مضافا با اتکا به این فرض، حکم صحیحی که مائوئیست‌ها همواره بر آن تأکید داشته و دارند را نه ریر سنوال میرد. این حکم که، مارکسیسم تنها و تنها تئوری معتبر برای انقلاب قهر آمیز است. اولین کسی که بعد از مارکس وانگلس براین حقیقت بنیادین تأکید گذارد، نشین بود. نشین در مقابل تحریفات سوسیال دمکرات‌های انترناسیونال ۲ مجبور گشت که این اصل مارکسیستی را از ریر بار تحریفاتشان بیرون کند و رنده نماید که: «ضرورت تربیت سیستماتیک نوده ها بقسمی که با این نظریه و همانا با این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد، همان نکته ایست، که خالوده تمام آموزش مارکس وانگلس را تشکیل میدهد.» (دولت و انقلاب - منتخب آثار ماریس - صفحه ۵۲۴)

انکار یا در ابهام گذاردن این (شالوده تمام آموزش مارکس و انگلس) ، سرآغاز اختلاف میان مارکسیسم و اپورتونیسم میباشد. سرآغاز اعلام این موضع از جانب اپورتونیست‌ها که ما با این سیستم سر جنگ نداریم و جایی در کنار آن میخواهیم. حکما با اینکار میخواهد مارکسیسم را متمارف و لیبرالیزه سارد و این حکم - یعنی در هم کوبیدن قهری ماشین دولتی - را حداکثر به تئوری بی آزاری برای توجیه رفرمیسم مسلح، بدل سازد. از همین رو ست که انقلابیگری مائوئیست‌ها را تحت عنوان یک جنبه گری (مبسی بر اینکه فقط به این جنبه مارکسیسم اتکا میکنند)، دگماتیسم (یعنی براینکه میخواهند آنرا در هر شرایطی بکار بندند) و آنارشیزم (یعنی بر اینکه به رفرم توجهی ندارند) می گویند. جرم مائو از نظر حکما این است که به هیچوجه در مقابل تر های رویزیونیستی و رفرمیستی دربارہ دولت کوبه نماید و همواره بر سرور درهم شکستن قهری ماشین دولتی بورژوازی اصرار ورزید. این کنه اختلاف حکما با مائوئیست‌ها در چگونگی برخورد به کسب قدرت سیاسی است. اختلافی که راه را برای «سون چیانگ» شدنشان باز می کند.

ما فعلا به تحلیل حکما از قدرت سیاسی موجود - یعنی جمهوری اسلامی - کاری نداریم، و تأکید نقد کنونی خود را بر ترکی که حکما از نقش دولت در سوسیالیسم ارائه میدهد، نیز متمرکز نمی سازیم. در این زمینه باندازه کافی اختلافات جنبش ما (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) با اینان

\* - جالب توجه است که مبارزه حکما با مائوئیست‌ها از تکرار ترجیح بدماهای نوخالی رویزیونیست‌های روسی و سروسکیست‌ها مانند: «مائوئیست‌ها همراه مائو دفن شدند، مضمحل شدند، دیگر اثری از آنان نیست و...» فراتر نرفته است. این شیوه را باید بحساب درماندگی این حزب و ناوانی اش در مبارزه ایدئولوژیک با مائوئیست‌ها گذاشت. بویژه آنکه حکما خودرا نظریه پرداز شد مائوئیست میداند ولی تا کنون حتی یک سند در نقد آثار مائو ارائه نداده است. روش فوق الذکر قبل از اینکه قوت قلب دادن بخود حکما باشد این کاربرد را دارد که به حاکمان جهان گوسزد می کند که: حساب ما از مائوئیست‌ها جداست، ما را با آنها قاطی نکنید. برای امپریالیست‌ها و مرتجعین یادآوری مائو یادآور تلخی های پیشمار است: تلخی انقلاب! تلخی بیاخیزی میلیونها نوده سراسر جهان! تلخی رهائی سرزمینی با یک چهارم اهالی کره زمین! و تلخی بیادگار ماندن آنچنان آموزشها و ترسیم آنچنان راهی که امپریالیست‌ها را هرگز آرام نخواهد گذاشت. از همین رو سعی بر آن دارند که هر اپورتونیستی را با بر چسب لنینیست، استالینیست و مائوئیست بکوبند. و این برای یک رفرمیست صادق، دردناک است.

رفرمیسم را به لنین نسبت میدهد. لنین جمهوری دمکراتیک بورژوازی را همواره بعنوان چیزی مکارتر از تزاریسیم و بعنوان وسیله ای برای برده کردن توده های کارگر تصویر میکرد. او ساختار سیاسی جمهوری دمکراتیک، که بر مبنای رسوخ روحیه بورژوازی در همه جوانب زندگی اجتماعی قرار دارد همیشه افشا می نمود. اثر جاودانه وتاریخی «دولت واتقلاب» که بر مبنای تجارب انقلاب ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷، مشاهده و مطالعه دمکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی آن دوران نوشته شد، مویذ کامل نظر فوق می باشد.

البته این مسئله واقعبیت دارد که لنین مبارزات معینی را علیه کسانی که نافعی اهمیت مبارزه برای خواسته های دمکراتیک بودند، پیش برد؛ و اظهارات صریحی مبنی بر اینکه «دمکراسی مطابق با سرمایه داری رقابت آزاد و ارتجاع سیاسی مطابق انحصار بوده، و در نتیجه امپریالیسم نافعی دمکراسی می باشد»، داشت. ولی کسی که خود را لنینیست میدانند نمیتواند ادعا نماید که منظور لنین دامن زدن به نوعی از مبارزات دمکراتیک همانند حکما، بود که از قرار شرایط برای سر خوردن بسمت سوسیالیسم را بدون نیاز به یک انقلاب قهرآمیز، ممکن می سازد. لنین در تقابل آشکار با این نظریه رفرمیستی قرار داشت که گویا یک جبهه دمکراتیک یا یک دوران دمکراسی وسیع و گسترده میتواند تناسب قوا را به نفع سوسیالیسم بر هم زند. او بارها و بارها موکدا بر لزوم یک انقلاب قهر آمیز جهت سرنگونی سرمایه داری واستقرار سوسیالیسم تاکید ورزید و در «دولت واتقلاب» نوشت: «... بدون یک انقلاب قهر آمیز، بدون درهم شکستن ابزار قدرت دولتی که توسط طبقه حاکمه ساخته شده، آزادی طبقات تحت ستم غیر ممکن است».

البته این مسئله هم واقعبیت دارد که جنبش بین المللی کمونیستی بویژه کمیتهون با مطلق نمودن این بحث لنین که «امپریالیسم و دمکراسی مانعاً الجمع می باشند» به انحرافات معینی دچار گشت. این انحراف با اتکا به «تئوری بحران عمومی» این نتیجه گیری را نمود که بورژوازی کاملاً در ضدیت با دمکراسی قرار داشته و فاشیسم شکل ضروری و اجتناب ناپذیر حکومت سیاسی خواهد شد و بورژوازی فقط از طریق ترور مطلق میتواند کنترل خود را بر پرولتاریای شدیداً فقیر زده اعمال دارد. این موضع کشتی قوی را اعمال نمود که موضع کمونیستی بر روی مسئله دمکراسی بکناری گذاشته شود؛ بینش مارکسیستی - لنینیستی بر روی مسئله دمکراسی ضعیف گردد و دفاع از دمکراسی بورژوازی بعنوان یک هدف و ایده آل در نظر گرفته شود. حال آنکه دمکراسی بورژوازی رقابت آزاد با دمکراسی بورژوازی دوران انحصار کیفیتاً یکدیگر تفاوتی نداشته و ندارد.

بسیاری، تحت عنوان اینکه بورژوازی دیگر نمیتواند و نمی خواهد پرچمدار دمکراسی بورژوازی و منافع ملت باشد، به این موضع بغایت انحرافی در غلتیدند که پس پرولتاریا باید آن پرچم را در دست گیرد. ومشخص نبود که چه کسی باید پرچم دیکتاتوری پرولتاریا را برافرازد. مناسفانه این موضع گیری، کمونیستی جلوه داده میشد. این انحراف در دوران جنگ جهانی دوم و بعد از آن بویژه در کشور های امپریالیستی (که دفاع از منافع ملی کاملاً ارتجاعی است) عملاً به دفاع از جناحهای امپریالیستهای دمکرات در مقابل امپریالیستهای فاشیست و سازش طبقاتی کشیده شد و موجب از کف رفتن فرصت های انقلابی و به رویزیونیسم در غلتیدن بسیاری از احزاب کمونیست گشت. در کشور های تحت سلطه که دفاع از آزادیهای دمکراتیک و ناسیونالیسم انقلابی از خصلتی ترقی خواهانه برخوردار است، این انحراف بصورت خلع سلاح شدن در مقابل افشار معینی از بورژوازی، بروز یافت؛ و موجب تقویت یا غلبه گرایشات بورژوا - دمکراتیک و ناسیونالیستی در بسیاری از سازمانها واحزاب کمونیست گشت. تاریخ ایران نیز بارها شاهد خلع سلاح گشتن بسیاری از نیروهای کمونیست در مقابل گرایشات فوق بوده است.

حکما، مانند هر جریان انحلال طلبی توانائی ویژه ای در ارتقاء انحرافات کهنه جنبش بین المللی کمونیستی تا سطح اصول دارد. موضع این حزب در برخورد به مسئله دمکراسی کیفیتاً و در سطح بالاتری، فشرده انحرافات فوق می باشد. نتیجتاً چندان عجیب نیست که حکما می نویسد: «... در بقیه در صفحه ۱۹»

روشن است. «سوسیالیسم» حکما چیزی جز همان «سوسیالیسم» نوع خروشچینی و تنگ سیانو پینگی نیست. «سوسیالیسم» که در آن پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی و عبور از دوران گذار (و بقول آقای حکمت «تثبیت حکومتش») باید بی چون وچرا به سر کار وزندگی خود برگردد، به فعالیت اقتصادی بپردازد، کاری بکار سیاست و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم و منجمله سرنگون کردن مداوم بورژوازی نویسی که مرتباً از خاک جامعه سوسیالیستی سر بیرون می آورد، نداشته باشد. امروزه نفی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در واقع نفی سوسیالیسم و جهت گیری بسمت کمونیسم جهانیست. این امر کاملاً در جهت منافع طبقاتی حکما میباشد. از همین رو حتی آنچه را که بنام «سوسیالیسم» تحت عنوان شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» فرموله مینمایند، چیزی جز ایده آلیزه نمودن دمکراسی بورژوازی نیست. این زمانی بطور روشن قابل درک است که راهی هم که برای رسیدن به «سوسیالیسم» شان تصویر میکند - یعنی جمهوری دمکراتیک انقلابی - کاملاً فشرده همان آمال و آرزوهای بورژوا دمکراتیک بوده و بیش از هر جای دیگری تحریفات آنان را نسبت به تئوری مارکسیستی دولت، نشان میدهد.

### چگونه لنینیسم مورد تحریف قرار می گیرد؟

هر کس اندک آشنائی با چار چوبه نظری حکما داشته باشد، می داند که حکما برای رسیدن به «سوسیالیسم»، عبور از یکدوران دمکراسی بورژوازی را ضروری دانسته و مبارزه برای آن را هدف خود قرار داده است. «... پرولتاریا دقیقاً از آنرو که بمنظور رسیدن به هدف نهائی خود - سوسیالیسم - نیازمند ایجاد و تضمین دمکراتیک ترین نظام سیاسی ممکن در جامعه سرمایه داری و تحمیل حداکثر امتیازات اقتصادی ممکن به بورژوازی به نفع پرولتاریا و زحمتکشان است، پیگیری خود را در یک انقلاب دمکراتیک به ثبوت می رساند» (پوپولیسیم در برنامه حداقل - صفحه ۱۶)

خواسته های فوق قرار است توسط «جمهوری دمکراتیک انقلابی» برآورده گردد. پس از استقرار این جمهوری، بزعم حکما، پرولتاریا حرکت بی وقفه خود را بسوی انقلاب اجتماعی آغاز می کند. البته چگونگی پیشرفت این پروسه در پس پرده ای از ابهام قرار دارد. اینکه رهبری جمهوری دمکراتیک انقلابی دست پرولتاریا قرار دارد یا خیر؟ قدرت سیاسی از آن پرولتاریاست یا بورژوازی؟ مضمون طبقاتی این جمهوری چیست؟ چگونه پرولتاریا قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی خارج ساخته و ماشین دولتی را درهم شکسته و به ساختمان سوسیالیسم می پردازد؟ ... حکما تمایل چندانی به دادن پاسخی صریح به سئوالات اساسی فوق ندارد. فقط یک چیز کاملاً روشن است: «جمهوری دمکراتیک انقلابی»، محصول یک مرحله مبارزه ضد دیکتاتوری، بمنظور متحقق نمودن دمکراسی بورژوازی وسیع، گسترده، همه جانبه، بی قید و شرط با شرکت کلیه نیروهای اجتماعی که خواهان این تحولات هستند، بوده و پرولتاریا باید در آن «جمهوری» تلاش نماید تا در شورهائی که قرار است تشکیل شود اکثریت را کسب نموده و سیاست خود را غالب ساخته (لابد بشیوه پارلمانتاریستی؟) زمینه برای استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» (لابد بدون انقلاب قهر آمیز؟) فراهم شود. (به کمونیست - شماره ۱۶ - بخش پاسخ به نامه ها رجوع شود)

حکما برای توجیه و اثبات نظرات خود به لنین متوسل میشود. در لابلای آثار لنین بدنبال فاکتهائی میگردد که این موضوع را برایشان ثابت کند. البته قابل توجه است که حکما علاقه وافری به آن نوشته هائی از لنین دارد که درباره مطالبات اقتصادی و رفرمهای اجتماعی، نوشته شده است. لنین آنجائی قابل استناد است که در مورد این قبیل موضوعات صحبت میکند. حکما بحثهای لنین در مورد جمهوری دمکراتیک بورژوازی و رابطه دمکراسی و سوسیالیسم در عصر امپریالیسم را مورد تحریف آشکار قرار داده وبشیوه اپورتونیستی که طرز فکر انقلابی و انقلاب کردن را از سر بدر کرده،

# کارزار "ضد مواد مخدر":

## سرپوشی برای سرکوب و کنترل فاشیستی

### تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

اخبار زیر برگزیده ای از نشریه ای بنام «اخبارنامه فرهنگی - اجتماعی» می باشد که توسط سازمان تبلیغات اسلامی برای ارگانهای رژیم تهیه میگردد. این مطالب اخیراً توسط دانشجویان هوادار سابق سازمان پیکار (ضمیمه اندیشه و پیکار)، با عنوان «برگزیده ای از خبرنامه داخلی رژیم» اسنادی در انشای رژیم از زبان خودش!!! در خارج از کشور به چاپ رسیده است.

#### در خیابان راهپیمای

درصد اعتیاد در این محله بسیار بالاست، عموم زنان روسپی معتاد هستند تا سرپرست شبکه آنها را در اختیار داشته و بر آنها اعمال نفوذ نماید. نحوه فروش و توزیع مواد بسیار پیچیده است بطوری که از اطفال خردسال زنان از کار افتاده و گاه همان پیرزن مغلوبه گدا بعنوان عامل توزیع عمل می کنند...

در ابتدای خیابان راهپیمای که از خیابان کارگر جنوبی منشعب میشود و چندصد متر با میدان گمرک فاصله دارد یک تابلو پارچه ای بامضمون منطقه ممنوعه تردد و عبور افافنه پشم میخورد لذا در سراسر این خیابان هیچ فرد افغانی دیده نمیشود... خیابان راهپیمای و خیابانهای فرعی آن... مملو از معتادانی است که پس از تهیه مواد بصورت انفرادی یا گروهی مشغول استعمال آن هستند در این میان عده ای به کشیدن هروئین و عده ای دیگر به تزریق آن مبادرت می کنند... هر هفته چهار تا پنج تن از معتادین در نهایت فلاکت در منازل کوچکها و گذار خیابانهای این محله جان می بازند بطوری که این آمار در سال گذشته به دوپست مورد رسید...

یک مسؤل نظامی می گوید ناهماهنگی با باعث شده تا از هر ارگان و سازمان نظامی و اطلاعاتی مأمورانی درحال تردد، تحقیق، بازجویی و غیره شوند که این مسئله موجب شده تا عده ای فرصت طلب با سوءاستفاده از عنوان و کارتهای جعلی مأموران نظامی و انتظامی در این محله مبادرت به انذای کنند.

«اینجانب مادر سه فرزند پسر بودم و پسر بزرگم که افسر بود در جبهه های نبرد در مصاف با دشمن بعضی بدرجه رفیع شهادت نائل گردید و یکی دیگر از پسرانم که در آنزمان مجرب بود بشدت روحیه خود را از دست داده برای انتقام خون برادرش به استخدام ژاندارمری برآمده و به جبهه ها اعزام گردید. در آنجا بعلت کسی سن و نداشتن روحیه کافی و بیقراری بسیار، انسانهای بدسرشتی که در همه جا و در هر زمانی یافت میشوند از ضعف وی سوءاستفاده کرده و با عنوان مسافلی از قبیل فراموشی این مسئله و بی خبری از دنیا پسر را منحرف کرده و به دام خانمانسوز اعتیاد گرفتار کردند... پسر دیگر هم بعد از گرفتن دیپلم به سربازی رفت ولی بعلت تماس با برادر دیگرش و همینطور زیاد بودن موادمخدر در جامعه بدام اعتیاد گرفتار گردید...»

آمار گروه سنی معتادین در شهرستان ملایر

در سال حاضر تعداد معتادین شهرستان ملایر

گشتند و از سوی دیگر جسمشان را یا در زیر بار فشار کار یا با مواد افیونی از بین می برند، تاچند صباحی به عمر حکومت ننگین شان اضافه کنند.

سردمداران به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر خود سوداگران مرگند. دولتها بزرگترین سازماندهندگان شبکه های تولید وپخش مواد مخدر بوده و می باشند. کسانی که زمانی علیه ملت چین بخاطر اینکه حاضر نبود به مواد مخدر معتاد شود، جنگ تریاک را سازمان دادند. کسانی که حتی از اجساد سربازانشان که در جنگ ویتنام کشته می شدند برای جاسازی و حمل مواد مخدر استفاده می نمودند. کسانی که با همان هواپیمائی که برای کشتراهای نیکاراگوئه اسلحه می فرستادند، مواد مخدر به آمریکا وارد می کردند.

مردم ایران نیز مدعیان مبارزه با مواد مخدر را خوب می شناسند. هیچکس فراموش نکرده است که چگونه پاسداران از یکسو انقلابیون خلقی ترکمن را بگلوله می بستند و از سوی دیگر علناً به پخش مواد مخدر در منطقه می پرداختند. سربازان از جبهه جنگ برگشته بخوبی می دانند که چه کسانی منبع پخش مواد مخدر در جبهه ها بودند و چه کسانی بهمراه پخش ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نیروی نظامی در کردستان هروئین را هم مثل نقل و نبات حتی ارزانتر از قیمت سیگار در بین سربازان و جوانان کرد پخش می کنند. کمتر کسی است که نداند چگونه سرخ هر یک از شبکه های پخش مواد مخدر به یک آخوند یا یک رئیس کمیته یا صاحب مقامی در جمهوری اسلامی وصل میشوند.

شبکه پخش مواد مخدر، یک شبکه بین المللی است. در هر کشوری جزئی (هر چند غیر رسمی) از شبکه سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و نظامی می باشد که با استفاده از کلیه امکانات دولتی و استعماده از کلیه وسایل حمل و نقل نظامی زمینی، هوایی، دریائی به اینکار مشغول می باشند. بدون استفاده از چنین امکاناتی سازماندهی این شبکه ها غیر ممکن است. این شبکه ها مستقیماً در خدمت تأمین مالی سازمانهای فوق فرار دارند. تاریحاً، یکی از

یکی از کارزارهای مهمی که امپریالیستها و مرتجعین در سراسر جهان برای ارعاب توده ها براه انداخته اند، «کارزار مبارزه با مواد مخدر» می باشد.

برای ارعاب جوانان سیاه در آمریکا به این وسیله متوسل میشوند. برای تدارک حمله به جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو، از این پوشش سود می جویند. در ایران، تحت عنوان مبارزه با مواد مخدر به زاغه نشینان و روستائیان مهاجر مقیم در حاشیه شهرها بورش می برند. تحت این پوشش حمله به خلقهای تحت ستم بویژه خلق ترکمن و بلوچ و... را سازمان میدهند. تحت لوای آن شورونیم تهوع آور فارس را نسبت به مهاجرین افغان رواج می دهند. بیک کلام، این کارزار هم در سطح بین المللی و هم در سطح ملی بیک چیز خدمت میکند: تشدید سرکوب و محکم کردن کنترل پلیسی بویژه بر آن مناطق و آن اقشاری از مردم که بشدت در موقعیت انفجاری قرار دارند. طرح مبارزه با مواد مخدر از سوی حکومتهای ارتجاعی جزئی از اقدامات «ضد شورش» بوده و به آن خدمت می کند.

امروزه «فهرمانان مبارزه با مواد مخدر» همانهایی هستند که چرخهای نظم کهن را بگردش در آورده و نکبت و دهشت و کشتار و انواع ستم و استعمار را بر اکثریت مردم جهان تحمیل نموده و حافظان اصلی مناسبات پوسیده و ارتجاعی میباشند. مناسباتی که شرایطی بسیار فلاکت بار و دردآور را در زندگی اقتصادی و اجتماعی توده ها موجب گشته و دورتمای ناروشنی را در این سیستم برایشان برچود آورده است. آنچنان تصویر تیره و تاری از آینده و فضای یاس و نومیدی و بی پناهی و زندگی خالی از شادابی و بویائی انقلابی در مقابل توده ها قرار گرفته است که کسانی که یارای یافتن هیچ راهی برای خلاصی از این وضعیت نیستند را بدامان موادمخدر می کشاند. به افیون پناه میبرند تا بخیال خودشان دردهای هر روزه و همیشگی را در لحظه هائی کوتاه از خاطر ببرند. صاحبان جهان کنونی از یکسو روح توده ها را با افیون دین و خرافه و مذهب می

منابع مالی مهم تمام «جنگهای مخفی» آمریکا(منظور جنگ هائیت که آمریکا بنا بدلائلی نمیتواند مستقیماً و آشکارا به آنان

کمک مالی کند) علیه جیشها و یا دولت‌های مخالف خود، قاچاق مواد مخدر بوده است. از جنک های مخفی آمریکا که توسط نیروهای مسلح ارتجاعی محلی در آسیای جنوب شرقی بویژه در سالهای بعد از جنک دوم جهانی، پیس برده میشد گرفته، تا سازمان دادن شبکه تسلیحاتی ایران - کنترا توسط سرهنگ الیور نورث و ملک فارلن و... همه عمدتاً بودجه مورد نیاز خود را از طریق قاچاق مواد مخدر تأمین کرده و می کنند. آخرین نمونه چنین اعمالی، که علنی شد، دست داشتن ژنرالهای کوبانی در شبکه پخش مواد مخدر در آنگولا و سایر نقاط جهان است. در این میان نوکران اینگونه دولت‌ها نیز، از حق السهم برخوردار بوده و عنوان سلاطین مواد مخدر را بخود اختصاص می دهند. ژنرال نوریگا در پاناما از آن جمله است.

شبکه پخش مواد مخدر در ایران، جرئی از شبکه مواد مخدر سیا در خاورمیانه است که مرکز آن در پاکستان (همدنا پشاور) می باشد. در زمان شاه، بخش بزرگی از کنترل تولید و توزیع پخش مواد مخدر در انحصار باند دربار و بوروکراتهای نظامی بود. جمهوری اسلامی بخشی از شبکه های زمان شاه که با ساواک و سیا ارتباط داشتند را در هم ادغام نمود و با بخشی نیز در افتاد. ولی مسئله ای که موجب رشد شبکه های پخش گشت مستقیماً مربوط به تعدد مراکز قدرت و رشد ارگانهای مسلح گوناگون و باند ها و شبکه های برور و جنایت علنی و مخفی، در داخل و خارج کشور، می باشد. بسیاری از این ارگانها بحثی از هزینه های غیر رسمی فردی یا جمعی خود را از طریق فروش مواد مخدر بدست می آورند. از کمیته های انقلاب اسلامی گرفته تا حزب الله افغانستان وابسته به جمهوری اسلامی تا دارو دسته های مزدور رژیم در لبنان و... سهره خاص و هام در این زمینه می باشد. حتی طرح مبارزه با مواد مخدر نیز خود منبعی بزرگ برای رشوه خواری جیره خواران رژیم در پائین ترین سطوح سپاهی و بسیجی بوده و خود نشانه عمی پوسیدگی و سیوع فساد در پایه های «مومن» این جمهوری می باشد. دریافتان رژیم با شبکه هایی معین و عمدتاً «هیچکاره» که در اثر فقر و فلاکت، ویا تأمین مواد مخدر برای خود، به توزیع آن می پردازند، در خدمت انحصاری باقی ماندن ترافیک این کالا در دست شبکه های اصلی وابسته به خود رژیم می باشد.

رژیم در این کارزار ارتجاعی سعی کرده که به آن پوششی «انسانی» داده و پرچم دفاع از قربانیان مواد مخدر را دودست بگیرد؛ و از این طریق از حساسیت مردم به این مواد خانمانسوز سوءاستفاده نموده و «فصل مشترکی» با توده هائی که از این رژیم متنفرند، پیدا کند. زهی خیال باطل! رژیمی که با به شکست کشاندن انقلابی عظیم همراه با زهر سرکوبهای معنوی و فرهنگی و تبلیغ روحیه عرفان و تصوف واز خود بی خبری و ... خود

مسبب اصلی ایجاد چنین روحیاتی برای به زنجیر کشاندن دوباره مردم و کشتن استعدادهای شور و شوق جوانان و مطیع ساختن شان می باشد، نمیتواند و نباید کوچکترین همدردی را با این کارزار عوامفریبانه برای خود فراهم سازد.

این کارزار، يك تله اغواگرانه و يك حمله واقعی به توده هاست. اغواگرانه است زیرا تحت عنوان مبارزه با یکی از مضلات واقعی جامعه، حمایت از مردم و خدمت به مردم صورت میگیرد. و يك حمله واقعیست، زیرا غل و رنجبر بلیسی را بر زندگی مردم محکمتر میسازد و زمینه حملات بیشتر را فراهم میکند. اینبار تحت پوشش مبارزه با مواد مخدر به دستگیری های توده ای، خانه گردی، جاده بندی، کنترل محلات و هویت جوانان، دستگیری های بدون دلیل و... دست می زنند و ارگانهای سرکوبگر دیگری را به همراه کمپ های کار اجباری سازمان می دهند. این کارزار ادامه جنک داخلی علیه مردم و تقویت هرچه بیشتر نظم و قوانین ارتجاعی، بشکل دیگری می باشد.

این کارزار تلاشی است بمسطور محرف ساختن افکار عمومی و ایجاد جوی در میان مردم هستی بر اینکه دیگر به این يك حرکت جمهوری اسلامی نمیتوان ایرادی گرفت و بمخالفت با آن برخاست. آنهایی که فکر می کنند کارزار ضد مواد مخدر در تضاد با سیاست کلی رژیم قرار دارد، در اشتباه محض بسر می برند. پخش مواد مخدر از سوی جمهوری اسلامی و کارزار ضد مواد مخدر آنها، دوروی يك سکه اند و در خدمت منافع رژیم قرار دارند. رژیمی که خود سردمدارانش معتادند و تاریخاً زندگی انگلی و طفیلی گری و بیبیکاری - یعنی زندگی آخوندی داشته و حتی تجسم واقعی افیون دین، یعنی خمینی حاضر نبود علیه مواد مخدر فتوا بدهد! جمهوری اسلامی بهیچوجه مسئله اش رها شدن مردم از مخدرات نیست. آیا کسی باور می کند رژیم جنایتکاری که دهها هزار انقلابی و کمونیست را به جوشه اعدام می سپارد، کارگران و دهقانان را تحت فجیعانه ترین اشکال استثمار و ستم طبقاتی قرار میدهد، ملل تحت ستم کرد و ترکن و عرب و ... را سرکوب می کند، زنان را وحشیانه تحت ستم قرار میدهد، صدها هزارتن را در يك جنک ارتجاعی به کشتن میبدهد، دلش برای رهایی مردم از بلای مواد مخدر، سوخته است؟ تنها کسی میتواند اینچنین نوهی داشته باشد که در مورد ماهیت پلید جمهوری اسلامی متوهم باشد.

این کارزار فریبکارانه هیچ ربطی به مبارزه با مواد مخدر نداشته فقط در خدمت دامن زدن به جو ارباب و سرکوب توده ها ست. سوال واقعی برای توده های مستعدیده باید این باشد که چرا باید مردم در این کارزارها، گوشت دم توپ مرتجعین گردند و بدون ذره ای ترحم زندگیشان نابود گردد؟ آیا راهی دیگر وجود ندارد؟ چرا! چرا کسانی که در این سیستم پوسیده نه جانی دارند

## تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

حدود ۶۵۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر تخمین زده میشود... گروههای سنی معتادین مبتلا به هروئین عموماً بین سنین ۱۷ تا ۲۰ ساله و معتادین به تریاک از ۱۵ سالگی مبتلا هستند. در بین باندهای دستگیر شده توسط اعتبار و منکرات نیروهای نظامی و انتظامی، معلمین، مسئولان امنیت حمایت از زندانیان و حتی پدراشیده، روحانی و پاسدار دیده شده است.

۱ - بر اساسی اعتراضات پس از دستگیری فرد معتاد و پیگیری قانونی امر، مشخص میشود این فرد بخاطر مصرف موادمخدر با همسرش اختلاف و متارکه میکند. پس از مدتی چون خودش را در مقابل تأمین هزینه مواد و نگهداری تنها فرزند خردسالش ناتوان می بیند در تاریکی شب او را به گوشهستان برده و در آنجا بدون توجه به گریه کورگ وی را رها می نماید تا اینکه فرزند طعمه گرگ میشود که جنازه آن بیچه توسط چوپانی که از آن منطقه عبور میکرد پیدا میشود، بطوری که پس از شناسائی معلوم می گردد قاتل فردی معتاد و پدر بیچه بوده است.

۲ - فرد معتاد فرزند ۲۰ روزه خود را بعد از تولد بملت علم دسترسی به موادمخدر با دستهای خود در منزل خفه می کند که پس از پیگیری فرد معتاد اعتراف بقتل میکند.

۳ - فرد معتاد برای بدست آوردن پول موادمخدر خود در منزلش هرچه گشت که آن را بفروشد و بامطالع معتادین خود را بسازد، چون وسیله ای پیدا نکرد به دختر سه ساله اش که در وسط حیاط بوده است هجوم میرد و با بی رحمی تمام گوشواره را همراه گوش بطور وحشیانه ای می کشد که منجر به پاره شدن لاله گوش دخترک میگردد و گوشواره ۱۵۰۰ تومانی را ببلنج ۱۰۰ تومان با یکی از فروشندگان موادمخدر معامله می کند.

۴ - طبق اطلاع واسله فرد معتادی که يك اطاق برای سکونت خودش، همسرش و تنها فرزندش در اختیار داشته است. برای تأمین هزینه مواد مصرفی خود، قاچاقچیان موادمخدر را به خانه اش می آورد و زنی را در اختیار آنان قرار میدهد. است و خود به همراه فرزندش در داخل کند منزل پنهان می شد که تا شاهد صحنه نباشد.

۵ - زاهدان با جاذبه های کاذبش در حال حاضر بصورت یکی از امن ترین محل های سکونت معتادین در آمده و آنها نقاط مختلفی را برای ادامه زندگی ذلت بار خویش برگزیده اند برای نمونه میتوان از خانه های خشت و گلی در کوههای حاشیه زاهدان مشرف به قبرستان شهر یاد کرد. خانه هایی تنگ و تاریک و مخروبه که هیچ شباهتی به محل زندگی انسانهای عصر حاضر ندارد.

این خانه ها چندان از انظار عموم دور نیست. در هر يك از این خانه ها معتادین بصورت دست جمعی شامل زن و مرد و کورگ بسر میبرند و آرزایانه به زندگی با سیر قهقراپی مشغولند و کسری از سوی دستگاههای دولتی مورد مواخذه قرار نمیگیرند یا بهتر بگوییم در واقع بحال خود رها شده اند و کسی را با آنان کاری نیست...

زیرپلهای معابر عمومی، منازل در حال احداث، خرابه ها و اماکن مشابه از جمله محللهایی است که

و نه آینده ای برای خود می بینند، پناه بردن به مواد مخدر نمی باشد و نباید سیاهی لشرک این کارزارها بشوند. تنها چاره رو کردن به انقلاب بقیه در صفحه ۲۵



این مقاله نخستین بار در روزنامه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا شماره ۴۷۶ به چاپ رسیده است.

## مسئله‌ای مربوط به قدرت :

### نویسنده کلارک کیسینجر

کشورهای پیشرفته سرمایه داری مانند ایالات متحده بکار بردنی است؟

مردم جهان گرفت. در اینجا به حکایت خلاص شدن مردم چین از مواد مخدر خواهیم پرداخت.

\*\*\*\*\*

### زندگی‌ها در تصادف

سائس یونگ - مائی، یکی از اهالی شانگهای کسی که بسیاری دیدار کنندگان آمریکائی را در اوائل سالهای ۷۰ ملاقات کرده، گفت: «من ۲۳ ساله بودم، وقتی تریاک کشی را شروع کردم، من در آغاز زیاد نمی کشیدم، ولی شوهرم بطور جدی معتاد بود، در نتیجه او به شبحی

تبدیل شده بود - انسانی که دیگر نمی توانست کاری انجام دهد. چون نمی توانست کار بکند، پولی نداشت که با آن تریاک بخرد، پس مجبور شد که ترک کند و بدن ضعیفش نتوانست تحمل بکند، و بعد مُرد.

«وقتی او مُرد، آنقدر از فقدان او رنج می بردم که برای گریز از غم، بیشتر و بیشتر، تریاک می کشیدم. در نتیجه من نیز يك معتاد شدم. تمامی احساس مسئولیت، حتی نسبت به پسر کوچکم را از دست دادم. بسیاری اوقات

در چین کهن، فروشندگان دوره گرد، تریاک را مانند بستنی در گاریهای کوچکی در خیابان می فروختند. در دهه ۱۹۲۰، چین ۹۰ درصد تریاک جهان را تولید میکرد و هزاران کیلو مرفین و هروئین صادر میکرد. در دوران جنگ جهانی دوم، ۷۰ میلیون معتاد در چین وجود داشت. یعنی معتادین آن بیشتر از جمعیت بسیاری از کشورهای جهان بود!

با این حال در عرض سه سال از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، بختک مخدرات بطور کامل از چین محو شد. دیگر نشانه‌ای از معتاد، فروشنده، کشت خشخاش، و واردات قاچاقی مخدرات بداخل نبود. آیا واقعاً حقیقت دارد؟ آیا واقعاً اینکار در عرض مدت کوتاهی انجام شد؟ آیا این خلاف آن چیزهایی که در مورد «طبیعت انسان» گفته میشود، نیست؟ و آیا هرگز روشی که در چین برای رها شدن از مخدرات بکار برده شد، در

مولف، نویسنده ای است که بعضاً برای کارگر انقلابی مقاله می نویسد. هنگامیکه در چین قدرت در دست زحمتکشان انقلابی انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون بود، او سفرهای متعددی به آنجا کرد. در خلال سفرش مناطق ایالت ینان، جائیکه قبل از انقلاب، تریاک بعمل می‌آمد، و شهرهایی بزرگ چون شانگهای و کانتون جائیکه تریاک کشی متداول بوده است را سیاحت کرد. در آنجا او با مردمی دیدار کرد که خود شخصاً در کارزار ملی که مواد مخدر را از چین رویید، شرکت داشتند.

امروز اعیان سرمایه داری شبکه قاچاق مواد مخدر و اعتیاد به مخدرات را به چین باز گردانیده است. پس از مرگ مائوتسه دون، گروهی از مقامات بلند پایه دولتی که تفکر سرمایه داری داشتند، به کودتای مسلحانه دست زده و قدرت را از مردم ربودند. اخیراً، آژانس خبری چین اعلام کرد که افراد يك شبکه قاچاق مواد مخدر دستگیر شده‌اند - از زمان محو شدن اعتیاد به مواد مخدر در سالهای ۱۹۵۰، این نخستین بار است که چنین اتفاقی رخ میدهد. اما درس های انقلاب چین را نمی توان از





ماتو "تجارب تاریخی در خور توجهند"

## چگونه چین انقلابی از شر مواد مخدر خلاص شد؟

مسافر دیگری بنام هاری فرانک که در سال ۱۹۲۱ به آنجا رفته بود، راجع به وضعیت ایالت ینان جنوبی نوشت: «...چینی های مطلع می گویند که نه نفر از هر ده مرد و شش نفر از هر ده زن در کون مینک، و حتی اغلب کودکان در مدارس متوسطه تریاک می کشند... تقریباً تمام باربران و افورهای تریاک و جمعی های قلمی چرافهایشان را آشکارا بر روی بارشان حمل میکردند؛ هر مغازه محقر فروشنده چای یا برنج، تریاک را آزادانه چون تنباکو می فروخت. نیم انگشتانه پر از سم کهربایی به ده سنت ینانی. دود کردن آن ده تا پانزده دقیقه طول می کشید...»

بالاخر از سطح مردم هادی، تریاک کشی در میان افسران ارتش، کارمندان دولت و اعیان بقیه در صفحه ۱۶

نیسه لخت و از کثافت سیاه شده آنها بود. من از هکی زانسو، مجتمع خوابگاه باربرها دیدار کردم. بسیار تکانهنده بود. در اینجا تسهیلات تریاک آشکارا برقرار شده است. تریاک در این هنگام در انحصار دولت غیرنظامی کوان تونگ بود و گفته می شد که این سیستم انحصاری برای محافظت مردم از سم تریاک طرحریزی شده است. در هکی زانسو آشکارا تجارت می شد. من قادر نبودم آنرا بفهم: آیا این استعمارگری بی پرده نبود؟ در سالهای بعد وقتی که در مناطق مرکزی چین مسافرت میکردم، این احساس عمیق تر شد چرا که دریافتم، چگونه ژاپنی ها با استفاده از معافیت برون مرزی (معافیت از قوانین چین - مولف) بعنوان دستفروش مرفین، به خارج از بنادر محل استقرارشان می رفتند و سم آنرا پخش میکردند.»

حتی یادم می رفت به او غذا بدهم. وقتی هفت ساله بود، مُرد، چون قادر نبودم از او در دوران بیماری سختش، مراقبت کنم.»

در چین، تلفات انسانی ناشی از ابتلا به مواد مخدر، عظیم بود. کارگران گرسنه سعی می کردند با رویاهای شیرین تریاک درد گرسنگی را فراموش کنند و با پول مختصر غذایشان تریاک می خریدند. هزاران معتاد مستقیماً از گرسنگی می مردند، هزاران تن دیگر فرزندانشان را ترک میکردند و یا حتی آنان را برای خرید مواد مخدر می فروختند. يك ژاپنی که در دهه ۱۹۲۰ به چین شمالی سفر کرده بود، صحنه را چنین نقل می کند:

«در دایرین، در اسکله ها و ایستگاه راه آهن، گروههای باربر وجود داشت. اولین چیزی که در منچوری توجه توریست را جلب میکرد، اندامهای



چگونه چین...

زمیندار، امری عادی بود. آنطور که فرانک گزارش می کند، «از قرار معلوم مدیر بانک اشکالی در کار کارمند ارشدش که هنگام انجام تجارت، وسیله تریاکش کنار مخته یا شاه نشینش قرار داشت نمی دید، این امر به کارمند ارشد اجازه می داد که در فاصله بین معاملات دراز کشیده و تریاک بکشد...»

بطور خلاصه، چین کشوری بود که از بالا تا پائین با مواد مخدر به نخ کشیده شده بود. این فقط یکی از مشکلاتی بود که جمهوری خلق چین از قرنهای ستمگری فئودالی و سلطه خارجی به ارث برده بود.

## رهایی

در اول اکتبر ۱۹۴۹، مائوتسه دون بر بالای میدان تین آن من در پکن ایستاد و اعلام کرد، «خلق چین بهاخته است!» مدتی بعد، در ۲۴ فوریه ۱۹۵۰ حکم دولت، مبنی بر منع تریاک و مخدرات تصویب شد. «حمل و نقل، ساخت، یا فروش تریاک و مخدرات ممنوع است و تمام متخلفین مجازات خواهند شد.» با این حال حزب کمونیست چین، بخوبی میدانست که تریاک را صرفاً با غیرقانونی اعلام کردن نمی توان ریشه کن ساخت.

فقط توده های مردم می توانستند این مشکل را حل کنند. اما ریشه کن کردن مشکلی به عمق تریاک در چین، مستلزم آن بود که دو اسلحه کلیدی در دستهای توده های مردم قرار گیرد: رهبری حزب کمونیست چین و قدرت دولتی. بدون هر یک از اینها، انجام اینکار غیرممکن بود.

حزب کمونیست چین، خط تمایز روشنی را میان مردمی که قربانی بودند و سلاطین بزرگ تریاک و امپریالیستهای خارجی که دشمن و مسئول تجارت تریاک بودند، ترسیم کرد. انجام اینکار مهم بود، زیرا تضادهای مختلف به روش های مختلف حل می شوند. در رسیدگی به تضادهای درون خلق، روش های آموزش، اقناع، و بسیج توده ای بکار برده میشد. در مقابله با دشمنان طبقاتی، نیروی مسلح قدرت دولتی تعیین کننده بود. اما بکاربست روش های آموزش و اقناع در میان توده ها در سراسر جامعه کاملاً ممکن بود، چراکه قدرت دولتی بعد از بیست و پنج سال جنگ انقلابی، کسب شده بود.

## یک مسئله مربوط به قدرت

در رسیدگی به مشکل اعتیاد در میان خلق، آزادی گسترده ای به ارگانهای محلی قدرت داده شد تا به تکامل روش ها و برنامه ها بپردازند. اما اصول مبنی بکار رفت. نخست، هیچکس بدلیل معتاد بودن مجرم شناخته نمی شد و یا در جامعه به او انگ زده نمی شد. آنها قربانیان امپریالیستهای خارجی بودند که تریاک را بر چین تحمیل کرده بودند و باید بهمین ترتیب با

آنان برخورد می شد. خود را داوطلبانه معرفی کردن و طلب مداوا نمودن، عملی انقلابی محسوب گشته و تحسین می شد.

از طرف دیگر ضرب الاجل های زمانی نیز تعیین شده بود. به معتادین پرسابقه شش ماه برای ترک تریاک فرصت داده میشد، و به افرادی که کمتر معتاد بودند، سه ماه. در خلال این مدت، به آنها اجازه داده میشد که ذخیره تریاک خود را نگاه دارند. تریاک آنها ضبط نشده و خودشان نیز دستگیر نمی شدند. به آنها کمک پزشکی داده میشد. تسهیلات پزشکی چین در آن زمان بسیار محدود بود و این درمان عمدتاً عبارت بود از تزریق سولفات منگنز برای آسوده کردن انقباض ماهیچه ها در خلال ترک اعتیاد. در همان حال به آنها شغلی پیشنهاد میشد.

البته، کار به این سادگی نبود. معتادین تریاک یکباریه نمی گفتند «آخ جون، حالا میتونم از شر عادت خلاص شوم» و اراده کرده و خلاص میشدند. اغلب در معرفی خودشان بعنوان معتاد مقاومت میکردند و به جستجوی منابع غیرقانونی مواد مخدر، ادامه میدادند. آنها هم از مجازات می ترسیدند و هم قادر نبودند وابستگی بدنشان به مواد شیمیایی را قطع کنند. در ضمن مدتی طول کشید تا کارزار ضد مواد مخدر روی فلنگ بیفتد. مثلاً در کانتون، ثبت رسمی معتادین تا اواخر ژانویه ۱۹۵۱ شروع نشد. در نخستین ماه، فقط ۵۲۵ نفر که بخش کوچکی از معتادین شهر بودند، خود را معرفی کرده و طلب کمک کردند.

## یک مشکل عمیقاً سیاسی

درست مانند کارزار موفق از بین بردن بیماریهای مقاربتی در چین، فهمیده شد که مسئله مواد مخدر نیز مشکلی عمیقاً سیاسی است. یعنی، کلید حل مشکل، کشف یک داروی معجزه گر، یا آزمایش، یا واکنس جدید نبود. کلید عبارت بود از بسیج توده های مردم برای تشخیص ماهیت مسئله و هزم جزم کردن برای حل قطعیش. در کانتون و نقاط دیگر، مسئله تشویق معتادین به معرفی خود برای مداوا را به یک مسئله مبرم اجتماعی بدل کردند.

در سراسر کشور، کارزار توده ای برای تشویق معتادین به اینکار آغاز گردید. راهپیمائیه ها و گردهمایی ها ترتیب داده شد، در مدارس، در رادیو و روزنامه ها مطرح شد، و در هر محله ای برای مقامات محلی تبدیل به موضوعی مبرم گردید. در خانواده ها تبدیل به موضوعی گریه شد. فرزندان یا والدین بحث میکردند و زنان یا شوهرانشان بر روی اینکه آیا معتاد خانواده بایستی به میان هموم برود یا نه، بحث میکردند. در چین کهن، اعتیاد موجب شرم بود، اما حالا بناگاهان اعتراف به اعتیاد غرورآفرین شده بود. آنهايي که قدم پیش میگذاشتند، بعنوان رزمندگان خط مقدم نبرد برای ساختن چین نو بنفع تمام مردم ستمدیده، قلمداد میشدند.

در شانگهای، سانی یونگ - مای به یکی از فعالین کارزار بدل شد. او بوضوح رهنمودی که از افراد هدایت کننده این کارزار در منطقه دریافت کرده بود را بخاطر می آورد. این رهنمود زندگی او را عوضی کرد. آنها به او گفتند: «خود را بخاطر مرگ پسر سوزنش نکن»، «تو توسط امپریالیستهای خارجی قربانی شده بودی. این آنها بودند که بوسیله کشت و تجارت آن سود میبردند. این آنها بودند که تریاک را به چین آوردند و آنرا به مردم تحمیل کردند تا آنها را ضعیف کرده و بتوانند راحت تر کنترلشان کنند. حال تو باید تن به مداوا بدهی، زیرا دولت نوین در کار تجدید ساختمان چین بتو نیاز دارد.»

این کارزار از آنجائیکه عظیم و گسترده بود و همچنین همراه بود با مساعی پلیس دولت انقلابی در خشکاندن سرچشمه های مواد مخدر، یک موفقیت بزرگ بود. با فرا رسیدن مارس ۱۹۵۱ تعداد ۵۰۰۰ معتاد در کانتون قدم پیش گذاشته بودند. روز ۳ ژوئن بعنوان «روز سرکوب تریاک» اعلام گردید. این روز مصادف بود با صد و دوازدهمین سالگرد نخستین باری که تریاک وارداتی در سال ۱۹۳۹ در ملاء عام نابود شد. ۴۰۰۰ معتاد سابق، ۲۰۰۰ نفر از اعضای خانواده شان، و ۵۰۰۰ نفر نمایندگان جماعات و کارخانجات گوناگون در استادیوم جدید شهر برای جشن گرفتن، جمع شدند.

این کارزار در همه شهرها بدینگونه جریان یافت. کارزاری بود که در هر محله ای و بصورت توده ای جریان داشت. و تعیین کننده آنکه، همراه بود با نابودی قدرت دولتی کهن که از تجارت تریاک حمایت میکرد. در اواخر سال ۱۹۵۱ آژانس خبری چین نو اعلام کرد که مشکل مواد مخدر در شمال و شمال شرقی چین (مناطق که نخست آزاد شدند) «اساساً ریشه کن» شده است. در جنوب یکسالی دیگر طول کشید.

## فروشنده گان چه شدند؟

جنبش اجتماعی و حمایت اجتماعی در کار با توده وسیع معتادین، مسئله ای تعیین کننده بود. اکثریت بزرگ معتادین داوطلبانه ترک مواد مخدر را در خانواده و با کمک و حمایت افراد محل و خانواده، بخوبی قبل از رهنمودهای مقرر سه و شش ماهه، انجام دادند. تعداد خیلی معدودی هنگام ترک کردن بستری شدند. (اعمال زور و قانون اساساً راه حل نبود. مردمی که از یوغ فئودالیسم و امپریالیسم رها شده بودند خود باید رهائی شان را به اجرا در می آوردند. معتادین قربانیان دشمنان طبقاتی بودند، و نا خود دشمن - مهم نیست چه جرائم کوچکی را بخاطر ارضاء عادتشان مرتکب شده اند.

در رسیدگی به فروشنده گان و تولیدکنندگان مواد مخدر، دولت و حزب کمونیست چین همان سیاست دقیق را در پیش گرفت. یعنی، اول به توده ها تکیه کنید و دوست و دشمن را از هم تمیز دهید. بعنوان مثال، بسیاری از توزیع

بدون يك خلق بلحاظ سياسي آگاه و کنترل توده ای مقامات دولتی، ریشه کن کردن فساد کارمندان دولت غیرممکن است.

بدون داشتن نیروی مسلح پرولتاریا، کنترل بر قاچاق مواد مخدر امکان ندارد.

بدون نابود کردن اقتصاد سرمایه تازی که مبتنی است بر استثمار و منقمت شخصی، محور کردن تجارت هیچ کالای خطرناکی که در ازای پول انجام شود، ممکن نیست.

بدون فراهم آوردن تسهیلات پزشکی برای مردم، کمک واقعی به مردم در خلال ترك اعتیاد امکان ندارد، در غیراینصورت آنها بیرحمانه بدون حوض مستی پرتاب میشوند.

بدون مراقبت سازمانیافته اهالی که توسط پلیس خلق به آنها باری رسانده شود (و نه اینکه سرکوب گردند)، تعقیب شبکه توزیع غیرممکن است.

بدون کنترل توده ای بر روزنامه ها، رادیو و تلویزیون، برای انداختن آن نوع کارزار توده ای که قدرت توده های مردم را برانگیخته و برای حل يك مرض اجتماعی بسیج کند، ممکن نمی باشد.

بدون کنترل خلق بر اقتصاد، تامین يك وضع خوب اقتصادی برای آتهائی که بوسیله فقر بدون تجارت مواد مخدر کشیده شده ولی واقعا خواهان خروج از آن هستند، غیرممکن است.

بدون آنکه خلق بدانند که قدرت از آن خود اوست، از طلب پاری نمودن خواهد ترسید.

بدون ایجاد جو و محیط شگفت آور همیاری توده ای که در آن تمام شهر در حال دور ریختن عادات کهن است، افراد توان تغییر خودشان را نخواهند یافت.

بدون قدرت دولتی، رها ساختن قربانیان واقعی و به بند کردن جانیمان واقعی ممکن نیست! بواقع، سخن گفتن راجع به رها شدن از شر مواد مخدر بدون انجام انقلاب پرولتاریایی، رویای يك تریاک است.

## جنگهای تریاک

چگونه کشور بزرگی مثل چین توسط مواد مخدر ویران شد؟ آتهائیکه همیشه قربانیان را سرزنش می کنند، می گویند بخاطر «ضعف اخلاقی» بوده. این ادعای مزخرفی است. تریاک حتی يك محصول بومی چینی نبود. تریاک و سپس مرغین و هرولین، بزور سرنیزه و تفنگ به مردم چین تحمیل شد. اینست موضوع بااصطلاح «جنگهای تریاک». انگلستان در سال ۱۸۳۹ در چین جنک بره انداخت تا حق قانونی فروش مواد مخدر به چین را بدست آورد.

آغاز تجارت مستقیم بین اروپا و چین در عصر مدرن، مشکلی برای انگلستان بوجود آمد. انگلیسی ها بشدت خواهان خرید چینی، چای و ابریشم از چین بودند، اما چینی ها خواهان خرید چیزی از انگلستان نبودند. این بمعنای آن بقیه در صفحه ۱۸

انقلاب، توزیع کنندگان تریاک مثلی داشتند که می گفتند، «پلیس برادر ماست»، آنها از در جلویی بدون پاسگاه پلیس برده می شدند، اما بلافاصله از در عقبی خارج میشدند.» حالا مواضع فرق کرده است.

بسیاری از توزیع کنندگان بزرگ همراه با ارتش اشغالگر ژاپن در سال ۱۹۴۵ عقب نشینی کردند، یا در سال ۱۹۴۹ به تایوان یا هنگ کنگ گریختند. آتهائیکه نگردند، آرزو میکردند که کاش کرده بودند. این جانیان بزرگ در استادیومها و میادین در مقابل هزاران تن از مردم به محاکمه عمومی کشیده می شدند. مردمی که زندگی و خانواده هایشان توسط مواد مخدر ویران شده بود، علیه آنها شهادت می دادند. عدالت در مورد آنها بطور قطع و بسختی اجرا میشد - حبس ابد یا اعدام در ملاء عام. با این حال، تعداد اعدامها بسیار کم بود و در بزرگترین شهرها حداکثر ۵ تا ده نفر بود.

بنابراین، خلاصه این حکایت که چین چگونه از «مشکل مواد مخدر» رها شد، این است: آنها انقلاب کردند.

## آیا همان روشی در اینجا بکار بستنی است؟

بخاطر داشته باشید که مردم چین عین همان درمناهایی که امروزه مردم از آن سخن می گویند را امتحان کرده بودند. آنها بدنبال داروهای جایگزین مانند متادون رفته بودند. به مذهب رو آورده بودند. به غرور ملی متوسل شده بودند. پست های مراقبت محله ای برقرار کرده بودند. سعی کرده بودند فرار کنند. از قانونی کردن سخن رانده بودند. به دولت متوسل شده بودند. به وجدان بین المللی متوسل شده بودند. با این حال فقط انقلاب - خورد کردن مسلحانه دولت متکی به امپریالیسم - رهایی از مواد مخدر را ممکن نمود. با تشخیص این واقعیت از نظرگاه بورژوازی، مجله پاراد در ۱۹۷۲ ملاحظات يك دانشجوی آمریکایی درباره اینکه آیا متد بکار رفته در چین را میتوان در آمریکا بکار بست یا نه، نقل کرد: «این روش فقط در يك صورت برای ما قابل بکار بستن است. در صورتی که ما هم مانند چینی ها قادر باشیم دست به تلاش جمعی بزنیم. اما بخاطر وجود گوناگونی منافع گروهی در این کشور، و تاکید بر فرد و نه جمع، انجام اینکار مستلزم تجدید سازماندهی اساسی جامعه است.»

درست است. انجام اینکار مستلزم يك انقلاب است. فقط بخاطر آنکه انقلابی در چین رخ داده بود، بکار بردن این روش ها امکان داشت. بدون داشتن قدرت سیاسی رها ساختن خلاقیت و توانایی تحولگر خلق و یا سرکوب طبقاتی دشمنان طبقاتی که تجارت بین المللی مواد مخدر را انجام میدادند، غیرممکن بود.

بدون آنکه پرولتاریا ارز جدید صادر کرده و در موقعیت کنترل کامل بانگداری و تبادل ارز خارجی باشد، متوقف کردن قاچاق پول غیرممکن است.

کنندگان خورد مواد مخدر خودشان در فقر شدید بسر می بردند و تریاک را برای تنازع بقاء میفروختند. متشابها میلیونها دهقان در کشت تریاک بعنوان پرمنفعت ترین محصولی که می توانستند در قطعه زمین کوچکشان کشت کنند، در گیر بودند. این مردم دشمن نبودند، اما هر دو گروه بلافاصله از سیاست اعلام شده دولت نوین مینی بر خاتمه زراعت و فروش تریاک، احساس ترس میکردند. تنها دارائی بسیاری از آنان مواد مخدری بود که در انبار داشتند. آیا همه چیزشان را از دست داده و گدا خواهند شد؟ آشکار بود که قربانی کردن و هدف گرفتن آنها بعنوان دشمن، آنها را مجبور به عملیات زیرزمینی کرده و این مسئله امر ریشه کن کردن را مشکل تر می نمود.

دولت، برای حل این مسئله پیشنهادهای حیرت آور جلو گذاشت. دولت پیشنهاد کرد که از توزیع کنندگان و زارعین، تمام مواد مخدرشان را به ارزش بازار خریداری میکند! تریاک خرید شده در ملاء عام نابود میشد. البته، این پیشنهاد فقط برای یکبار و مشروط به آن بود که از کار تریاک خارج شوند. اما واقعی بود و هیچ کلکی در کار نبود. لازم نبود هیچ فرد فقیری که واقعا می خواست از تجارت مواد مخدر بیرون برود، بیم از دست دادن همه چیز خود را داشته باشد. فقط لازم بود قدم پیش گذارند و مواد مخدرشان را به پول تبدیل کنند. مضافاً، دولت، اشتغال و شروع زندگی نوینی را به آنها تضمین میداد. آنها نیز می توانستند به امر ساختمان چین نوین کمک کنند.

از طرف دیگر، آتهائیکه مقاومت کردند، با مجازاتهای سختی روبرو شدند. کشت و فروش مواد مخدر بطور اکید غیرقانونی بود. هر مزرعه خشخاشی که یافته میشد، شخم زده شده و توزیع کنندگان غیرقانونی بوسیله مردم معرفی و دستگیر می شدند. اینکه چه بسرشان می آمد، هم به درجه جرمشان بستگی داشت و هم به اینکه چه برخوردی به تقصیراتشان می کنند. آمار يك محله متعارف در کانتون، مسئله را روشن می کند. در این منطقه ۱۷۰۰ خانواده زندگی میکردند که بیست و يك نفر از هفده خانواده، در گیر توزیع مواد مخدر بودند. پنج نفر از اینها محکوم به زندان ابد شدند. چهار نفر متهم به همان نوع جرم بودند، اما چون صمیمانه از کار خود ناراحت بودند آزاد شده که به محله خود بروند و در آنجا تحت مراقبت عمومی قرار گیرند. سه نفر محکومیت شش ماهه بخاطر شراکت جزئی گرفتند. هشت نفر وارد برنامه تجدید تربیت شدند. و یکی به هنگ کنگ فرار کرد.

سیستم توزیع مواد مخدر، محله به محله ریشه کن می شد چرا که خلق، قدرت دولتی را در دست داشت. توزیع کنندگان بزرگ، گردن کلفتیایی که بقیمت تیره روزی خلق زندگی محلی داشتند، بطور قطع بعنوان دشمن طبقه یندی شده و بهمان ترتیب با آنها ممانه شد. سای یونگ مای گفت: «در روزهای قبل از

چگونه چین...

بود که خریداران انگلیسی مجبور بودند بهای خرید خود را با فلزات گرانبهائی چون طلا و نقره پرداخت کنند. بزودی چین از این تجارت خیلی ثروتمند شده و طلا و نقره انگلیسی را انباشت میکرد.

این چیزی است که سرمایه داران آنرا «عدم موازنه تجاری» می نامند. وقتی بنبغ آنان باشد، عاشق آن هستند. اما هنگامیکه ذخائر نقره انگلیس سر به تهی شدن گذارد؛ بشدت آشفته شدند.

آنچه که انگلیسی ها لازم داشتند، کالایی بود که چینی ها خرید آنرا رد نکنند. تریاک که توسط انگلیسی ها در هند و برمه کشت میشد، آن کالای ایده آل بود. تاثیر تجارت تریاک بلافاصله بود. چنانچه يك جزوه نوشته شده قرن نوزدهم راجع به کمپانی هند شرقی انگلیسی می گوید: «از تجارت تریاک کمپانی معظم برای سالها درآمدی عظیم بیرون کشیده و از این رهگذر دولت انگلیس و ملت نیز به مقدار معتناهی از اختیارات سیاسی و مالی دست یافته اند. چرخش موازنه تجارت بین بریتانیای کبیر و چین بنبغ بریتانیا... سالانه ۶ میلیون پوند به ملت سود می رساند، بدون آنکه هند فقیر شود.»

چینی ها از خطرات تریاک آگاه بودند. تریاک کشتی توسط پرتغالی ها و هلندی ها به چین آورده شده بود و در ۱۷۲۹ امپراتوری چین فرمانی در تحریم تریاک کشتی صادر کرد. با این حال، قاچاق تریاک ادامه یافت، و واردات آن از سالیانه ۱۰۰۰ صندوق در سالهای ۱۷۰۰ به ۴۵۰۰۰ صندوق در سال ۱۸۲۸ رسید - یعنی حدود سالی ۳۰۰۰ تن تریاک.

در سال ۱۸۳۹، امپراطور یکی از افراد خود بنام لین تسوسو را مسئول ریشه کن کردن تجارت تریاک در کانتون - بندری چینی که بروی کشتی های خارجی باز بود - کرد. بعد از تلاش بیهوده برای متقاعد کردن نمایندگان تجاری انگلیس در کانتون در ممنوع کردن کشتی های انگلیس از اشتغال به تجارت تریاک، که در تخلف از قوانین صورت میگرفت، لین گام های مستقیم تری برداشت. او ۲۰۰۰۰ صندوق تریاک از انبارهای کانتون را مصادره کرد و آنها را در مراسمی عمومی نابود ساخت.

سرمایه داران انگلیسی و آمریکایی که مشغول تجارت تریاک بودند، این کار را تخطی و قبحخانه از مالکیت خصوصی تلقی کردند! انگلستان بلافاصله به چین اعلان جنگ نمود و به این کشور تجاوز کرد. نخستین جنگ تریاک، که از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بطول انجامید، به شکست چین منتهی شد؛ و چین مجبور شد مبلغ ۲۱ میلیون دلار غرامت بابت تریاک نابود شده به انگلیسیها بپردازد، و زیر سرنیزه به امضاء قراردادی تن بدهد که طبق آن پنج شهر بندری بروی کشتی های انگلیسی گشوده میشد. سال بعد ایالات متحده چین را مجبور به امضاء قراردادی برای اعطای حقوقی مشابه کرد و بدین ترتیب بخش بزرگی از ثروت انگلیس نو از

تجارت تریاک در چین انباشت شد.

کماکان، از نظر فنی وارد کردن تریاک به چین غیرقانونی بود. این مشکل بوسیله دومین جنگ تریاک ۱۸۶۰ - ۱۸۵۶، که طی آن سربازان انگلیسی و فرانسوی، پکن پایتخت چین را تسخیر کردند، حل شد. چین، در زیر سرنیزه مجبور به امضاء قرارداد نابرابر دیگری شد که دروازه های آنرا چارطاق بروی تجارت تریاک باز میکرد. در سال ۱۸۸۰ سالیانه ۶۵۰۰ تن تریاک به چین وارد می شد و کشت تریاک به مقیاس وسیعی در ایالتهای سچوان و ینان، آغاز شده بود.

### تریاک مسیح

در سالهای ۱۸۸۰، مرفین - مخدری مشتق شده از تریاک - وارد چین شد و بعنوان درمانی برای اعتیاد تریاک به آن خوش آمد گفته شد (همانطور که امروز در ایالات متحده، متادون بعنوان درمانی برای هروئین تجویز میشود). مرفین اغلب توسط مسیون های غربی و بنام درمان اعتیاد توزیع می شد و بین مردم بعنوان «تریاک مسیح» شناخته شد. سپس در قرن بیستم، هروئین، که در آلمان بعنوان داروی شگفت آور نوینی توسط کمپانی دارویی بایر ساخته شده بود، وارد چین شد و در کبسلوهای کوچک قرمز بعنوان «قرمز شد تریاک» فروخته می شد. در دهه ۱۹۲۰ اروپا و ژاپن سالیانه بیش از ده تن هروئین به چین حمل میکردند.

در سال ۱۹۲۷ چیانگ کایچک رئیس دولت ناسیونالیست چین، دستور قتل هم انقلابیون کمونیست را در شانگهای صادر کرده و قدرت را گرفت. سپس تریاک را کاملاً قانونی کرد. او بزودی مجبور شد این دستور را لغو کند؛ اما بعد از آنکه معاهده ۱۹۲۵ ژنو تجارت بین المللی هروئین را ممنوع کرد، چیانگ کایچک بطور نزدیکی با تولید مواد مخدر در چین بند گردید.

از سال ۱۹۳۴ چیانگ کایچک به مذهب مسیحی درآمد و «کارزار زندگی جدید» خود را اعلام کرد. و گفت که میخواهد اخلاق مردم چین را بهبود بخشد و خود را رئیس دایره مبارزه با مواد مخدر کرد. این کار در عمل بمعنای فشار آوردن بر کلیه توزیع کنندگان تریاک بود، بجز آنانی که وابسته به حزب گومیندائو او بودند. کنترل انحصاری تجارت تریاک برای دولت يك منبع درآمد عمده گردید. در همان زمان، ژاپنی ها تجارت مواد مخدر را برای تقویت بنیه مالی اشغالگری رشد یابنده شان در چین، بکار می بردند. وقتی آنها شانگهای را در سال ۱۹۴۰ تسخیر کردند، «دفتر جلوگیری از تریاک» - که متعلق به ژاپن بود - به معتادین و فروشگاههای فروشنده تریاک تحت بهانه چاره جویی برای «معالجه» میلیونها معتاد، جواز داد. ولی نتیجه آن سالانه ۷۲ میلیون دلار سود برای ژاپنی ها بود. تحت اشغال ژاپنی ها در شهر نانکن ۵۰۰۰۰ معتاد هروئین شدند.

حتی بعد از انقلاب ۱۹۴۹ که چین رها شد و

بلاخره تجارت مواد مخدر را محو کرد؛ باقیمانده های مافیای مواد مخدر چینی در تبعید، به همکاری با سازمان سیای آمریکا ادامه دادند. برای مردم چین، «مشکل مواد مخدر» از ابتدا تا انتها مشکلی بود مربوط به امپریالیسم خارجی و استعمار. و آنهایی که مدعی جلوگیری از تجارت مواد مخدر بودند، همیشه بزرگترین رواج دهندگان آن از آب درآمدند. برای چین تنها راه حل انقلاب بود.

«گروههای سفیدپوست در سانس که با مردم غیر سفیدپوست جهان داشتند، مثل يك شیطان عمل نموده اند. اعداد همین سفیدپوستان چینی را در زمانی مورد تجاوز قرار داد که چین اعتقاد میکرد و بی باور بود. آن «تجار مسیحی» سفیدپوست میلیونها کیشو تریاک به چین سرازیر کردند. در سال ۱۹۳۹ بسیاری از چینی ها معتاد بودند و دولت چینی ناامیدانه ۲۰۰۰۰۰ صندوق تریاک را نابود کرد. نخستین جنگ تریاک بلافاصله توسط سفیدپوستان اعلان شد. آیا باورتان میشود؟ اعلان جنگ به کسی که نمی خواهد به مواد مخدر اعتقاد شود! مالکرم ایکی»

از رهبران ناسیونالیست انقلابی چینی سیاهان در آمریکا که مخالف خط مسالمت جویانه مدرن امپریالیسم و طرفدار مبارزه مسلحانه بود، وی توسط بورژوازی آمریکا بدولت رسید.

**آدرس**

**جنبش انقلابی**

**انترناسیونالیستی**

**BCM RIM**

**LONDON**

**WC1N 3XX,**

**U.K.**



پیشین، به یادآوری رویدادهای تاریخی دورانهای سبزی شده از آنچهت نیاز داشتند که بتوانند محتوای واقعی خود را بر خود پوشیده دارند. انقلاب قرن نوزدهم برای آنکه بتواند محتوای خود را بر خویش روشن سازد، باید «مردگان را بگذارد تا مردگان برآیند» آنجا گفتار بر محتوی بزرتری داشت، و اینجا محتوی بر گفتار. (۱۸ برومر)

### ایده آگیزه نمودن دموکراسی برای تهیه ساختن مضمون طبقاتی «جمهوری دموکراتیک انقلابی»

وظیفه دولت جمهوری دموکراتیک انقلابی حکما، تحقق گسترده ترین حقوق دموکراتیکی می باشد که در برنامه حداقل این حزب و بطور فشرده تری در «اعلامیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان» فرموله شده است. از نظر آنان این حقوق «بیان فشرده و سیاسی پایه ای ترین حقوق است که برای حفظ حرمت و شخصیت انسانی برای رشد فرهنگی و معنوی هر فردی و برای برخورداری زحمتکشان از حداقل رفاه و آسایش زندگی انسانی در جامعه ضروری و حیاتی هستند.» (کمونیست شماره ۱۵ - صفحه ۱۸) در «اعلامیه حقوق پایه ای ...» از هر حقی صحبت شده است بجز حق حاکمیت پرولتاریا. حقی که بدون آن، هر چیز دیگری و تحت هر عنوانی فریب است و برای متوهم ساختن توده های زحمتکش بکار می رود.

تمام حرفهایی که حکما در مورد حقوق زحمتکشان تحت دموکراسی ماوراء طبقاتیشان می زند، یکدست حرافه های بورژوازی و تعصبات بورژوا دموکراتیکی است که رهبران پرولتاریای بین المللی بارها و بارها آنها را مورد تسخر و تقبیح قرار داده و ماهیت طبقاتی آنها افشا کردند. امروزه کسی که خواهان دموکراسی نوع کهن بوده و مخالف دموکراسی پرولتاری باشد و تفاوت ماهوی میان این دو را به توده توضیح ندهد، در ابهام باقی گذاشته و یا نفی کند، به مردم دروغ می گوید. بقول لنین «دموکراسی بورژوازی، اگرچه یک پیشرفت تاریخی نسبت به قرون وسطاست، معذالک همیشه محدود، ناقص و دروغ و فریب، بهشتی برای غنی و تله و فریب برای فقیر ... میباشد و تحت سرمایه داری بالاجبار کماکان چنین خواهد بود» (انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد)

مقوله هائی مانند دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت، حق و... در خود و بیخودی خود دارای هیچ مضمون و محتوای خاص اجتماعی و طبقاتی نیستند. تئوریسین ها و فلاسفه مختلف این مقوله ها را بر طبق دوره و سیستم اجتماعی که در آن بسر می بردند و بر طبق منافع طبقه ای که نماینده اش بودند، فرموله کردند. آن دیدگاهی که این مقولات را مافوق طبقات مصرفی میکند، دیدگاهی بورژوازی است. آن نظرگاهی که از این مقولات حرف رده و محتوای طبقاتی آنها روشن نمیکند فقط به طبقات استثمارگر خدمت میکند. لنین تاکید نموده که: «تازمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند نمیتوان از «دموکراسی خالص» سخن بمیان آورد بلکه فقط میتوان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت.» (همانجا)

از آنجائی که مرحله انقلاب ایران، انقلاب دموکراتیک است، تعصبات دموکراتیک مختص خرده بورژوازی بشدت رایج است. عقایدی مانند آزادی، برابری، حق ... اغلب خواست فوری توده های ستمدیده علیه مناسبات حاکم و ستمهای گوناگون میگردد. این خواسته ها که مضمون و محتوای بورژوا دموکراتیک دارند از جانب نیرو های طبقاتی مانند حکما بگونه ای ارائه میشوند که ایدئولوژیهای انقلاب های بورژوازی مانند انقلاب فرانسه و انقلاب آمریکا بیان می کردند. حکما این مسئله را بگونه ای وانمود می سازد که گویا همین دموکراسی، ایده آل بشریت است. ولی از آنجائی که دموکراسیهای بورژوازی تا کنون موجود نتوانستند آنها را اجرا بگذارند، بس حکما تلاشش را مصروف به عمل در آوردن آن خواهند نمود و خلاصه به اشکال مختلف بدنبال «تحقق واقعی» این ایده آلهای بورژوا دموکراتیک می گردد. حکما در این زمینه از ایده آلهای بورژوازی دوران سرمایه داری در حال ظهور - دورانی که بورژوازی انقلابی بود - الهام میگیرد. حکما در واقع بدنبال «گم شده» خود می گردد.

بقیه در صفحه ۲۰

### حزب ...

دستور گذاشتن اهداف انقلابی - دموکراتیک و رادیکالیزه شدن مضمون جنبشهای ضد امپریالیستی در دوران ما همان اندازه يك ضرورت عینی است که نفی کامل دموکراسی و دیکتاتوری و ارتجاع عربان سیاسی برای امپریالیسم يك ضرورت است. کسی که این حقیقت را نفهمد، اصولا معنا و مفهوم واقعی «عصر امپریالیسم» و دوران تاریخی شدیدترین کنترل امپریالیستی بر جهان را نفهمیده است و به مضمون و ملزومات سیاسی این عصر و دوران پی نبرده است. (سوی سوسیالیسم - دوره دوم - نشریه تئوریک حکما - شماره ۲ - صفحه ۶۶) و یا اینکه: «... در دورانی که بورژوازی قاطعانه و آشکارا از دموکراسی گسسته است، این تنها پرولتاریاست که میتواند و باید برحسب مبارزه برای دموکراسی و ستون فقرات در همه جنبشها و انقلاب های دموکراتیک باشد» (همانجا - صفحه ۷۱) اولاً، عصر امپریالیسم گسست سرمایه داری از دموکراسی بورژوازی نیست، کما اینکه امروزه در اکثر کشور های امپریالیستی دموکراسی بورژوازی برقرار است. دموکراسی بورژوازی با اعمال دیکتاتوری فاشیستی در کشور های تحت سلطه امکان پذیر است و در روی يك سکه را تشکیل می دهند.

ثانیاً، حکما در مقابل «دیکتاتوری» ارتجاع عربان سیاسی «دموکراسی بورژوازی نوع کهن را تبلیغ مینماید: «و آن دموکراسی که پرولتاریا در دوران سرمایه داری و برای تدارک انقلاب پرولتاری برای آن میجنگد، يك دموکراسی بورژوازی است که تا آخرین درجه ممکن بسط داده شده باشد.» (بوپولیسم در برنامه حداقل - صفحه ۱۱) اینجاست که چهره «چپ» حکما در نفی بورژوازی ملی و اسطوره دانستن، بکناری می رود. داد و تال حکما برای نفی بورژوازی ملی در ایران برای خارج ساختن پرچم بورژوا دموکراسی و ناسیونالیسم از دست آنان می باشد. از همین رو دیگر لازم نیست که آنان به دفاع آشکار یا پنهان از اقشاری از بورژوازی برخیزند زیرا خود پرچمستان را برافراشته اند.

این یکی از مشخصات «سوی چپانگلیسم» امروزین است، نبرد طبقه دشمن با برافراشتن پرچمی که دیگر نقش و رسالت تاریخی خود را از دست داده است.

پرچم مائونیستها، پرچم کمونیسم جهانی و انترناسیونالیسم پرولتاری، است. امروزه در جهان دو نوع دموکراسی بیشتر وجود ندارد. دموکراسی پرولتاری یا دموکراسی بورژوازی. شکل مشخص دموکراسی پرولتاری در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران که باید مرحله انقلاب دموکراتیک را از سر بگذارند، دموکراسی نوین است. دموکراسی نوین را مائو ما اتکا و تکامل تر های لنین در پراتیک عظیم انقلاب چین فرموله نمود. و ناکید کرد که: «ما هرگز نباید يك جامعه سرمایه داری از نوع اروپا یا آمریکا را مستقر سازیم یا اجازه دهیم که جامعه کهن نیمه فئودالی به زندگی ادامه دهد.» (دموکراسی نوین) دموکراسی نوینی، پیگیری خود را نه در «تحویل حداکثر امتیازات اقتصادی ممکن به بورژوازی به نفع پرولتاریا» بلکه در اعمال رهبری پرولتاری بر کل پروسه انقلاب دموکراتیک و کسب قدرت سیاسی، نشان میدهد. انقلاب دموکراتیک نوین بمعنای انقلاب بورژوازی نوع کهن با رهبری بورژوازی و تکامل جامعه بسست سرمایه داری نیست. این انقلاب، انقلابی انترناسی، بدون محتوای طبقاتی بوده و دولت حاصل این انقلاب نیز يك دولت دموکراتیک بدون مشخصه طبقاتی نیست. این انقلاب، علیه امپریالیسم، سرمایه بورکرات - کمپرادور، روابط ماقبل سرمایه داری و نیروهای طبقاتی حامی آنهاست. این انقلاب به دیکتاتوری کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر می انجامد. این نوع مشخصی از دیکتاتوری پرولتاریا بوده که راه را برای نیل به سوسیالیسم باز مینماید. این انقلاب مؤلفه ای مهم از انقلاب جهانی پرولتاری در جهت کمونیسم جهانی می باشد.

خدیت حکما با تئوری دموکراسی نوین مائو از اینروست که مائو برخلاف آنان در برخورد به انقلاب بورژوا دموکراتیک، نگاه خود را به آینده جاست نه به گذشته. و این آموزه مارکس را عمیقاً بکار بسته بود: «انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامه خود را فقط از متن آینده می تواند برداشت کند نه از گذشته. تا این انقلاب، هر گونه ایمان خرافی به گذشته را بکلی کنار نگذارد، نمی تواند به انجام وظیفه خاص خود بپردازد. انقلابهای

## حزب

سیادت طبقه معینی است که با قطب مخالف خود (طبقه مخالف) نمیتواند آشتی پذیر باشد. اینکه شکل دولت شورائی باشد یا چیز دیگری در ماهیت این امر نمیتواند تغییری ایجاد نماید.

این یکی دیگر از مشخصه های «سون چیانگسیم» امروزین است که هم خود و هم مردم را فریب میدهد.

برخورد پرولتاریا در ایران به مسئله دموکراسی بگونه ای دیگری باشد. مسئله اساسی برای پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک و به تبع آن مقوله دموکراسی این است که: چگونه انقلاب را تحت رهبری خود سازمان دهد، از چه راهی قدرت سیاسی را بطریق قهر آمیز کسب نماید. برای انجام اینکار متحدین طبقاتی کیانند.

طبقه کارگر در ایران یعنی در جامعه ای که قریب به نیمی از جمعیتش در روستا ها بسر میبرند، باید بدنیال تامین اتحاد خود با دهقانان بویژه دهقانان فقیر باشد. بقول لنین: «دموکراسی بورژوائی داریم تا دموکراسی بورژوائی. هم روستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخاب همگانی (دم میزند) ولی پنهانی در پس پرده با تراریسم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد و با «جمهوری خواهی ساده لوحانه» خود بیسپاه (بیرون کردن تزار) را مینماید.» (دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک) در ایران نیز چنین است. هم کسی که فقط خواهان آزادی های سیاسی از قبیل آزادی بیان و... و انجام اقداماتی از بالا می باشد بورژوا دموکرات است و هم دهقان فقیری که خواهان حل قطعی مسئله دموکراسی از طریق یک انقلاب ارضی از بائین می باشد. هیئات به کسی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجود بین دو نوع دموکراسی و بین جنبه های مختلف و اشکال گوناگونش نشود. پرولتاریا به خاطر اهداف نهائیش با روشی استوار و انقلابی با بورژوا دموکراسی انقلابی دهقانی متحد می گردد، (آنها تا بدانجا که برای بوجود آوردن شرایط عیبی و ذهنی گذر به سوسیالیسم لازم باشد) نه با روش رفرمیستی و لیبرالی که بشکلی ناقص، محدود و تحریف شده خواسته های دموکراتیک را برسمیت می شناسد. اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی در بروسه جنگ انقلابی تنها روشی است که به ایجاد دولت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان منجر میگردد.

حکا، مائو و مائوئیستهارا به علت اینکه به دهقانان رجوع می کنند مورد تقبیح قرار می دهد. این ضدیت با انقلاب قهر آمیز پرولتری و تبلیغ رفرمیسم و اتحاد با بورژوا لیبرالیسم در میان کارگران بوده و عدم اعتقاد به این واقعیت است که طبقه کارگر قادر است میلیونها دهقان را تحت پرچم خود سازمان داده و در اتحاد با آنان قدرت سیاسی را کسب نماید.

## «جمهوری دموکراتیک انقلابی» و اقتصاد جامعه

برنامه اقتصادی «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از حد مطالبات اقتصادی کارگران فراتر نمیرود. قرار است که در قانون اساسی این جمهوری پشت سر هم قوانینی به نفع کارگران و زحمتکشان گذرانده شود تا از استثمار و فوق استثمار و حشیهانه، جلوگیری نماید. البته باید توجه داشت که حکا مرتباً گوسزد می کند که دستی به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه نزده و خواهان «انقلاب اقتصادی» در مرحله انقلاب دموکراتیک، نیست (به ضمیمه شماره ۱ کمونیست ۱ رجوع شود) و اقداماتشان در این زمینه از اصلاحات اقتصادی فراتر نمی رود. البته هنوز مشخص نیست که دولت «جمهوری دموکراتیک انقلابی» برای تحقق مطالبات اقتصادی کارگران به چه منابعی رجوع میکند آنها زمانی که حتی صحبتی در مورد تغییر مناسبات و بهم زدن ساختار وابستگی اقتصادی جامعه در میان نمی باشد.

بروشنی میتوان دید، تمامی حق و حقوقی که حکا میخواهد به کارگران بدهد، خیالی بیش نیست. بقول مارکس: «حق هیچگاه نمیتواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.» (نقد برنامه گوتا) حتی اگر قوانین مختلف بخواهد حق را محدودتر یا گسترده تر سازد. حکا، همانند رویزیونیستها اصرار فراوانی

براستی که در جهان موجی قرار داریم. از یک سو وحشتناکترین جنایات و ستمگرهای جهان توسط دموکراسی های بورژوائی صورت میگردد، از سوی دیگر در همین زمان میلیونها نفر از مردم ستمدیده در بخشهای بزرگی از جهان برای دموکراسی بمشابه یک هدف سیاسی، مبارزه میکنند. بالاخص در کشورهای تحت سلطه که اهداف دموکراتیک در صدر کار جنبشهای انقلابی قرار دارد. و خواست بکف آوردن رهائی ملی، از بین بردن امتیازاتی که بر پایه نژاد، مقام و جنسیت و... بنا شده اند، این دیدگاه را بطور گسترده ای در میان توده های تحت ستم دامن می زند که کاملترین بیان آنچه که از آن محروم شده اند و آنچه که خواستش را دارند در حقوق دموکراتیک و شعار آزادی و برابری جستجو کنند.

درک رایج از دموکراسی آنست که آنها حاکمیت مردم معنا کرده که عالیترین بیانش بصورت «انتخاب مقامات کشوری در کلیه سطوح» و یا «حق افراد به اقامه دعوی علیه هر مقام دولتی» و... (در این زمینه میتوان مستقیماً به برنامه حکا رجوع کرد) می باشد. چنین نظر گاههایی به نمایلات و تمصبات اقشار میانی و مرفه جامعه خدمت میکندو بیش آنان را در میان بیچیزان جامعه رواج می دهد. توده های تحت ستم و استثمار بطور خود بخودی آن معنائی را از دموکراسی و آزادی می گیرند که در تحلیل نهائی منطبق بر بینش و منافع طبقات دارا است. دلیل این امر حاکمیت هزاران ساله طبقات استثمارگر و بیش آنان بر جامعه است. بقول مارکس عقاید غالب همواره عقاید طبقات حاکمه بوده است.

بنا براین درک صحیح از دموکراسی، جایگاه و عملکردش در جهان کنونی و در تکوین تاریخی جامعه، برای آنهایی که بدنیال محو نهائی ستم و استثمار هستند، حیاتی است. برخورد کمونیستها به مسئله دموکراسی برخوردی ماتریالیستی دیالکتیکی است. همانگونه که مائو گفت، دموکراسی بمشابه هدف نبوده بلکه بمشابه وسیله است. دموکراسی جزئی از روینا بوده که در خدمت زیر بنای اقتصادی معینی قرار دارد. دموکراسی تحت شرایط تاریخی خاصی بظهور رسیده و رشد می یابد و عموماً مربوط به عصر بورژوائی می باشد. دموکراسی هیچگاه در شکل مطلق و خالصی و مجرد وجود نداشته و همیشه مشخصه طبقاتی معینی را دارا بوده و مشروط به روابط بنیادین مابین طبقات است. دموکراسی پرولتری مشخصه متمایزی نسبت به دموکراسی در دوره بورژوازی دارد. دموکراسی پرولتری بقول لنین نه تنها یک میلیون بار بهتر از دموکراسی بورژوائی است بلکه کیفیتاً با آن تفاوت دارد. این دموکراسی همان دموکراسی بورژوائی اما گسترده تر و وسیعتر نمی باشد. نه تنها بدلیل آنکه در میان اکثریت اهالی بعمل در می آید، بلکه چون بیان حاکمیت طبقه ای ایست که رهائی اش در گرو محو اشکال گوناگون استثمار و تمام تمایزات اجتماعی است. با نیل به کمونیسم جهانی، دموکراسی هم مانند بسیاری از پدیده های متعلق به عصر بورژوائی، از بین خواهد رفت.

صحبت از دموکراسی بدون صحبت از دیکتاتوری هومفریسی محض است و نمایانگر این بینش که گویا دموکراسی چیزی ماوراء طبقات است. «دموکراسی شکل دولت و یکی از انواع آن است. بنابراین دموکراسی نیز مانند هر دولتی عبارتست از اعمال قهر متشکل و سیستماتیک در مورد افراد» (لنین - همانجا) در عصر ما فقط دو نوع دموکراسی با دو محتوای مختلف میتواند وجود داشته باشد: دموکراسی بورژوائی یعنی دیکتاتوری بورژوازی و دموکراسی پرولتری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا. دموکراسی پرولتری فقط با سرنگونی دولت موجود و برقراری حاکمیت پرولتاریا امکان پذیر است.

در برنامه حکا، از مضمون طبقاتی دولت جمهوری دموکراتیک انقلابی صحبتی نمی شود. مشخص نیست که این دولت بیان اعمال چه نوع دیکتاتوری طبقاتی است. حکا تحت پوشش «حاکمیت مردم مبتنی بر دموکراسی شورائی» از روشن ساختن مسئله فوق طفره میروود. این بیان اساسی ترین انحراف از تئوری مارکسیستی دولت می باشد. هر دولتی در هر دورانی در هر نقطه ای از دنیا حتی در بحرانی ترین شرایط مبارزه طبقاتی کماکان ابزار سیادت طبقاتی بوده و مظهر طبقاتی معینی را بر پیشانی دارد. غیر از این جلوه دادن بحز دغلكاری بورژوائی چیز دیگری نیست. فقط دموکراسی خرده بورژوائی قادر به درک این مطلب نیست که دولت



منظله گری تئوریکی تحت عنوان «دولت در دوره های انقلابی» میزند. «دوره ای انقلابی» که در آن اقتصاد باید منتظر تعیین تکلیف انقلاب بماند. نتیجه عملی این بحث آن است که کارگران و دهقانان نباید انتظار برآورده شدن حواسته های خود را داشته باشند. توده ها باید به حکما فرصت دهند تا آنها شرایط گذار به «سوسیالیسم» را فراهم نمایند. یعنی اینکه در تمام دوره «جمهوری دمکراتیک انقلابی» توده های ستمدیده نباید علیه مناسبات امپریالیستی بجنگند، دهقانان باید در انتظار وضع قانون رسمی یعنی اجازه مبارزه علیه ملاکان بمانند، زنان باید منتظر تدوین حقوق برابر با مردان باشند، کارگران هم باید در انتظار تحقق مطالبات اقتصادی خود، به کیسه بورژوازی (اگر مرحمت کند) چشم دوزند.

کارگران و دهقانان یکبار قبلا این حرفها را از زبان کسان دیگری شنیدند و نتایجش را دیدند. آنها این کلمات را از زبان افرادی چون بازرگان شنیدند که بعد از بقدرت رسیدن مدام چه در حرف و چه در عمل مانع اقدامات انقلابی آنها میشد و میگفت ما دولت در حال گذار هستیم بگذارید قدرت ما تنبیهت شود آنگاه بخواسته هایتان رسیدگی میکنیم، به ما فرصت دهید تا حکومت عدل علی را پیاده کنیم. تئوری «دولت در دوره های انقلابی» در واقع برای توجیه چنین شرایطی تحت پوشش مارکسیستی می باشد. قطعا هر کارگر انقلابی به حکما خواهد گفت: «حرفهایتان کهنه است!»

این هم یکی دیگر از مشخصه های «سون چیانگیم» امروزین است که حتی صحبتی در مورد تغییر مناسبات نمیکند.

زیر بنای اقتصادی جامعه بطور کلی نقش عمده را در تعیین تمام مناسبات اجتماعی دیگر دارد. این يك اصل تئوریک مارکسیستی و حقیقتی بنیادین است. بهمین دلیل زمانیکه پرولتاریا در هر کشوری بقدرت برسد دست به زیر و رو کردن مناسبات تولیدی زده و کل تولید اجتماعی را بر پایه مناسبات نوینی سازماندهی می کند. پرولتاریا در ایران با برقراری دیکتاتوری خود و اتکا بر نزدیکترین متحدینش یعنی دهقانان فقیر، وسیع اقمشار تحت ستم دیگر کلیه مناسبات امپریالیستی حاکم بر جامعه را درهم میکوبد و به زیر و رو کردن ساختار اقتصادی جامعه و سازمان دادن اقتصاد دمکراسی نوین می پردازد و زمینه های گذار به سوسیالیسم را فراهم می سازد.

### «جمهوری دمکراتیک انقلابی» و بوروکراسی و نیروهای مسلح

حکما، «جمهوری دمکراتیک انقلابی» را نتیجه قیام و مبارزه قهر آمیز توده ها، میدانند. این جمهوری قرار است در قانون اساسی خود «برچیده شدن ارتش و سپاه و سایر نیروهای مسلح حرفه ای جدا از مردم و بوروکراسی دولتی مافوق مردم» ... را اعلام داشته و «تسلیم عمومی مردم» و «نظام دمکراتیک شورائی اداره کشور» را جایگزین آنها سازد.

اولا، بوروکراسی دولتی مافوق مردم در ایران کاملا بر مناسبات اقتصادی معینی استوار است. گسترش بوروکراسی دولتی با هدف رفع نیاز طبقه حاکمه در کنترل يك جامعه موج و بیمار، صورت می گیرد. دستگاه بوروکراتیک «چفت و بست» است که میبایست اجزا گوناگون و متناقض این جامعه را بهم پیوند دهد و امور را تنظیم نماید. جمهوری اسلامی و هر رژیمی که متکی بر این مناسبات تولیدی باشد مجبور است به آن اتکا کند.

طنز آن خواهد بود، که «شوراهای جمهوری دمکراتیک انقلابی» حکما که برای کنترل یا محدود ساختن بوروکراسی قدیم ایجاد می گردد، خود جایگزین برخی از ارگانهای بوروکراتیک قدیم شده، یا به آنها اضافه میشود. نتیجتاً دستگاه بوروکراتیک دولتی گسترده تر خواهد شد.

ثانیا، جنبه طبقاتی قیامی که قرار است صورت پذیرد، روشن نیست. يك قیام عموم خلقی است که مسئله اش فقط سرنگونی جمهوری اسلامی می باشد. مشخص نیست که این قیام منافع کدام طبقات را بیان میکند. در نتیجه اگر قرار باشد نیروی مسلحی از دل قیام بیرون بیاید ترکیب و ساخت طبقاتی و اجتماعی آن در پس پرده ای از ابهام قرار دارد. امروزه بقیه در صفحه ۲۲

دارد که قوانین را بخشی از مناسبات اقتصادی جا زده و مرتبا به کارگران گوشزد نماید که: «آنچه که در کتاب قانون جمهوری اسلامی یا هر دولت سرمایه دار دیگری آمده يك مقطع از توازن قوای میان کارگران و دولت سرمایه داری را نشان میدهد» (پیام، نشریه صدای انقلاب ایران شماره ۱ - صفحه ۳) حال آنکه قانون نتیجه سلطه يك طبقه بر طبقه دیگر بوده و نشانه دیکتاتوری طبقه ایست که از نظر اقتصادی مسلط است. قوانین را چیزی مستقل از طبقاتی که از نظر اقتصادی غالبند قلمداد کردن، نشانه اپورتونیزم مفرط است.

دولت و تمامی نهاد های وابسته به آن، بخشی از روبناسبت و در خدمت يك پایه اقتصادی مشخص قرار دارد. هر روبنای سیاسی به ساختار اقتصادی معینی خدمت کرده، بر آن منطبق بوده و آنرا تقویت میکند. این امر، در مبارزه طبقاتی مسئله تعیین کننده ای بوده و حقیقتی است که فقط بورژوازی بر آن پرده می افکند. چگونگی برخورد به این مسئله افشاگر دیدگاه هر حزبی در مورد چگونه متحول کردن جامعه از بلا یا از پائین، بطور رفرمیستی یا انقلابی، با اتکا به قانون ارزش یا با اتکا به فعالیت آگاهانه و سازمان یافته توده های تحتانی جامعه برای ساختمان جامعه ای نوین، می باشد. این موضوع نشانه آن است که آیا آن حزب اساسا تحول جامعه بشری را ممکن می داند یا خیر؟

دولت بعنوان محصول مبارزه طبقاتی و ارگان سیادت يك طبقه بر طبقه ای دیگر، بخشی از ساختار عینی جامعه است که ماهیت آن نه با منشا طبقاتی کارکنانش، بلکه با تقسیم کار اجتماعی مشخصی معین گشته است. دولت تداوم این تقسیم کار و باز تولید مناسباتی که به آن خدمت می کند را تضمین می کند. يك سیستم دولتی میتواند اشکال حکومتی گوناگونی بخود بگیرد. در این میان عمدگی با دولت و ماهیت طبقاتی دولت است. اشکال متنوع حکومتی بخودی خود نشانه تمایزات بنیادین نیست.

انقلاب، عملی است آگاهانه برای متحول کردن کل جامعه. این تحول، ابتدا و قبل از هر چیز باید، در روبنا صورت گیرد تا قدرتی که از زیر بنای موجود حفاظت کرده را از بین برده و با در دست گرفتن اهرمهای قدرت به متحول کردن زیر بنا، بپردازد. در عصر ما اگر این قدرت را بورژوازی بگیرد مسلما نیازی به متحول کردن زیربنا نخواهد داشت چرا که آنرا اساسا منطبق بر منافع خود می باید.

حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرتش از مناسبات معینی برخاسته که از آن حفاظت می کند. دست زدن به آن مناسبات، بمعنای نرسیدن بر جای همان ارتجاع سابق است. انقلاب ۵۷ بخوبی این مسئله را برای توده های ستمدیده آشکار ساخت که مسئله، رفتن شاه و آمدن خمینی نیست. برای پرولتاریا و توده های ستمدیده تفاوتی ندارد که بر این ماشین دولتی زمانی شاه کراواتی یا آخوند ریشو یا مجاهد مسلمان یا رویزیونیست روسی یا سوسیال دمکراتی مودب و ... تکیه زند.

یکی از مشخصه های اصلی دولت در کشورهای تحت سلطه منجمله ایران این است که قبل از هر چیز در خدمت تداوم تقسیم پایه ای جهان، یعنی تقسیم جهان به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه می باشد. این تقسیم پایه ای خود بیان يك مناسبات تولیدی بوده که بر انواع واقسام شیوه های استثمار متکی است. اقتصاد کشور آنچنان شکل گرفته و شاخه هایش آنچنان تکامل یافته که بند نافش به شکم امپریالیسم جهانی وصل است و حیات مستقلى برای آن بدون برهم زدن تمام و کمال این مناسبات - در واقع، بدون انجام انقلاب پرولتری - متصور نیست. جالب اینجاست که حکما روز بروز تحت تاثیر سوسیال دمکراسی اروپا به نفی کامل این تضاد پایه ای جهان میرسد و تئوریهای کائوتسکیستی از امپریالیسم را بخورد ملت میدهد (برای نمونه میتوان به مقاله «جهان سوم، نظریه وابستگی» و احمد شاملو) در کمونیست شماره ۴۶ و ۴۷ رجوع نمود.)

زمانیکه «جمهوری دمکراتیک انقلابی» حکما، قرار نیست دستی به ترکیب این مناسبات بزند، در واقع راه را برای حفظ و تداوم موقعیت تحت سلطگی جامعه باز مینماید. مگر اینکه حکما مدعی شود که با بستن قرارداد های «عادلان» یا امپریالیستها و یا فروش «عادلان» نفت در بازار های جهانی، زمینه را برای تحقق مطالبات اقتصادی کارگران فراهم می سازد. اینها همه توهماتی بیش نیست.

حکما برای توجیه این وضعیت «جمهوری دمکراتیک انقلابی» دست به

حزب ...

انحلال ارتش و برچیدن نیروهای مسلح جدا از توده در برنامه تمامی احزابی که مایلند خود را به کمونیسم منتسب نمایند - منجمد حکا - وجود ندارد. ولی اینکه آیا این برنامه ها دارای چه ارزشی است، موضوعیست که توسط رفتار آنان در قبال چگونگی از بین بردن قوای مسلح دولتی و اینکه چه چیزی را جایگزین آن می سازند، مشخص می گردد.

توهم انگیز ترین بخش برنامه حکا نفی ایجاد نیروهای مسلح حرفه ای و انقلابی، می باشد. بیست حکا در این زمینه نشان میدهد که پروسه کسب قدرت سیاسی و حفظ آنرا نهایتاً مسألت آمیز، می بیند. این بند از بخش اصلاحات برنامه حزب بلشویک کپی برداری شده است. (حکا شیفته بخش اصلاحات برنامه حزب بلشویک می باشد!) اما، شعار «تسلیم عمومی مردم» یا «میلیشیا توده ای» که زمانی در برنامه حزب بلشویک بود، در شرایط توسعه مسألت آمیز سرمایه داری و بعنوان درخواست دمکراتیک ترین شکل برای سازمان دولت و ارتش سرمایه داری مطرح شده بود. حزب بلشویک بعد ها از این مسئله جمع بندی نمود که مبارزه برای دمکراتیزه کردن میلیتاریسم بورژوازی حتی از مبارزه برای دمکراتیزه کردن پارلمانتاریسم بورژوازی نیز نتایج ناچیزتر داشت. بدلیل آنکه در زمینه نظامی، بورژوازی، بدون نفی ماهیت خود، تنها میتواند نوعی از دمکراتیسم را مجاز شمارد که خدشه ای بر سلطه طبقاتی وارد نیآورد؛ یعنی دمکراتیسم موهوم و تخیلی. و تاکید نمود هنگامی که مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی آشکار تبدیل میشود و پوشش قوانین بورژوازی و نهاد های بورژوا - دمکراتیک بکناری میرود، شعار «میلیشیا مردمی» نیز دقیقاً همچون شعار پارلمانتاریسم دمکراتیک، از معنا تهی گشته و نتیجتاً سلاحی در دست ارتجاع خواهد شد. حزب بلشویک بروشنی مطرح ساخت که همانگونه که دمکراسی بر یک مبنای طبقاتی استوار است، میلیشیا نیز به ناگزیر بر اصول طبقاتی استوار بوده و نتیجه آن ناگزیر ایجاد ارتشی است از کارگران و دهقانان فقیر بعنوان ابزار اصلی دولتشان. (در این زمینه میتوان به قطعنامه های حزب بلشویک در کنگره هشتم رجوع نمود) پس از تجربه پیروزمند دو انقلاب کبیر چین و شوروی تنها حقارت و کونه نظری خرده بورژوازی میتواند به تبلیغ رسمی عدم نیاز به وجود ارتش انقلابی بپردازد.

از سوی دیگر نفی سازماندهی ارتش انقلابی در بهترین حالت بیانگر یک دیدگاه شکست طلبانه از پروسه دفاع از انقلاب در مقابل تهاجمات دشمنان داخلی و خارجی و دیدگاه ناسیونالیستی از پروسه پیشرفت انقلاب می باشد. شکست طلبانه است، زیرا پروسه کسب قدرت و حفظ آن در مقابل تعرضات امپریالیستی را به هیچ گرفته و «جمهوری» را بدون داشتن یک ارتش منظم در مقابل دسائس مرتجعین و امپریالیستها خلع سلاح میکند. ناسیونالیستی است، زیرا صحنه مبارزه طبقاتی در ایران را از دنیای امپریالیستی جدا کرده و پروسه انقلاب پرولتری را بمناب یک پروسه جهانی نفی می نماید و در عمل دماغ از یک پایگاه انقلابی برای گسترش انقلاب در سطح جهانی به کناری نهاده میشود. گسترشی که بمعنای واقعی شرایط را برای از بین بردن طبقات و نتیجتاً ارتش طبقاتی فراهم می سازد. امروزه هر حزبی که صحبت از کسب قدرت سیاسی میکند نمیتواند صحبت از چگونگی کسب قدرت و ایجاد ابزار ضروری آن یعنی ارتش نکند. نفی این مسئله یا نشانه توهم کودکان خرده بورژوازیست یا نشانه فریبکاری بورژوازی - یا ترکیبی از هر دو - که قلب ماشین دولتی - یعنی ارتش و قوای مسلح - را از جسمان توده ها پنهان می سازد. بورژوازی همیشه ارتش خود را میسازد، فقط به طبقه کارگر موعظه می کند که او نیازی به ارتش ندارد!

عدم اعتقاد حکا به سازمان دادن ارتش انقلابی و جایگزین نمودن «تسلیم عمومی مردم» بجای آن نشانگر یک درک رفرمیستی از چگونگی کسب قدرت می باشد. نابودی قوای مسلح دشمن به یک قیام خودبخودی توده ای واگذار میشود. قیامهایی که در طول تاریخ بارها و بارها صورت گرفته اند و ناتوانی خود را در درهم شکستن قوای مسلح ارتجاعی نشان داده اند. این مسئله تمایل حکا را در نفی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بطریق قهر آمیز نشان میدهد. و آنجائی که حکا نیروی مسلحی را سازمان میدهد فقط بمثابة اهرم فشاری برای گرفتن امتیازات از دشمن و یا

کاتالیزور شدن برای قیام توده ای است.\*  
این یکی دیگر از مشخصه های «سون چیانگیم» امروزین است که خود را در نبرد مرگ و زندگی با قوای دشمن نمی بیند.

«جمهوری دمکراتیک انقلابی» بمیان آسمان و آرزوهای کیست؟

برای تشخیص این مسئله بهتر است به مواضع و عملکرد این حزب در کردستان رجوع نمود. بنظر میرسد حکا در رابطه با انقلاب سراسری بیشتر تمایل بدان دارد که نقش یک اپوزیسیون را (حتی در دوران «جمهوری دمکراتیک انقلابی») ایفا نماید. ولی بخاطر ویژگی های معین و موقعیت تاریخی کومه له احساس میکند در کردستان به اعمال قدرت سیاسی خود نزدیکتر است. شاید از همین رو تلاش نموده که برنامه های خود را در این عرصه روشنتر، صریحتر و خاصتر اعلام دارد.

ببینیم کومه له چگونه سعی میکند «تحقق واقعی» دمکراسی انقلابی در کردستان را تصویر نماید. کومه له می گوید: «استراتژی جنبش کردستان از نظر ما و توده های خلق کرد روشن است، در هم شکستن و بیرون راندن قوای جمهوری اسلامی و تامین قهری حق تعیین سربوشت و برقراری یک حکومت خود مختار که اداره امور کردستان را به اراده مردم بسپارد.» (نشریه پیشرو - شماره ۱ - مقاله زنده با قدرت شوراها - صفحه ۳ و ۴) کومه له رابطه این حکومت خود مختار با دولت مرکزی ارتجاعی را در ابهام قرار می دهد. آیا بصورت حکومت دوگانه ای که در تعارض با یکدیگر قرار دارند، میباشند؟ آیا در چارچوب همان دولت ارتجاعی مرکزی قرار داشته و بیان یک ماشین دولتی با خصیصه دوگانه - که در کردستان انقلابیست در سایر نقاط ایران ضد انقلابی - خواهد بود؟ آیا برقراری حکومت خود مختار در گرو استقرار «جمهوری دمکراتیک انقلابی» در سراسر ایران است؟ و ... فقط یک چیز کاملاً روشن است منظور کومه له از برقراری حکومت خود مختار ایجاد منطقه پایگاهی سرخی برای گسترش انقلاب نمی باشد.

حال بپردازیم به مضمون دولتی که کومه له وعده میدهد: «آن نوع دولتی که به وسیله توده ها امکان میدهد مستقیماً در امر حاکمیت شرکت فعال داشته باشند دولت شورائی است. در این شکل از حکومت درست برخلاف حکومتهای مطلقه قدرت تماماً مستقیماً در دست اکثریت جامعه قرار می گیرد. همه افراد جامعه عضوی از دولت محسوب میشوند و در سازمان دولت جای دارند از ابرو همیشه اراده اکثریت حکم خواهد کرد. این عالیترین نوع دمکراسی است. بورژوازی ادعا میکند که جمهوری پارلمانی او هم مقدرات جامعه را بدست اکثریت افراد جامعه می سپارد. اما این دروغی بیش نیست.» (همانجا - صفحه ۱۰) ادامه داده و میگوید: «دمکراسی پارلمانی» (دیگر متعلق به عهد عتیق است. بعد از کمون پارسی که در آن جوانه های حکومت شورائی شکل گرفت و بعد از آن در انقلاب اکتبر، دیگر بنسب اشکال بسیار عالیتر دمکراسی را کشف کرده است و به آسانی میتوان نشان داد که بدون هلرقداری از حکومت شورائی نمیتوان ادعای دمکرات بودن داشت.) (همانجا - صفحه ۱۱) هیچ حرمی از محتوای طبقاتی این حکومت شورائی و دمکراسی در میان نیست. صحبت ها ارشکال، واقعی بودن و دروغ نبودن است. درجه «واقعی» بودن این شوراها را آگاهی توده های زحمتکش به عالیترین حق خود یعنی حق حاکمیت و

\* - رفرمیسم حکا در راهی که برای کسب قدرت - یعنی قیام توده ای شهری - ترسیم میسازد، نیز آشکار است. چرا که قدرت دولتی را در پروسه جنگ درازمدت توده ای درهم نمی شکند و تمایلی به متحول ساختن توده ها - بویژه دهقانان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند - ندارد و تنها خواهان یک جایگاهی کوچک در بالا می باشد؛ مضافاً، آنجایی هم که آنها تلاش میکنند تا قیام خود را چیزی مشابه انقلاب فوریه و اکتبر روسیه تصویر سازند، کاریکاتوری از آن را ارائه میدهد؛ مدل «قیام اکتبر» البته بدون جنگ داخلی و ابزار پیشبرد آن جنگ، یعنی ارتش سرخ شوروی. این مدل در جامعه ما یک تمایل طبقاتی معینی را نشان میدهد. تمایلی که خواهان متحول نمودن توده ها نبوده و در تحلیل نهائی جایگاهی دارودسته ستیگر قبلی با دارو دسته ای نوین را خواستار است.

جائی را نیز در حکومت و دولت بخود اختصاص دهد. (همانجا - صفحه ۱۴ - متن داخل پرانتز از ماست) کومه له به هدف خود نزدیکتر میشود و میگوید: (یکی از خواسته های مهم ملت کرد تا کنون رفع عقب ماندگی های اقتصادی و فرهنگی و برخورداری از دستاوردهای علمی فرهنگی و تکنیکی بشری بوده است. خود مختاری وسیع، و دموکراتیکی که ما برای آن مبارزه می کنیم، اولاً مانع سیاسی ناشی از عملکرد تبعیض گرایانه دولتهای مرکزی را از سر راه رشد صنعتی کردستان بر میدارد، ثانیاً دموکراسی موجود آن از یکطرف از تحمیل شرایط استثمار وحشیانه از سوی صاحبان سرمایه به کارگران و زحمتکشان جلو گیری کرده (چه نیروی قهری دولتی صاحبان سرمایه را مانع خواهد شد؟) و از طرف دیگر راه مبارزه متشکل و متحدانه کارگران و زحمتکشان تهدیدست کردستان را برای رهائی قطعی از ستم و استثمار سرمایه داری و بهره مندی آنان از ثمرات پیشرفت اقتصادی، تسهیل مینماید. بنابراین ما ضمن اینکه بر متشکل ساختن کارگران و زحمتکشان کردستان برای دفاع از منافع مستقل طبقاتی خویش پای می فشاریم، رشد صنعتی کردستان را بوسیله اقدامات حکومت خود مختار امری ضروری می دانیم. (برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان - متن داخل پرانتز از ماست)

وسپس برنامه پیشرفت اقتصادی کردستان را با ایجاد کارگاههای تولیدی برای ساختن ابزار، پوشاک، بسته بندی، کسرو سازی، محصولات غذایی، واکسیناسیون، دفع آفات نباتی و... و همچنین ایجاد تعاونیهای متعدد تولید و توزیع و... مطرح می سازد. سوال اساسی خوب بودن یا بد بودن این پروژه ها نمی باشد، قبل از تهیه لیست پروژه های تولیدی مورد نیاز باید به یک سوال اساسی جواب داد: همه اینها چگونه انجام خواهد شد؟ تولید اجتماعی، تحت حاکمیت سیاسی چه طبقه ای و با اتکا به کدام مناسبات تولیدی، با کدام سیاستهای اقتصادی سازمان خواهد یافت؟ بدون انقلاب ارضی، و سازماندهی توده های رها شده از قید مناسبات کهن و بوجود آوردن سازمان تولیدی نوین در کشاورزی، این خود مختاری استقلال خود را چگونه تضمین خواهد کرد؟ منابع نوین انباشت اولیه خود را از کجا آورده و چگونه ادامه خواهند یافت؟ شاید از بودجه ای که دولت مرکزی از سهمیه فروش نفت به استان کردستان اختصاص خواهد داد !!!

کومه له نیز مانند هر نیروی طبقاتی دیگری هنگام بقدرت رسیدن برنامه سازماندهی اقتصادی خود را بجلو خواهد گذارد. برنامه سازماندهی اقتصادی کومه له اساساً در چارچوب مناسبات سیاسی و اقتصادی که تحت کنترل دیکتاتوری پرولتاریا نیست، (عملی می شود)، برنامه کومه له برای کردستان رشد سرمایه داری ملی و مستقل است. این نشان میدهد که چرا محتوای طبقاتی دموکراسی از جانب او پوشانده می شود.

از همین روست که حکا اصرار دارد، در کشور های تحت سلطه در مرحله انقلاب دموکراتیک نباید دستی به مناسبات اقتصادی درون جامعه زد، زیرا ((هدف نهائی پرولتاریا گم میشود)). دلیل آن هم روشن است، رک و صریح آنها سرمایه داری میخواهند. اتفاقاً هدف نهائیشان گم نشده فقط میخواهند یکدوران با شرکت خودشان سرمایه داری شکوفان و آزاد رشد کند. یک چیز کاملاً روشن است، این آمال سرکوب شده پرولتاریای ملی کرد است که اینگونه فرموله میگردد. یکف آوردن بازار ملی، بنام پرولتاریای کردستان.

اما خواست آنان برای کردستانی آزاد، آباد و صنعتی، تحت مناسبات حاکم بر کردستان غیر قابل تحقق است. نه تحت این مناسبات امکان ((توزیع عادلانه نیروهای مولده)) وجود دارد و نه ((امکان بهره مندی کارگران از ثمرات پیشرفت اقتصادی)). کومه قدری به اندازه بیش از یک قرن دیر آمده است. عصر، عصر امپریالیسم است و سرمایه داری فقط میتواند در ارتباط با امپریالیسم رشد کند و جهان مدهاست که بطور قطع بدو اردوگاه متخاصم تقسیم گشته است: یکی اردوگاه استثمارگران و ستمگران که پرولتاریای امپریالیستی در راس آن نشسته است و دیگری، اردوگاه ستمدیدگان و استثمار شوندهگان جهان که تحت رهبری پرولتاریای انترناسیونالیست در تلاش برای بظهور رساندن دنیایی نوین است.

تفکرات غالب بر حکا بیش یک بورژوا دموکرات را نمایندگی می کند. آنها سیستم سرمایه داری را می خواهند که بدترین زیاده رویهای را بقیه در صفحه ۲۴

اعمال دیکتاتوری طبقاتی خود در تمام عرصه های جامعه تعیین می کند. در این مقاله کومه له، حتی چگونگی انتخاب فرماندار و بخشدار معین شده اما کلمه ای از این حق و چگونگی متحول کردن و انقلابی کردن مناسبات تولیدی کردستان و چگونگی در گیر شدن توده ها در کار انقلابی کردن جامعه خبری نیست.

((به این ترتیب مردم که خود در این نظام شورائی قدرت، متشکل شده اند خود هم قانونگذارند و هم مجری قانون بویژه وقتی در نظر داشته باشید که ارتش و قوای مسلح حرفه ای و اصولاً هیچ قدرتی مافوق مردم قرار نگرفته است)) (همانجا - صفحه ۱۲) - البته اگر قدرت مسلح کومه له بحساب نیاید - در آنصورت قدرت مناسبات اقتصادی کردستان که دست نخورده باقی خواهد ماند، مافوق همه قوانین قرار خواهد گرفت! جمله مارکس دوباره قابل تاکید است که ((حق هیچگاه نمیتواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.)) (نقد برنامه گونا)

((این براستی حکومت مردم بر مردم یعنی دموکراسی واقعی است.)) (همانجا - صفحه ۱۲) براستی آن همه هیاهوی ضد پوپولیسم، برای چه بود؟! محتوای طبقاتی حکومت مردم بر مردم و دموکراسی واقعی چیست؟ بیانگر دیکتاتوری چه طبقه ایست؟ به کدام مناسبات تولیدی خدمت می کند، کدامین را مقهور می سازد و چگونه؟ با اتکا به چه طبقاتی این کار را صورت میدهد؟ اینها بدون پاسخ می ماند. اما کومه له حتی نحوه تصمیم گیری امور توسط مردم را هم روشن می سازد: ((تصمیم گیری در این مجمع عمومی هم باید با همان نظم و آئین پارلمانهای بورژوائی باشد. یعنی دستور و موضوع بحث روشن باشد. پیشنهاد دهنده، مخالفین و موافقین هر کدام به اندازه و به ترتیب صحبت کنند. رای گیری و شمارش آرا حتی با بد بطور جدی اجرا گردد... باید احترام گذاشتن به عقاید دیگران، رعایت کردن حقوق دیگران و استفاده کردن اصولی از حقوق عمومی و شخصی و خلاصه عضویت و فعالیت در شورا را هر زحمتکش بخوبی فرا بگیرد.)) (همانجا - صفحه ۱۳) ((پارلمانهای بورژوائی)) تمام اینها را قبلاً خیلی بهتر و بدون تر از کومه له مطرح کرده است. کومه له فقط همانها را تکرار میکند.

این را هر پیشمرگه و هر فرد روستائی در کردستان میدانند که جهت گیری و تصمیم گیری هر شورائی را در کردستان جریانی تعیین می کند که نیروی مسلح در روستا حضور دارد و پروسه انتخابات، تصمیم گیری و به اجرا گذاردن را تضمین میکند. مضافاً، بارها در همین روستاها و در جلسات چنین شوراهائی دوباره همان کسانی که مظهر اتوریته کهن بودند (از ملای ده تا گدخدا تا دهقان مرفه باسواد تا عوامل حزب دموکرات) به نمایندگی مردم انتخاب شدند. این مسئله این سوال را در ذهن هر فرد انقلابی بوجود خواهد آورد که چرا چنین میشود؟ تازمانی که اتوریته های کهن چه در روبنا و چه در زیر بنا توسط توده های مسلح تحت رهبری حزب طبقه کارگر در هم شکسته شود، باز همان آش و همان کاسه خواهد بود.

مطرح نمودن ((دخالت توده ها)) در سرنوشتشان از طریق بحث آزاد و علنی، بخودی خود انقلاب را عمق نخواهد بخشید. این بحث قلبی است و تفاوتی با بورژوا لیبرالیسم نوع کلاسیک ندارد و پوششی برای مطلقه گرائی بورژوائی بوده و با تاکید بیش از حد بر فرم دموکراسی به مانعی برای طرح این سوال اصلی که دموکراسی برای چه طبقه ای است، بدل میگردد. تبادل آزادانه عقاید، بخودی خود و بدون ارتباط با انکشاف مبارزه طبقاتی و بدون بسیج توده ها در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی توسط رهبری حزبی با خطی انقلابی، به حقیقت و ترقی نخواهد انجامید.

آیا کومه له اینها را نمیداند؟ میداند و تاکید میکند که: ((از یکسو دولتی نوین، توده ای و بالنده (صفتی که محتوای طبقاتی هیچ دولتی را روشن نمیکند) که همراه بسط قلمرو خود دموکراسی واقعی، آزادی انسانها و قدرت زحمتکشان را به ارمغان می آورد...)) (همانجا - صفحه ۱۵ - متن داخل پرانتز از ماست) این دولت کدام طبقه است که همراه بسط قلمرو خود بسوی ((قدرت زحمتکشان)) لیز می خورد؟ ((ما میخواهیم همه مردم سیاسی باشند و فعالان در این دولت دموکراتیک در جهت ساختن کردستانی آباد و آزاد نقش ایفا کنند)) (همانجا - صفحه ۱۴) ((هر فرد از اهالی همانطور که جانی را در سازمان تولید (چه نوع سازمان تولیدی؟) اشغال میکند

## حزب ...

داشت که بگویند اصلاً مهم نیست که انقلابی صورت گیرد، خدا کند وضع بدتر از این نشود.

حکما محصول اتحاد رفرمیسم خرده بورژوازی با ناسیونالیسم انقلابی ملت تحت ستم کرد است. این امر موقعیت متناقضی را برای حکما بوجود می آورد؛ یک چشم به انقلاب و چشم دیگر به رفرم. اوضاع جاری بروی این حزب تأثیر گذارده و موجب تعمیق رفرمیسم شان گشته است.

ذهنیت نیرو هائی مانند حکما، میتوانند اثرات مخربی را بر توده های ستمدیده بجای گذارد. از اینرو نباید از دید کمونیستهای انقلابی پنهان بماند. همانطور که وقایع چند ساله اخیر نشان میدهد دو عامل بر این نیروها موثر افتاده و آنان را متزلزل میسازد. یکم، تعمیق بحران جهان امپریالیستی و تشدید رقابتهای امپریالیستی در شرایط عدم حضور یک قطب قدرتمند پرولتری در عرصه جهانی، این نیروها را بر سر دو راهی رفرم یا انقلاب و حتی گاهی غرب امپریالیستی یا شرق سوسیال امپریالیستی قرار میدهد. دوم، تشدید تضاد های مشخص درون جامعه و صف بندی های متحول در سطح نیروهای فوقانی است که با توجه به ضعف پیشاهنگ پرولتری، اقشار ستمدیده میانی را به عرصه جدالهای درون بورژوازی در سطح ملی یا بین المللی می کشاند.

مسئله این نیست که نیروهایی مانند حکما استقلال خود را از کف داده و به این یا آن قدرت امپریالیستی وابسته می شوند. سوسیال دمکراسی اروپا به نیابت بورژوازی بین المللی با تبلیغ مداوم بی ثمری انقلاب و لزوم اتخاذ «ایدئ آگاهی واقع بینانه تر» سعی مینماید آنها را به دست شستن از انقلاب و قبول الگوهای مشخص خود برای جنبشهای رهائیبخش، وادار کند. مطرح کردن وعده هائی مانند «دولت کوچک فلسطینی» برای به سازش کشاندن این جنبشها و نهایتاً سرکوبشان می باشد. پذیرش این وعده ها، هم نشانه سرخوردگی از انقلاب است و هم آشتی طلبی در مقابل جهان امپریالیستی.

## صورت‌خسره

باوجودیکه بارها نتایج راه حل های اتویستی اقشار میانی آشکار گشته است، اما این راهها مرتباً در جامعه تولید و باز تولید می شود. علت آنست که خرده بورژوازی همواره نیروی خود را متشکل می کند، ولی از آنجا که قادر به اتخاذ راه پرولتاریا نبوده و راه امپریالیستی را هم در آغاز «قبول نمی کند»، عموماً راه حل اتویستی بورژوازی ملی (یعنی راه رشد سرمایه داری مستقل و ملی) را برمیگزیند. بهین دلیل صفوف تشکلات خرده بورژوازی انقلابی بسرعت از گرایشات بورژوازی ملی انباشته میگردد. برنامه این تشکلات عموماً از چشم انداز بورژوازی ملی فراتر نمیرود.

خرده بورژوازی که تا مدتی تحت پرچم خیالی راه رشد سرمایه داری مستقل و ملی مبارزه می کند، خیلی زود در مواجهه با مشکلات راه و رویارویی با نیروهای امپریالیستی و عدم توانائی در دیدن ضعفهای ذاتی امپریالیسم، «عاقبتتر» و «واقع بین تر» شده و میرود که در چارچوب همین سیستم جایی برای خویش بیابد. تاریخ معاصر ایران بارها شاهد تولید و باز تولید رادیکالیسم خرده بورژوازی و تبدیل آن به لیبرالیسم بورژوازی و پایان کار این احزاب به انشقاق، اضمحلال و یا حتی در پیش گرفتن تفکر و روش کمپرادوری، بوده است.

در دوره های بحرانهای جهانی و ملی دگردیسی این نیروها یا شتاب گرفته و یا با قبول رهبری پرولتاریای انترناسیونالیست، به ذخیره انقلاب بدل میشوند و در چنین دوره هائی است که بقول لنین احزاب اپورتونیست، اپورتونیست تر میگردند، توده ها رادیکالتر شده، تحولی انقلابی را طلب می نمایند و شرایط برای پایه گیری خط تا به آخر انقلابی و سازش ناپذیر هرچه بیشتر آماده تر میگردد.

شرایطی که پرولتاریای انترناسیونالیست قادر خواهد بود نشان دهد که دوره «سون چیانگیسم» به پایان رسیده و مدتهاست که در جهان مصالح عینی برای محور هر گونه ستم و استثمار، و سازمان دادن جامعه نوین بشری بوجود آمده است. این چشم انداز ماست.

نداشته باشد. مثلاً از زاویه روبنای سیاسی شکل حکومت مطلقه نداشته باشد، کارگران فوق استثمار نشوند، نیروهای مولده پیشرفته در یک نقطه متمرکز نشود که در نقطه ای دیگر عقب افتادگی غلبه داشته باشد و ... آنها خواهان بوجود آوردن آن دوره ای از سرمایه داری هستند که تضاد های آن زیاد حاد نشده بود.

## تبدیل توهّمات به رفرمیسم صریحان در شرایط کنونی

تحولاتی که در اوضاع سیاسی یکساله اخیر صورت گرفته تأثیرات خود را بر اقشار و طبقات مختلف بجای میگذارد. پیش گذاشتن سیاست «باز سازی» از سوی جمهوری اسلامی و وعده وعید هایش مبنی بر اینکه: «اوضاع خوب میشود»، «از فشار ها کاسته خواهد شد»، «به همه در این بازسازی سهمی داده خواهد شد»، «آزادیهای سیاسی برسمیت شناخته خواهد شد» و ... توانست برای مدتی - هر چند کوتاه - دل بخشی از اقشار میانی و مرفه جامعه را بریابد. ولی دیری نپائید که بواسطه ضعف امپریالیستها در انجام رفرمهای ناچیز در کشورهای تحت سلطه بطور اهم و بطور خاص در ایران و ناتوانی جمهوری اسلامی، تمامی خواب و خیالهای خوشی که این اقشار برای خود دیده بودند را نقش بر آب کرد. خبری از رفرمهای سیاسی، رفاه اقتصادی و ... نشد. بجای آن ترور و سرکوب و خفقان تشدید یافت و بر فشارهای اقتصادی افزوده گشت.

این شرایط، اقشار میانی جامعه را در موقعیتی بشدت متناقض قرار داد. از یک سو، روی آوری ناگزیرشان را به مبارزه علیه جمهوری اسلامی تشدید میکند، از سوی دیگر، امید خود را به امکان انقلاب از کف می دهند. و آنها را در بیم و امید دائم نسبت به انقلاب قرار میدهد. بیم از انقلابی دیگر که نکند اوضاع را از آنچه که هست، بدتر سازد، و امید به انقلابی دیگر - تحت تأثیر ایده ای که در بین طبقات تحتانی جامعه در حال شکل گیریست - بعنوان تنها راه خلاصی از این وضعیت. این مسئله خود پولاریزاسیونی را از لحاظ ذهنی (یعنی روی آوری به رفرم یا انقلاب) در میان این اقشار دامن میزند.

عدم وجود برآمد آشکار انقلابی، مشاهده «تناخت و تازامپریالیستها و مرتجعین» و مانور هایشان در سطح جهانی و منطقه ای و ناتوانی در دیدن رشد مداوم عوامل عینی انقلاب و ضعف ذاتی و بپر کاغذی بودن امپریالیستها - روح رفرمیستی را دامن زده و عده ای را به این نتیجه می رساند که همه چیز را بالائی ها تعیین می نمایند و باید دل به مراسم آنها بست.

دفاع آشکار از رفرم، ریشه در اپورتونیسم غالب بر خط سیاسی - ایدئولوژیک حکما دارد. خطی که در برخورد به شرایط پیچیده مبارزه طبقاتی ناتوان بوده و در مقابل مشکلات سر فرود می آورد. بقول لنین «اپورتونیسم فقط آنچه‌ی بفرکش خطور میکند که در محیط عامیگری خرده بورژوازی، و رکود «رفرمیستی» در بیرامون خود می بیند و آنهم فقط «شوراهای شهرداری»، اما درباره انقلاب پرولتاریا، اپورتونیست حتی فکر آنرا هم از سر بدر کرده است.» (لنین - دولت و انقلاب) این محیط عامیگری خرده بورژوازی بهر همراه پیش سوسیال دمکراتیک، این حزب را تا بدانجا کشاند که «فیر ممکن بودن انقلاب پرولتری» را تا سطح تئوری «ارتقا» داده است. آقای مهندی میگوید: «سوال اساسی این نیست که طبقه کارگر برای انقلاب آینده ایران چه خواهد کرد، بلکه سوال اساسی از نظر ما باید این باشد که انقلاب آینده ایران برای طبقه کارگر چه خواهد کرد. نه فقط اینکه نقش طبقه کارگر از چه قرار خواهد بود، بلکه بیش از آن نقش و فایده انقلاب آتی در تحقق اهداف طبقه کارگر از چه قرار خواهد بود.» (نشریه کمونیست - شماره ۵۰ - صفحه ۳۲) این منطق منشویک قهار است که لنین نزدیک به ۸۵ سال پیش در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» آنرا افشا نموده بود. و تأکید کرده بود که سوال اساسی در انقلاب دمکراتیک قبل از هر چیز اینست که طبقه کارگر چه نقشی در آن ایفا میکند: نقش رهبر انقلاب یا آنگونه که آقای مهندی می خواهد نقش دستیار بورژوازی را. با چنین منطقی باید بزودی از آنان این انتظار را

تیز آتش می آید...

این حقیقت را درک کرده و از فرصت هایی که بواسطه تحولات کنونی شکل گرفته، برای ترویج این مسئله استفاده می کنند. خلق چین تحت رهبری مائو و خصوصاً در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گامهای بیسابقه ای بر جاده گسست از هر آنچه متعلق به حاکمیت سرمایه داری است، به پیش برداشت. احزاب و سازمانهای متحد تحت درفش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عهد می کنند که هر آنچه در توان دارند را در خدمت ایجاد یک پیشاهنگ مائوئیستی در چین بکار گیرند - پیشاهنگی که خلق چین را بار دیگر به گام زدن در مسیر مائو رهنمون سازد.

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز خواهد شد!

مجری: منتشکریم، سخنران بعدی رفیق لیلی ر. میباشد. او یک مائوئیست افغانی و هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. رفیق لیلی، همسر یکی از مائوئیستهای بنام افغانستان است که توسط نیروهای شوروی بقتل رسید. خود او دو سال را در زندانهای کابل گذرانده است. رفیق بزبان افغانی صحبت می کند و یکی از رفقا در خانه، کل سخنرانی را ترجمه می نماید.

لیلی ر.: اندیشه مائوتسه دون هزاران نکته را در بر میگیرد، که یکی از آنها آموزه زیر است: شورش علیه مرتجعین برحق است. بعنوان یک مائوئیست افغانی، آرزو دارم حمایت کامل خود را از جنبش های اخیر خلق چین اعلام کنم. من تنفر عمیق خود از رژیم ارتجاعی دن سیائوپین، این رهرو سرمایه داری که وقیحانه به غصب قدرت سیاسی و احیای دیکتاتوری بورژوازی در بی مرگ مائو پرداخت را ابراز میدارم. این تنفرانگیزترین موجود، رفیق چیانگ چینگ و رفیق چانگ چون چیائو را بمدت ۱۳ سال به بند کشیده است - این دو، از رفقای نزدیک مائوتسه دون بوده و خدمات بیشماری به امر کمونیسم - خصوصاً در جریان انقلاب فرهنگی نموده بودند.

نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و دستگاه خبربرکنی آنها، علیرغم عوامفریبی هایشان در باب حقوق بشر، حتی یکبار هم اشاره اعتراض آمیزی به دستگیری این رفقا ابراز نداشته اند. آنها حتی از بردن نام این رفقا وحشت دارند. ما بعنوان مدافعان افغانی اندیشه مائوتسه دون و برخلاف مائوئیستهای دروغین که از رژیم ارتجاعی چین حمایت می کنند، بخوبی می دانیم که چگونه دن سیائوپین - این رهرو ارتجاعی سرمایه داری - به مائوئیستها، انقلابیون و خلفهای افغانستان پشت کرد. این رهروان سرمایه داری، چین سوسیالیستی را قابود ساختند، سنگر سرخ انقلاب را واژگون کردند و آن را به جولانگاه لاشخورها تبدیل بقیه در صفحه ۲۶

### کارزار ضد مواد مخدر...

است و مبارزه با این نظام تا بن گنبدیده. باید با این تعرض کربه رژیم مبارزه کرد و جناباتی که تحت لوای این کارزار در حق مردم میشود را افشا نمود. و باید هر تجمعی را که برای تماشای اعدام قربانیان این کارزار ایجاد میشود به محلی برای مبارزه علیه رژیم تبدیل ساخت.

مبارزه واقعی علیه مواد مخدر و شبکه های پخش آن بدون مبارزه علیه مناسبات تولیدی که جمهوری اسلامی از رژیم شاه به ارث برده، امکان ناپذیر است. بدون در هم کوبیدن قهری ماشین دولتی و برقراری قدرت سیاسی کارگران و دهقانان از طریق جنگ خلق، نمی توان خلایقیت خلق را شکوفا ساخت، مردم را متحول نمود و سرکوب دشمنان طبقاتی که عاملان اصلی شبکه های مواد مخدر هستند را به پیش برد. بدون نابود کردن مناسباتی که بر منطق سود بوده و مبتنی بر استثمار و منقمت شخصی می باشد نمیتوان از تجارت هیچ کالای خطرناکی در ازای پول جلو گیری کرد. به یک کلام، خلاصی از شر مواد مخدر بدون انجام انقلاب (روبیای یک معتاد)) است.

رهائی ارباب معضل اجتماعی مستقیماً به امر انقلاب پرولتاری بستگی دارد. انقلابی که سوداگران واقعی مرگ، و تمام کسانی که معتاد به بوکری برای امپریالیستها و ستمکاری و استثمار گری می باشند، معتاد به مرض کشتار انقلابیون، معتاد به زندگی انگلی و کشیدن شیره کارگران و دهقانان هستند را بدار مجازات خواهد آویخت.

### تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

معتادین را در خود گنجاییده است خانه های گروهی و محل تجمع معتادین بیشتر در نقاط محروم نشین زاهدان متمرکز شده که محله «بابایان»، پشت گاراوها و جاده قدیم زابل از آن جمله اند. وجه تشابه تمامی این اماکن فساد و فحشاء است تقریباً در هر یک از این اماکن دختران جوان و کودکان خردسال به چشم میخورند که مظلومانه به کام اعتیاد فرو رفته اند و جبراً برای امرار معاش یا تأمین هزینه مواد مخدر تن به خودفروشی میدهند. وجود این خانه ها اگرچه مرهون عوامل خاصی است اما بهرحال باعث بروز مفاسد اجتماعی ناشی از فقر و اعتیاد مانند فحشاء، خودفروشی، اجاره دادن همسران و دختران خردسال و نهایتاً شیوع بیماریهای مقاربتی گردیده است.... متأسفانه اخباری در زاهدان به گوش میرسد که تکان دهنده است، از آنجمله فروش سه فرزند توسط پدری معتاد با بهایی اندک.

#### اعتیاد در استان کردستان

بررسی های بعمل آمده در اجرای طرح والمادیات و آمارهای موجود و مرتفی که در استان آذربایجان خرابی جمع آوری شده مبین این امر است که شهرستانهای کردنشین بحدالله با معضل اجتماعی اعتیاد و معتاد رویرو نیستند و آمار معتادین در این شهرستانها از درصد بسیار پائینی برخوردار است آنچنانکه هرگز قابل مقایسه با دیگر شهرستانهای کشور نیست و حتی در بعضی از شهرستانها مثل سرهشت و پیرانشهر که از شهرستانهای استان کردستان بوده و در عمق مناطق کردنشین قرار دارند و بخاطر این دو خصوصه علی الظاهر می بایست درصد مبتلایان به اعتیاد در این نواحی زیاد باشد. برعکس طبق آمار موجود تعداد معتادین این مناطق از شمار انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کند... آمارهای بدست آمده در طرح والمادیات موبد این مطلب است که آمار معتادین در شهرهای شیعه نشین کرد از آمار مبتلایان به اعتیاد در شهرهای کردنشین و اهل تسنن بیشتر است.

### راه مائو...

نویسن از خیز جهانی انقلاب، قلمروی وسیعی از کره زمین را از چنگال جهان کهن بدر آوریم و طرح دنیائی نو را در اندازیم. دیربست که شرایط مادی بوجود آمدن یک نظام عالیتر بشری در ابعاد جهانی، فراهم شده است. مسلماً ساختمان آن نظام عالیتر را که صدها میلیون چینی آغازینند و بمدت ربع قرن زنده نگاه داشته و به پیش رانند، صدها میلیون دیگر در سراسر جهان نیز

میتوانند انجام دهند و اینبار حتی بهتر از آن، چرا که تجربه بیسابقه ای در این زمینه توسط انقلابیون چینی، برای بشریت اندوخته گشته است.

در به صحنه آوردن این نمایش شکوهمند بشری، اگر پرولتاریای چین یکبار دیگر پیش کسوت نباشد، مسلماً از بازیگران قدرتمند آن خواهد بود.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079  
40052 GÖTEBORG  
SWEDEN



## تزارشی از ...

کردند، بشیرمانه به اندیشه مائوتسه دوک حمله برده و تئوریهها و برنامه سرمایه دارانه دن سیائوین را جانشین ساختند. ما بخوبی میدانیم که اگر دن سیائوین و شرکاء ماهیت چین را بعنوان یک پایگاه انقلاب جهانی نابود نکرده بودند، سوسیال امپریالیستها جرات تجاوز به افغانستان یا ۱۲۰ هزار سرباز را بخود نمی دادند. بنابراین دست دن سیائوین نه فقط بخون نوده های چین که بخون خلق افغان و انقلابیون سراسر جهان آغشته است.

همین دن سیائوین در همکاری با امپریالیسم آمریکا نیروهای ارتجاعی واپسگرا در افغانستان را مسلح می کند. این نیروها نیز بموضی، اسلحه خود را برای سرکوب انقلابیون مائوتیست و نوده های افغان بکار می گیرند. این رهرو فاسد سرمایه داری که از لحاظ ارتداد بعد از خروشچف در مقام دوم قرار دارد، بدون شک جنایات بیشماری مرتکب شده است. احیای سرمایه داری در چین نه فقط دمکراسی برای اکثریت را به دمکراسی برای اقلیت حاکم تبدیل ساخت، بلکه ارتش سرخ را نیز به یک ابزار خونخوار جهت سرکوب توده ها بدل نمود؛ و از حزب کمونیست چین یک حزب بورژوازی ساخت.

بعنوان یکی از نتایج احیای سرمایه داری در چین، شاهد آسیم که بیکاری گسترده، مشکل شدید مسکن، فحشاء و معامله مواد مخدر، و همه پدیده هایی که در چین دوران مائو جایی نداشت؛ بوجود آمده است. زنان یار دیگر به موقعیت نحتانی رانده شده اند؛ حال آنکه در زمان مائو بر این نکته تاکید می شد، که زنان نگهدارنده نمی از آسمانند. اقتصاد

سوسیالیستی و شیوه سوسیالیستی تولید نابودگشته و بجای آن مالکیت خصوصی و سود در مقام فرماندهی اعمال میشود. دن سیائوین این رهرو سرمایه داری، که خلاف جریان تاریخ حرکت می کند و از هیچ کاری برای عقب بازگرداندن عمره تاریخ فروگذار نمی نماید؛ بدون شک باید با قدرت خلق سرنگون شده و چین سوسیالیستی مجدداً بظهور رسد. ما به آینده ای می نگریم که در آن یار دیگر روشنفکران انقلابی دست در دست توده های دهقان و کارگر بسوی عحو تضاد میان کار پدی و فکری، میان کارگر و دهقان و میان شهر و روستا حرکت کنند. ما به آینده ای می نگریم که در آن دانشجویان انقلابی کتاب کوچک سرخ را بالا بگیرند و فریاد بر آورند: پیش بسوی کمونیسم!

سرنگون باد دن سیائوین!

سرنگون باد امپریالیسم آمریکا!

سرنگون باد سوسیال امپریالیسم شوروی!

افتخار بر شهدای میدان «نین آن من»!

مجری: سخنران بعدی، رفیق بورجس خواهد بود. او سردبیر روزنامه پرفروش ال دیاریو در برو می باشد. بورجس اخیراً با صدر گونزالو

## اطلاعیه

## درباره ترور جنایتکارانه قاسملو توسط جمهوری اسلامی

دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران عصر پنجشنبه ۲۲ تیر ماه بهمهراه دو تن دیگر در وین پایتخت اتریش بدست اوباشان جمهوری اسلامی، بقتل رسید. این جنایت حیوانانه هنگامی صورت گرفت که دکتر قاسملو و همراهانش مشغول مذاکره با نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی، بودند. البته مدتها بود که خبر مذاکرات دو جانبه حزب دمکرات و جمهوری اسلامی بر سر زبانها بود و از ملاقاتهای پی در پی سران حزب و فرستادگان رژیم در خارج کشور، همگان خبر داشتند. رژیم ارتجاعی فرصت را غنیمت شمرده بر مینای منافع و مصالح و محاسبات خود به این اقدام جنایتکارانه دست زد.

اگر جمهوری اسلامی در صدد است با این عمل تبهکارانه توده های کردستان را مرعوب کند باید بداند که این آرزو را بگور خواهد برد. این واقعه فقط تبارز دیگری از مجموعه بحرانهای ایدئولوژیک - سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی است.

قاسملو و حزبش طرفدار رهائی واقعی ملت گرد نبودند. طرفدارانقلابی که تمام مردم ایران را از انواع و اقسام ستم و استثمار برهاند، نبودند. آنها بدنبال شریک شدن در قدرت و حفظ مناسبات اقتصادی - اجتماعی موجود، بودند. با این وجود جمهوری اسلامی به آنان رحم نکرد. دکتر قاسملو و حزبش طی سالهای گذشته بقول خودشان راه «واقع بینی» در پیش گرفته و رهائی ملت ستمدیده گرد را منوط به راه حل های مسالمت آمیز میدانستند؛ بهمین خاطر حتی آنجا که بمبارزه مسلحانه علیه رژیم دست میزدند بدان جهت بود که راه سازش و گفتگو با دشمن را هموارتر سازند. دکتر قاسملو و حزبش پیگیرانه سیاست و تبلیغات ضد کمونیستی را درون جنبش کردستان پیش میبردند. آنجا که جدال میان منافع اقشار و طبقات توانگر با زحمتکشان گرد جریان می یافت، جانب توانگران را می گرفتند. بر ادامه جنگ داخلی علیه نیروهای گرد مخالف و رقیب خویش پافشاری میکردند و از این کار بعنوان امتیازی در جریان سازش با جمهوری اسلامی سود می جستند. با این وصف رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به او رحم نکرد.

امپریالیستهای اروپائی که قاسملو بیشتر آنان را «دوست ملت گرد» می نامید، از او حمایت نکردند، در عوض باید گفت که به احتمال قریب به یقین هنگام طرح نقشه و اجرای قتل قاسملو و دوستانش چشمان خود را فرو بسته تا بگویند ما چیزی نمیدانیم! دکتر قاسملو با مبارزه ملت گرد برای حق تعیین سرنوشت مخالفت میورزید و معتقد بود که باید ملت گرد به خرده امتیازاتی تحت همین نظام رضایت دهد. او معتقد بود که مبارزه برای حق تعیین سرنوشت گرد ها را مستقیماً با امپریالیستها رودر رو قرار میدهد، چرا که حق تعیین سرنوشت برای ملت گرد یعنی بهم زدن مرزهایی که قدرتهای امپریالیستی پس از جنگ اول و دوم جهانی، ترسیم کرده اند. با این وصف دوستان امپریالیست قاسملو از او حمایت نکردند. این واقعه درس عمیقی را برای توده های وسیع گرد زنده کرده است. و آن اینکه هرگز نباید به قدرتهای امپریالیستی و دول مرتجعی که بر ملت گرد ستم روا میدارند، اعتماد کرد.

خلق گرد در طول ده سال گذشته منبع الهام و سرمشق ستمدیدگان ایران در مبارزه شان علیه رژیم متفوق جمهوری اسلامی بوده و همواره حسن نظر و پشتیبانی کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی دیگر نقاط ایران را بخود جلب نموده است. بدون شک در مقابل طرحها و توطئه های تبهکارانه رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه و تشدید قهر ضد انقلابی در کردستان، توفان نوینی در مبارزه توده های وسیع گرد آغاز خواهد شد و این در حالیکه که روحیه تعرض و مبارزه در میان کارگران و دهقانان و زنان و جوانان نقاط دیگر ایران در حال رشد است.

کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی سراسر ایران باید بیدریخ از مبارزات خلق گرد برای حق تعیین سرنوشت حمایت کنند. هر گونه مسامحه در این امر بمعنای تقویت نظام موجود و حاکمیت جمهوری اسلامی میباشد. در کردستان کسانی که واقعا خواهان انقلابی پیروزمند و رهائی واقعی اند باید تلاش کنند که کردستان مرکز ایده های انقلابی و مبارزه مسلحانه انقلابی پیگیر، سازش ناپذیر و پیروزمند شود. چنین امری فقط تحت هدایت علم انقلاب طبقه کارگر جهانی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، تحقق پذیر است. پیروزی انقلاب ایران در گروی رهبری حزبی مسلح به این علم، می باشد. حزبی که مبارزه مسلحانه را در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون، هدایت کند. بدین ترتیب بقول مائو «به یقین میتوان گفت دیری نخواهد پائید که استعمار، امپریالیسم و کلیه نظامهای استعماری کاملاً مضحک خواهند گشت و کلیه خلقها و ملل ستمدیده جهان به آزادی دست خواهند یافت.»



## گواهی بان پنجمین سالگرد تشکیل

### جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!



### به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش برخیزید!

رهبر حزب کمونیست پرو مصاحبه کرده و روزنامه اش بخاطر «دفاع از تروریسم» و حمایت آشکار از حزب کمونیست پرو، تحت حملات شدید حکومت فرار گرفته است. رفیق ما در اینجا به قرائت اطلاعیه اش می پردازد و ما بند به بند، مطلب را ترجمه می کنیم.

لئویس آرسه بورجس؛ با توجه به مبارزه در چین، در پرو ما با خشنودی اظهار می کنیم که انقلاب جهانی با گام هایی غول آسا به پیش می رود. نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب، نبردی حیاتی است. وقایع چین تأیید می کند که گرایش عمده در جهان، انقلاب است.

جنبش دانشجویان و کارگران در نبرد علیه دن سیاثوپین از مبارزه ضد رویزیونیسم در سطح بین المللی مجزا نیست. ما می توانیم برخی نتیجه گیریهای اولیه را از این پدیده ارائه دهیم. این جنبش از یکطرف نشانگر اعتبار آموزه های صدر مائو در علم مارکسیسم است؛ اینکه باند دن سیاثوپین مجبور شد بسوی شیوه هایی بس جنایتکارانه جهت حفظ قدرت خود چرخش کند و همان شیوه ای را برگزیند که مرتجعین در سیستم سرمایه داری در پیش می گیرند.

این جنبش از طرف دیگر نشان داد که توده های چین نیز می باید چرخش کرده و بقول صدر مائو، به مبارزه مسلحانه جهت از میان برداشتن رویزیونیستها در این کشور آسیائی رو آورند. برای ما دلائل بسیاری وجود دارد که در پرو به وقایع چین با انتظار بسیار نگاه کنیم؛ چرا که حزب کمونیست پرو تحت رهبری کبیر صدر گونزالو یک جنک عظیم انقلابی را به پیش می برد. قدرت حزب طبقه کارگر در بکار بست صحیح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، و در حرکت قدرتمند توده های ستمدیده پرو نهفته است. حزب کمونیست پرو جهانشمول بودن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، را به دنیا نشان میدهد. این صحیح و ممکن است که انقلاب را بدون حمایت یک پشتوانه بین المللی به پیش رانیم؛ بنابراین مهمترین مسئله آنست که در پی کسب حمایت توده های ستمدیده و انقلابیون جهان باشیم.

حزب کمونیست پرو که مبارزه خلق پرو را رهبری می کند، این انقلاب را بمنابه جزئی لاینفک از انقلاب پرولتاری جهانی به پیش می راند. این یک خدمت مشخص به مبارزات رهاثیحش در کشورهای ستمدیده جهان است. ما بعنوان پرولتاریای بین المللی می خواهیم همبستگی خود را با خلق چین ابراز داریم و جنایات عظیم رژیم رویزیونیستی و ارتجاعی تحت سرگردگی دن سیاثوپین را تقبیح نمائیم. مائوئیسم می باید سلاح نبرد برای نابودساختن مرتجعین چین، پرو، و سراسر جهان گردد.

#### اطلاعیه ...

شود. نظام جهانی امپریالیستی، توده های تحت ستم و استثمار جهان را بهم پیوند داده و در مبارزه علیه این دشمن مشترک همسروششان ساخته است.

دوم، ستمدیدگان جهان بارها علیه نظم حاکم سر به طغیان برداشته اند. اما تا زمانیکه طبقه کارگر نیروی رهبری کننده این طغیانها نباشد، همگی محکوم به شکستند. همانطور که انقلاب ۵۷ ایران بود. تا زمانیکه طبقه کارگر به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح نباشد، نخواهد توانست به ستون فقرات و نیروی رهبری کننده طغیانهای اجتماعی بدل شده و راه پیروزی را هموار سازد. این تنها طریق ریشه کن کردن نظم کهن و آغاز عصری نوین در زندگی انسانهاست. اگرچه موانع عظیم است و راه پرپیچ و خم، اما تنها راه همین است.

سوم، روش سرنگون ساختن امپریالیسم و ارتجاع در همه کشورها، جنک انقلابیست. شکل مشخص جنک انقلابی در ایران، جنک خلق است که رهبریش را طبقه کارگر و نیروی عمده اش را دهقانان و زحمتکشان تشکیل میدهند.

چهارم، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) یگانه نماینده و پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در ایران است. این سازمان یکی از گردانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و برای ایجاد حزب کمونیست انقلابی در ایران، برپا ساختن جنک خلق جهت انجام انقلاب دموکراتیک نوین و گذر به سوسیالیسم در ایران، و پیشروی بسوی کمونیسم در سراسر جهان فعالیت میکند. این رسالت طبقه کارگر در ایران است. هر کارگر، دهقان و روشنفکری که میخواهد انجام این کار عظیم را جرات کند، میباید بصرف این تشکیلات بپیوندد و تحت این پرچم و این رهبری کمونیستی به نبرد بپردازد.

#### اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - تیر ماه ۱۳۶۸

برنامه های «صدای سربداران» همه روزه در ساعت ۹ شب بر روی طول موج ۷۵ متر برابر با ۴ / ۲ مگاهرتز پخش میگردد. همین برنامه در ساعت ۳ / ۶ صبح روز بعد به استثنای روزهای جمعه تکرار میشود. ساعت پخش «صدای سربداران» در روزهای جمعه ۸ صبح می باشد.

«صدای سربداران» بدون مکاتبه و کمکهای مالی مداوم شنوندگان قادر به ادامه کار نخواهد بود. با ما از طریق آدرس سازمان - با رعایت کلیه اصول امنیتی - مکاتبه کنید.

کمکهای مالی خود را به حساب بانکی زیر واریز کنید.

NAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.

## گزارشی از

## کنفرانس مطبوعاتی

### جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

این متن گزارشی است از کنفرانس مطبوعاتی که از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در ارتباط با وقایع چین، در تاریخ ۱۳ ژوئن در لندن برگزار شد.

مجری: سخنران امروز کارل دیکنس (سخنگوی اصلی حزب کمونیست انقلابی آمریکا) می باشد. او یک انقلابی است، در دوره جنگ ویتنام، کارل دیکنس که سرباز بود بخاطر سازماندهی سربازان دیگر در سرپیچی از جنگ با خلق ویتنام، بزندان افتاد.

کارل دیکنس: می خواهم صحبت را با محکوم کردن کشتار عظیم دانشجویان و کارگران معترض توسط حکام چین برهبری دن سیائوپین آغاز کنم. انقلابیون و ستمدیدگان سراسر جهان از مشاهده مقاومت گسترده علیه رژیم دن سیائوپین، لی پن و سایر رهروان سرمایه داری حاکم بر چین شادمان گشتند. این تحولات که شیخ سرنوشت شوم را بر سر مرتجعین گسترده آنان را بهراس افکند و به کشتار، دستگیری و اقدامات خشونت بار دیگر سوقشان داد. دست این قصابان بخون آلوده است و می باید بهای این جنایت حیوان صفتانه را بپردازند.

بعلاوه، می خواهم از تحریقاتی که پیرامون اوضاع چین اشاعه یافته صحبت کنم. حکام امپریالیستی غرب می کوشند تحولات جاری را بعنوان جزئی از بحران کمونیسم معرفی کنند. اما در حقیقت این بحران سرمایه داری احیاء شده است. دن سیائوپین و شرکاء حاکمیت طبقه کارگر در چین را بعد از مرگ مائو و دستگیری رهبران انقلابی نظیر چیانگ چینگ و چان چون چیاو، و حبس و اعدام بسیاری از کمونیستهای اصیل که خواهان پیروی از خط مائو بودند، سرنگون نمودند. همچنین آنها سریعاً به کنار زدن سیستم سوسیالیستی که بدست خلق چین بنا گشته بود، پرداختند! اصل سود را مجدداً برپا داشتند؛ کلکتیوهای کشاورزی را بر هم زدند؛ و دروازه های چین را بروی نفوذ اقتصادی امپریالیستی، گشودند. اینست سرچشمه بیماریهای عظیم اجتماعی که در مقابل چین امروز قرار دارد - بیماریهایی نظیر فساد مقامات، عالیه حزبی، تورم و سیل میلیونها دهقان بی زمین بسوی شهرها.

## اطلاعیه

### آغاز کار برنامه های اصلی «صدای سربداران»

«صدای سربداران» برنامه های عادی خود را آغاز می کند.

«صدای سربداران» می کوشد تا در حد امکانات موجود، به اشاعه دیدگاه و نظرات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) یاری رسانده و با استفاده از ارتباطات خود با انقلابیون دیگر کشورها، مخاطبانش را در جریان مبارزات انقلابی جهان قرار دهد.

این رادیو نه جایگاهی معادل با ابزار ضروری انقلاب، یعنی تشکیلات مخفی و آهنین کمونیستی و ارتش سرخ کارگران و دهقانان، دارد و نه می تواند در امر برانگیختن، بسیج و سازماندهی پیشروان و توده های طالب انقلاب، جایگزین آن ابزار گردد. بکار انداختن «صدای سربداران» صرفاً استفاده از فرصتی موقتی است که در هم پیچیدگی تضادهای گوناگون جهان در این منطقه طوفانی، فراهم آورده است.

روی سخن ما با کسانی است که بی تابانه در آرزوی ریشه کن کردن نظام ستم و استثمار بسر می برند و آتش انتقام و کینه ای تسکین ناپذیر نسبت به جمهوری اسلامی در سینه هاشان فروزان است - کسانی که می خواهند بدانند با کدام ابزار، و در کدامین میدان نبرد میتوان این انتقام را به بهترین وجه سازمان داد و بطور کاملی به حساب جنایات بیشمار که این رژیم مرتکب شده، رسیدگی نمود؛ کسانی که مشتاق آموختن و آبدیده شدن با تئوریهای انقلابی و یک خط ایدئولوژیک - سیاسی تا به آخر انقلابی هستند. ما تلاش خواهیم کرد تا در حد امکان موجود، و تا زمان ممکن، مخاطبان خود را با پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه از انقلاب و چگونگی دستیابی به آینده سرخ کمونیستی آشنا کنیم.

روی سخن ما با آن دسته کمونیستهای پراکنده ایست که هنوز به آرمانهای انقلاب و کمونیسم وفادارند و در پی توضیح علمی از هلی بحران جنبش کمونیستی میگردند - کسانی که میدانند تنها با بدست گرفتن سلاح ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاریاست که میتوان بر این بحران و شکستهای موقتی فائق آمد. «صدای سربداران» با الهام از ۳ درفش کبیر مارکس، لدین، مائوتسه دون و نیز آموزشهای دیگر رهبران پرولتاریا - انگلس و استالین - تلاش خواهد کرد که به این رفقا در مبارزه علیه انحلال طلبی، بدبینی و موهظات انفعال آور یاری رساند.

روی سخن ما با آندسته از فعالین سابق اتحادیه کمونیستهای ایران است که کماکان اسیر پراکندگی و عدم تشکلهند. هر رفیق وفادار به آرمانهای کمونیستی و به اصول علم رهائی پرولتاریا میباید به جمعبندهای کنونی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از تجارب مثبت و منفی گذشته دست یابد و بر این مبنا، التقاط و انحراف را از نگرش و عملکرد خویش زوده، تاثیرات منفی دوران شکست را از خود دور ساخته، از حیث ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی تجدید تربیت شده و با خوش بینی انقلابی خود را برای نبردهای عظیم و دورانساز آینده آماده گرداند.

«صدای سربداران» تلاش خواهد کرد در حد امکانات خود به کارگران انقلابی در کار تبلیغ و ترویج میان توده های زحمتکش و تحت استثمار یاری رساند. هر کارگر انقلابی میباید با درک قوانین انقلاب پرولتاری و چگونگی نبرد برای دستیابی به پیروزی، چشم ستمدیدگان را بر ضرورت مبارزه انقلابی بگشاید و آنان را از ایمان به انقلاب و پیروزی سرشار سازد. باید شعارهای صحیح را برای توده ها طرح کند و آنان را از نفوذ شعارهای سراپا جعلی و رفرمیستی بورژوازی برهاند.

مطالب «صدای سربداران» با اتکاء به انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهیه خواهد گشت. پیام و نقطه تاکید مطالب «صدای سربداران» این چند نکته اساسی است: یکم نظام حاکم بر ایران و سراسر جهان، متکی بر استثمار انسان از انسان بوده و تنها منافع اقلیت استثمارگر و ستمکار جامعه را پاسخگوست. این نظام باعث و بانی بیعدالتیها و جنایات، وحشیگریها و جنگهای دهشتناک، فقر و گرسنگی است. این نظام به پیشزی نمی آزد و در ایران و سراسر جهان باید سرنگون گردد.

عوامفریبی امپریالیستها درباره همه این موضوعات نیز باید محکوم شود. آنطور که من خبردار شدم، رونالد ریگان امروز در سخنرانی خود، گریزی هم به تحولات چین زده و از این دوره بعنوان ایام پیروزی آزادی یاد کرده است. اما تنها نوع آزادی که این امپریالیستها و سخنگویانشان دنبال می کنند، آزادی نفوذ در چین و کشورهای بیشمار دیگر در سراسر جهان است؛ آزادی برای تحمیل سلطه سیستم جهانیشان. رسانه های گروهی امپریالیستی و حکام آن برای یک دهه به ستایش از دن سیائوپین و شرکایش بحداعلی پرداخته و آنها را مردان دوراندیش و اصلاح طلب لقب دادند. آنها بندهایی اقتصادی و نظامی با حکام چین برقرار ساختند. اما امروز تلاش دارند خود را از کشتاری که دوستانشان در چین برآه انداخته اند، مبری جلوه دهند.

مخالفت این امپریالیستها با استفاده از نیروی قهر در چین، ادعای پوجی بیش نیست. آنها خود در سراسر جهان سلطه شان را با اعمال قهر حفظ می کنند و امروز بهمهرا نوکرانشان از بیدان آوردن ارتش و پلیس برای درهم شکستن خونین مقاومت مردم هیچ ابائی ندارند.

مائوتسه دون ده ها سال پیش شعار «فقط سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» را پیش گذاشت. امروز بازتاب آن گفته مائو چنین است که فقط یک انقلاب سوسیالیستی دیگر می تواند چین را نجات دهد. اطمینان داریم که در میانه شورش کنونی در چین کسانی هستند که بقیه در صفحه ۲۵